وقف مرحوم
استاد زین الدین جعفر زاهدی
به کتابخانه آستان قدس رضوی

آستان قدس

مؤلف ملا فتح الله کاشانی

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب کشف الاحتجاج (ترجمه)

مؤلف متن ابو منصور احمد بن علی طبرسی محشی

شارح ...... مترجم علاء الدین محمد بن ابو تراب شاه گلستانه حسینی

تاریخ تحریر ...... نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۵

جزء کتب اخبار زبان فارسی عدد اوراق ۳۸۹

طول ۲۶ عرض ۱۷/۵ شماره عمومی ۲۵۳۱۲

وقفی / خریداری ...... تاریخ ...... وقف / خریداری

ملاحظات [illegible]

اندازهٔ نوشته ها: ۱۰ × ۱۵/۵

کشف الاحتجاج   فارسی .

موضوع: مناظره و جدل (ترجمه احتجاج طبرسی)

مؤلف: علاء الدین میرزا محمد بن شاه ابوتراب محمد علی حسینی گلستانه

آغاز: پرسید که چرا است که حقتعالی با وجود غزت انبیا و رسل از هر کدام

انجام: خدا تعالی ذکر کرده است پیغمبر خود را و ذکر کرده .....

اندازه: (۱۵) ۲۵×۱۷ برگ (۴۰۰)

خط نستعلیق   کاغذ صیقلی   جلد چرمی

نسخه ایست که بامر شاه طهماسب ترجمه و تالیف شده است

عناوین و فصول و آیات قرآنی را با رنگ قرمز نوشته اند

از لحاظ خط و کاغذ بسیار جالب و زیبا است (چاپ نشده)

۱۳۵۱

هر که در این دنیا مصروف است

در این جهان به چشم جهانیان ... است

هر که دارد در زمانه ...

... اشعار ...

حاجی قوام ... است

مصنف این اشعار این اقل طلبه ...

در این جهان به چشم جهانیان ... است

يلوح الخط في القرطاس دهرا
وكاتبه رميم في التراب

يلوح الخط في القرطاس دهرا
وكاتبه رميم في التراب

حرره ... اقل الطلبه ...

۱۳۵۱

احتجاج

کتاب احتجاج

وقف

استاد زین ال...

به کتابخانه آس...

نام ک...

مؤلف...

شارح...

تاریخ...

جزء ک...

طول...

وقف...

خری...

ملاحظ...

المحمد

پرسید چرا است که حق تعالی با وجود عزت انبیا و رسل از هر کدام ترک اولیی
که در وجود آمده بود تصریح باسم ایشان نمود و باز نمود ترک اولی ایشان فرمود
امثال این کلمه را تعیین نکرد و گناه ایشان را بتصریح متعرض نشد و در ذیل این آیه
آنجا که فرمود یا ویلتا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا از ظالم دیگر بلفظ فلان تعبیر نمود و
تصریح باسم او ننمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب فرمود حکمت در این
ابهام و کنایه آن است که آن ظالم و آل فلان آنان اند که اگر تصریح باسم ایشان
واقع می شد مظنه آن بود که در هنگام استیلای ایشان به مقام و منزلت نبوت و
تصرف در میراث آنحضرت تحریف و تبدیل این اسما از ایشان در وجود آید پس
حق تعالی بحکم انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون نگهبانی قرآن حکیم ازین مقوله
تحریف و تبدیل باین کنایه و ابهام فرمود و نظر باین حکمت است که احکام امامت
و ولایت به طریق تاویل قرآنی مودی گشته نه بتصریح تنزیل فرقانی همچنانکه در آیت
ولایت تصریح بنام امام مفترض الطاعة نفرمود و بصفت یؤتون الزکوة و هم راکعون
که از خصایص او بود تعیین و تبیین نمود تا آن ظالمان گمراه بر مقصود و مراد اطلاع
نیابند و در نظر ایشان بر ظاهر محمول شود و از تحریف محفوظ ماند و این دلایل
امامت از برای هوشمندان امت تا قیام قیامت باقی باشد و وجهی دیگر آن است

که بر متفطن عارف باسلوب حکمت شریعه نبویه علی واصفها افضل الصلوة واکمل التحیه
ظاهر است که اکثر احکام دینیه بنوعی موٴدی شده و بقاعده قرار یافته که شیطان
و متابعان او را راه تصرف و شبهه در ان نیست تا اهل هدایت در دفع
وساوس و هواجس ایشان ببلیغ مقام تحقیق رسند و استحقاق علو درجات
دفع ج
یابند و از ینجاست که مدار اکثر احکام شرعیه بر ظن مکلف نهاده اند تا شیاطین را
از ممر وهم راه دخل و تصرفی باشد و انچه دو ساوس و احداث زخارف که منشاء
غوایت و مبدء ضلالت است نتوانند نمود و تصریح بامثال ایشان منافی این اغراض است
بعضی از مخالفان گمراه انکار این معنی نموده میگویند مراد ازین قوم جمعی که
از اهل فارس اند بنا بر انکه از حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله پرسیده
که این قوم چه کسان باشند حضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاده
گفتند هذا و ذویه یعنی سلمان و خداوندان او خواهند بود و بر ارباب الباب مخفی نخواهد بود
که مراد حضرت از خداوندان سلمان امیرالمؤمنین و اهل بیت طیبین اند و
مخالفان گمراه از فرط تعصب تجاهل از معنی مراد کرده اند و از حدیث سلمان
منا اهل البیت تغافل ورزیده اند و این سخن بر تقدیر وقوع دلیلی دیگر است
بر صدق این مقال و بر طالبان صواب بنظر انصاف ظاهر است که بعد از وفات

سید کاینات انچه بظهور رسید و از وقایع و حوادث کلیه بود و لیاقت آن داشت
که از غیب آن حضرت ومند بجز مخالفت گمراهان صحابه با اهل بیت طیبین نبود که با انکار
نص جلی در شان ولایت ایشان کافر و مرتد شدند و انچه کمال ظلم و نهایت عدوان
بود با اهل بیت نبوة بجای اوردند و چون ایام استیلاء این کفره فجره منقضی شد
اهل حق از شیعه و محبان اهل البیت ببلاء مخاصمه و مجادله طایفه ضاله سنیه لعنهم الله
و سخط علیهم مبتلا شدند چه این گروه گمراه حمایت اصحاب کفر و ارتداد بر خود
لازم کرده این اباطیل و مزخرفات آن کفره فجره را عین صدق و صواب دانسته
بودند و شکوک و شبهات ایشان را که مصداق سیاق ان اوهن البیوت لبیت
العنکبوت اند از راه جدال و لجاج تقویت و تمشیت نموده در صورت حق بخلایق مینمودند
و از فرط قساوة قلب به نهی و منع ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون
ممتنع نمیگشتند و بتکرر اعصار و ادوار این مزخرفات دین و ملت ایشان شده بود
و بامداد سلاطین جور مغالیط ایشان بر عقول اکثر ناس استیلا یافته در آفاق
مشهور و منتشر گشته بود و ضلالت بنهایت رسیده اهل هدایت ضعفاء این امت
بوده اند که ناگاه از مهب لطف و عنایت الهی نسیم بشارت و نرید ان نمن
علی الذین استضعفوا فی الارض بمشام جان شیعه و محبان اهل بیت ولایت رسید

وآفتاب دین و دولت از مطلع ولایت فرقهٔ علیهٔ عالیه و زمرهٔ بهیهٔ سامیهٔ صفویهٔ موسویهٔ

شاهیه خلّد الله تعالی ملکهم الی یوم القیام طالع گشت و عالم را بنور هدایت

منوّر گردانید خصوص خورشید حشمت و اقبال و نیّر جاه و جلال شاه جهاندار

و شهریار ایران که آرایش جهان به فرّ همای دولت بی منتهای اوست پادشاهی

که انوار محبت شاه اولیا که تشریف یافته انت منّی بمنزلة هرون من موسی است

از غرّهٔ جبین جهان آرایش درخشنده تر از شعشعهٔ خورشید انور است و اسرار

مودّت اولو القربی سید انبیا که مسند نشینان قل لا اسئلکم علیه اجرا الّا المودّة فی

القربی اند بر رخسار گوهر آثار انوارش روشن تر از سعادت مشتری و نامهیات

از مهر است رخش مظهر نور شاهنشهیست دل روشنش چشمهٔ آگهی است

شهسواری که بشمشیر مصقول کوه پیکر شاه پیکر شک و ریب ابنیهٔ جهال لیعلم الله

من ینصره و رسله بالغیب است رایت امامت صاحب منصب من کنت مولاه

فعلی مولاه را بسمک سماک رسانید و لوای ولای اهل بیت ولایت را که بفر جاه انما

ولیکم الله بمثابهٔ برج شرف به طلعت مهر و ماه است در نشیب و فراز عالم برافراشت

دین پروری که ریاض متابعت طریقهٔ غرّای آل عبا را که طاعة امر اطیعوا الله و اطیعوا

الرسول و اولی الامر است بآبیاری تیغ آتش بار غازیان عظام نضارت و تازگی

پادشاه شهریاری که نهال ولاء شاه اولیا را بسرخ روی حسام خون آشام مجاهدان کرام
سرسبزی و خرمی بخشید سرفرازی که تاج با ابتهاج لَو لاکَ لَما خَلَقتُ الافلاک بمفاد یخلق ما یشاء و یختار
بدست اراده قادر مختار بر فرق فرقد سای نهاده باین افتخار سر بر عرش
برین می ساید شاه دین پناه منظور نظر اله سلطان جمشید سپاه خاقان جم جاه
خورشید اشتباه غرهٔ جبین آفرینش روشنی دیدهٔ اهل دانش و بینش پادشاه
جهان بخش جوان بخت فروزندهٔ تاج و برازندهٔ تخت خسرو گردون صولت
بهرام انتصار دارای سکندر سپاه همایون آثار صاحب قران سلیمان مکان
سپهر اقتدار آفتاب تابان فلک جهانبانی ماه درخشان سپهر گیتی ستانی
مظهر آثار امن و امان رافع رایت عدل و احسان سایهٔ عنایت خداوند رحمن
السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو المظفر معز الدوله شاه طهماسب بهادر خان که ذات
سجایا صفاتش چراغ جهان افروز دشمن سوزی است که در انجمن عالم آرای
دودمان سیادت و ولایت روشن شده و نخل امیدی است که در چمن دلگشای
خاندان نبوت برومند و سرافراز گشته و بنور ایمان فطری دو فانحلی دست اعتصام
بحبل المتین انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی استوار نموده و سررشته
محبت و ولای آل عبا را محکم گرفته قصاری همت فلک فرسای و منتهی نهمت عرش آسایش

ترویج مذهب حق ایمه هدی و تثبیت احکام شریعت بیضا مصطفی و مرتضی است لاجرم
مؤیّد ان تاییدیات الهی دلایل هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین را بر صفحات احوالش
ظاهر می سازند و مرسیان توفیق نامتناهی امارات تحقیق اذا صمّم العزم من توفیق
بر وجنات آمالش هویدا میگردانند و از برای شکر انه این افضال و انعام خشنودی
خدایی را بر نازو نعیم پادشاهی برگزیده و دست رد و منع بر سینهٔ منکرات و مناهی نهاده
منهیان سعادت و اقبال مضمون کنتم خیر امت اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون
عن المنکر را خاطر نشان طینت طیبه او نموده مراسم امر معروف و نهی منکر را در میان
برایا بنوعی منفذ گردانیده و بسیاست شاهانه موکد گردانیده که تمتع بفسق و فجور و تلذذ بشرب حرب
شراب غرور در عداد نسیاً منسیاً و در شمار کان لم یکن شیئاً مذکوراً است معظم اوقات
میمنت بنا عاتش باقامت مراسم دین داری و لوازم عدالت گستری مصروفست
و از ینجاست که چتر همایونش سایه بر بحر و هامون هر مملکت که می افکند مضمون توجه
حیث شئت فانک منصور به ظهور میرسد و مبشر اقبال آوازه فقطع دابر القوم الذین
ظلموا و الحمد لله رب العالمین را در اقالیم فتح و نصرتش مشتهر میسازد و حسن
و ان جندنا لهم الغالبون را در آیینهٔ ضمایر ارباب بصایر جلوه میدهد امید ا
لطف عام ملک علام ان است که عطف دامان این حشمت و اقبال بذیل دولت حضرت

صاحب الزمان علیه الصلوات من الملک الرحمن پیوسته و دست حوادث ایام از
عنان دولت دو جهانش گسسته سرادقات جاه و جلالش مطرح اشعه بارقات
جهانبینی و سراپرده عزت و جلالش مهب ریاح تاییدات آسمانی گردد
احبا دولتش مسرور و اعدا حشمت و شوکتش مقهور بحق الائمه شفعاء یوم الحشر
[illegible] و از میامن ایام دولت قاهره که تا قیام قیامت باقی باد آن است که علوم
[illegible] و فضایل و مناقب ائمه اطهار که اساطین علماء عالی مقدار و سلاطین فضلای
ذوی الاستبصار از متابعان اهل بیت ابرار در تضاعیف تصانیف اجمعین خود
در هر قرن و زمان و در هر عهد و اوان بحیطه ضبط در آورده بودند در آفاق اشتهار
[illegible] یافت و هر چند مصنفات هر یک از ایشان جوهر محامد و فضایل و در
مفاخر و فضایل ائمه دین در رشته جمع و عقد تدوین کشیده شده بود اما بعضی از آن
مصنفات و مولفات در جزالت کلمات و سلاست عبارات و متانت معانی
و لطافت اشارات به امثال [illegible] احراز قصب سبق از مصنفات
افاضل و اعالی علما در ربوده بود و از آن جمله کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج است مصنف
شیخ محقق فاضل و استاد مدقق کامل قدوه علما محدثین مقدم ارباب علم
[illegible] شیخ الشیعه و مبین اصول الشریعه ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی

قدس الله نفسه الطاهرة ورفع محله فی درجات الآخرة که فی الواقع بحاریست مشحون بجواهر
نفیسه ومحیطیست مملو از فراید شریفه محلی بفصاحتی که بصیرت ثاقبه فصحای زمان مثل
آن کمتر دیده ومزین ببلاغتی که سامعه صافیه بلغای دوران حیثیت عدیل آن کمتر شنیده
غرت ونفاستش بمرتبه که سید عالم عامل ومحقق فاضل کامل صاحب الکرامات الباهرة
وذوی الآثار الباهره رضی الدین ابو الحسن علی ابن طاوس الحسینی قدس الله سره
در کتاب کشف المحجه فرزند خود را وصیت مطالعه ومباحثه این کتاب شریف وضبط
مقاصد ومطالب آن تحریص وترغیب فرموده واز کمال رتبه آن خبر داده وچون
محرر این مقال [illegible] بمساعدة توفیق الهی ومیامن فیض وفضل نامتناهی سبحانه
تعالی این ذوق ناپیه را [illegible] بوده در طریق متابعت فضلاء این طایفه علیه شتافته و
در سلوک سبیل [illegible] در صدد وصول بسعادت [illegible] داشت
فرمان لازم الاذعان بزیب نمط شرف نفاذ یافت که این داعی فی بضاعة
مطالب ومقاصد این کتاب شریف را بزبان فارسی بعبارتی که از تکلفات
باشد از برای تعمیم فواید انام وتکثیر موائد خواص وعوام تقریر وتحریر نماید واحتجاجها
همچنانکه در تتق عبارات مشکله ودر حجب کلمات مغلقه محجوب ومستور اند در مناظر
کلمات واضحه ودر غرفات عبارات لایقه جلوه دهد تا دیده بینایان [illegible]

علماء
ارباب ریاست اوار تصنیفات
منشیانه که ارایش سجع وزینت
شعرا

از جمال

کال معانی ان محظوظ و دل دانایان از وصال عوارف معارف ان بهره‌مند گردند
[illegible] که مطاوعت برمیان
جان بست و روی همت بر تراب اقدام خدام ائمه اعلام نهاده‌اند و استعانت
کرده و بتحریر این اشتغال نمود امیدوار و مترقب چنان است که این کتاب که مسمی میگردد
بکشف الاحتجاج مقبول خاطر خطیر مقربان درگاه و منظور ضمیر منیر باریافتگان آن
بارگاه باشد و تا قیام قیامت ذکر سامی و نام نامی نواب همایون بر وجنات لیل و
نهار باقی ماند [illegible] اکنون هنگام شروع است [illegible] خداوند معبود
بدان [illegible] که شیخ مصنف [illegible] لوازم حمد و
صلوة بیفزاید که آنچه داعی شد مرا بتصنیف این کتاب شریف آن بود که جمعی از اصحاب
با عامه گفتگو کرده بودند از طریق احتجاج و معرض [illegible] از جدال و حجاج و اگرچه مقصود
اظهار حق بوده باشد بزعم آنکه حضرت پیغمبر و ائمه هدی صلی الله علیه وعلیهم
هرگز مجادله نکرده‌اند و شیعه و محبان خود را بآن اجازه نداده‌اند بلکه ایشان
را از آن منع کرده‌اند پس مناسب دیدم که تصنیف کنم کتابی که مشتمل باشد
بر شطری از محاورات ایشان در فروع و اصول که از برای اظهار حق مجادله
کرده‌اند با اصحاب ضلال و بعضی از ثقات در این باب کوشش نموده‌اند و

منعی که درین باب از ایشان صدور یافته نسبت با بعضی ضعفاست که قاصر باشد
بیان ایشان از توضیح حقایق دینیه نه نسبت با جمعی که ماهر باشند در فن احتجاج و غالب
آیند بر اهل لجاج چه این طایفه مأمور اند از جانب ایشان بمقاومت خصوم و بقوت
شریعت غرا تا بلند شود باین عمل درجات ایشان و منتشر گردد در جهان صیت
فضایل ایشان و من ذکر میکنم در اول این کتاب مقدمه که مشتمل باشد بر ذکر
آیات قرآنی که بآن امر کرده است خدای تعالی انبیا را بمجادله اعدا و مشتمل
باشد بر حدیثی چند در بیان ثواب آن جماعت که دفع کنند شکوک و شبهات را از دین
قویم و صراط مستقیم بدلایل قاهره و براهین باهره و بعد از آن شروع میکنم
در ذکر طرفی از مجادلات حضرت رسالت پناه و ائمه هدی علیه و علیهم الصلوة والسلام
و بسیار باشد که ایراد کرده شود در اثنای کلام ایشان کلام جماعتی از شیعه ایشان
که مقام اقتضای ذکر آن کند و در اکثر احادیث و اخبار که درین کتاب سمت
ذکر می یابد اسانید آن مذکور نیست یا بدان جهت که اجماع فرقهٔ ناجیه بر مضمون
آن واقع است و یا مضمون آن موافق دلایل عقلیه است و یا بدان جهت که مضمون
آن در کتب سیر و اخبار در مرتبه اشتهار است میان مخالف و موافق مگر آن حدیث
و خبر که مروی باشد از امام همام ابی محمد الحسن العسکری علیه الصلوة والسلام که آن

٤٠

4

خبار رو اشتهار بمشابه دیگر اخبار نیست و اگرچه از راه معنی مناسب دیگر
اخبار است بدین نسبت ایراد کرده میشود اسناد آن اخبار در دو کرا اول چیزی
که از آن حضرت مروی باشد زیرا که مجموع اخباری که از امام همام در کتاب
ایراد یافته بیک اسناد است که ایشان راویان ثعبیر امام همام اند علیه الصلوة
والسلام بد کنا و حق تعالی ما را در الحجه مقصد ماست و او ما را بسنده است
وخوشا وکیلی که آن حق تعالی است فصل در بیان بعضی آیات قرآنی
که امرکننده بندگان است با احتجاج بر مقاصد دینیه و جدال با خصما بر وجه احسن
و فضیلت اهل آن حق تعالی در مجید کتاب در خطاب سید انبیا صلی الله علیه
واله میگوید وجادلهم بالتی هی احسن یعنی مجادله کن با ایشان خلاف بر وجهی که نیکوتر
باشد و در خطاب مؤمنان میفرماید ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن یعنی
مجادله مکنید اهل کتاب را از یهود و نصاری و مانند آن مگر بر وجهی که نیکوتر باشد و
در مقام محاجه ابراهیم علیه السلام با نمرود میفرماید الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه
و در احتجاج ابراهیم با ستاره پرستان و آفتاب و ماه پرستان بطلوع و غروب آن
کواکب و حدوث آنها و اثبات محدث و آفریننده مر ایشان را می فرماید و کذلک
نری ابراهیم تا آنجا که و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه و غیر آن از آیات که در آن

احتجاج

احتجاج

امر باحتجاج واقع است و شرح و بیان هر یک در مواضع مناسبه ایراد خواهد یافت
انشاء الله تعالی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود ما جدال کنندگانیم
در دین حق تعالی بزبان هفتاد پیغمبر و اما روایات و اخبار در فضل علما که احتجاج
کنندگان باشند بسیار و بیشمار است و ما ذکر خواهیم کرد بعضی از آن اخبار را
از الجمله آن است که روایت کرده است سید عابد عالم ابو جعفر مهدی الحسینی المرعشی

ابن ابی حرب

رضی الله عنه از شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی رحمه الله و او
محمد بن احمد و او از شیخ عالم فاضل ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی رضی الله
عنه و او از ابو الحسن محمد بن القاسم الاسترابادی المفسر و او از ابو یعقوب یوسف
بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار و این دو شیعه امامی روایت کرده اند
از امام همام ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام که آن حضرت از آبای کرام خود
نقل کرده تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که دشوارتر از یتیمی
یتیمی است که منقطع شده باشد از امام خود و قادر نباشد بر وصول باو و نداند
که چگونه است حکم او در آنچه امتحان میکنند وی را بآن بسبب بدانید و آگاه باشید
که هر کس از شیعه ما که عالم باشند بعلوم ما این جاهل بشریعت ما که منقطع گشته از
مشاهده ما یتیمی است در کنار او هر آنکس که هدایت و ارشاد کند او را و تعلیم کند او را

شریعت ما در بهشت با ما باشد در درجات عالیه و مراتب رفیعه و باین اسناد و مرویست
از امام همام ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
هر کس که از شیعه ما عالم باشد بشریعت ما و بیرون آورد ضعفاء شیعه ما را از ظلمت
جهل بنور علمی که از ما با و رسیده باشد بیاید در روز قیامت و بر فرق او تاجی از نور
باشد که روشن گرداند همه اهل عرصات را و حلّه بر او پوشیده باشد که برابری
نکند با کمترین رشته او دنیا و هر چه در دنیا ست ندا کنند ندا کننده که ای
بندگان خدا این عالمی است از شاگردان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله هر کس
که بیرون آورده است او را از حیرت ظلمات عرصات و نزهت سرای بهشت عدن
رساند پس بیرون آیند آنکسان که تعلیم یافته باشند از او در دنیا یا گشوده باشد
قفلی از دل ایشان یا زایل نموده باشد از شبهه و بهمین اسناد مرویست از امام همام
ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام که گفت امیر المؤمنین حسین علیه الصلوة و السلام
فرمود که هر کس که تکفل کند از برای ما یتیمی را که منقطع شده باشد از ما بجهت پنهانی
ما پس مواسات کند با او در علومی که از ما با و رسیده باشد تا هدایت و رشد یابد
روز قیامت حق تعالی فرماید که ای بنده کریم مواسات کننده من اولی بمواساتم
ای ملائکه من بگردانید از برای او در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است

جهالت در دنیا باید که ...
چنگ زند در نور او تا بیرون
برد او را از حیرت ...

هزار هزار قصر در بهشت و میفزاید بران آنچه لایق باشد بآن از سایر نعمتهای بهشت
و بهمین اسناد از امام ابو محمد علیه السلام مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة
والسلام فرمود که مرد عالم مشابه شخصی است که با او شمعی باشد که روشن گرداند
راه را بر مردمان و هر آنکس که راه بنور و روشنی برده دعا کند از برای او و نیز
محبین علی با او شمعی است در ظلمت جهل و حیرت پس هر آنکس که نجات یابد باو از ظلمت
جهل و حیرت آزاد کرده اوست از آتش دوزخ و خدای تعالی عوض میدهد او را بهر
موئی که در تن اوست آنچه فاضلتر باشد از صدقه بصد هزار قنطار مال بلکه فاضلتر
از آن چه صدقه مال گاه وبال می باشد پس بدهد باو خدای تعالی آنچه فاضلتر
باشد از صد هزار رکعت نماز که با خلاص در برابر کعبه گذارده باشد و باین اسناد
روایت کرده شده از امام ابو محمد علیه السلام که وی از امام همام جعفر بن محمد
علیه الصلوة والسلام روایت میکند که فرمود علمای شیعه ما مرابطون اند که در سرحدی
که ابلیس و عفاریت او از آن راه تاخت و تاراج بر اهل ایمان می آورند
تا منع کنند ایشان را از ضعفای شیعه ما و باز دارند تسلط شیطان و محبان او را
از نواصب و خوارج بر محبان ما پس هر آنکس که باین امر شریف اشتغال نماید از شیعه
ما فاضلتر باشد از کسی که جهاد روم و ترک و فرنگ نماید هزار هزار مرتبه چرا که

این دفع میکند مضرت را از دین و آن دفع میکند از ابدان و از امام ابو محمد
الحسن العسکری علیه السلام مرویست باسناد متقدم که امام همام ابو الحسن موسی بن جعفر
علیهما السلام فرمود فقیهی که نجات دهد یتیمی را از یتیمان ما که منقطع شده باشند
از مشاهدهٔ ما تعلیم کنیم آنچه محتاج باو است او را دشوارتر است بر شیطان از هزار عابد
زیرا که عابد همت او مصروف خلاصی اوست و همت آن فقیه مصروف خلاصی
خود و بندگان خدا است تا نجات دهد ایشان را از شر ابلیس و مددکاران او و این
فقیه فاضلتر است نزد خدای تعالی از هزار هزار عابد و باین اسناد از امام
ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام مرویست که حضرت امام الانس والجن ابو الحسن
علی ابن موسی علیهما السلام فرمود که در قیامت عابدان را گویند نیکو مردمانند
همت ایشان مصروف خلاصی ایشان بود و بآن رسیدند و در آورند ایشان را
در بهشت و اما فقها که علم ایشان بمردم رسیده باشد و نجات داده باشند
شیعه ما را از دشمنان و ایشان را واصل برضوان حق تعالی گردانیده باشند
گویند با ایشان که ای کافلان ایتام آل محمد و ای راه نمایندگان ضعفاء امت
در موقف عرصات توقف نمایید یا شفاعت کنید آنکسان را که از شما علم دین
فرا گرفته اند و آنکسان که علم از ایشان فرا گرفته باشند تا روز قیامت پس

این گروه توقف کنند و این گروه شفاعت کنند و با خود در بهشت در آورند این نفر
کنند تفاوت منزلت میان عابد و عارف و باین اسناد مرویست از امام ابو محمد
الحسن العسکری علیه السلام که امام هادی علی ابن محمد علیهما الصلوة والسلام فرمود اگر نه آن
بودی که بعد از غیبت امام قایم ما علما بودندی که مردم را بحجت ما خواندندی و
ایشان را بر متابعت ما و ولایت کردندی و خلاصی دهندی ضعفاء شیعه ما بودندی
از دام ابلیس و متابعان او هیچ کس نبودی که مرتد نشدی از دین حق تعالی
اما این طایفه که نگاه میدارند دل ضعفاء شیعه ما را همچنانکه نگاه میدارد صاحب کشتی
سکان کشتی را این گروه از شیعه ما فاضلتر اند از طوایف عالم و باین اسناد
مرویست از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام که فرمود بیایند علماء شیعه ما در روز
قیامت که مددکاران ضعفاء محبان و اهل ولایت ما بوده باشند و بر سر ایشان
تاجهای عزت و بها باشد و نور آن همه عرصات رسیده باشد و دوران
تاجها سه صد هزار ساله راه باشد پس نماند هیچ یتیمی که تکفل کرده باشند او را
و از ظلمت جهل رهانیده باشند و از حیرت بیابان گمراهی نجات بخشیده باشند مگر که چنگ
زده باشد بشعبه از انوار ایشان پس بالا برد ایشان را تا آنجا که بر فرق بهشت
آنگاه فرود آورد ایشان را در منزلهای که از برای ایشان آماده شده در جوار استادان

و معلمان ایشان بتقرب حضرات ائمه هدی که ایشان را بمحبت آن ائمه خوانده اند و
نماند هیچ دشمن ایشان را از نواصب و خوارج مگر آنکه چشم ایشان ننهد آن
تا جهان نابینا و گوش ایشان ناشنوا و زبان ایشان ناگویا گردد و این نوبه ایشان
زبانه آتش گردد و بردارد ایشان را و بزبانیه دوزخ رساند پس خوانند ایشان را
در میان دوزخ و در آنجا قرار دهند و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد الحسن العسکری
علیه السلام که فرمود بعضی از محبان محمد و آل محمد مسکینان باشند که مواسات ایشان
فاضل تر باشد از مواسات مساکین فقرا و ایشان آنکسان باشند که ایشان را
قوة مقابله با دشمنان خدا نباشد آنان که همواره سرزنش و عیب میکنند ایشان را
در دین ایشان و سفیه میخوانند ایشان را در اعتقاد ایشان پس آنکس که تقویت
کند ایشان را بعلم خود و زایل گرداند سکینه ایشان را تا مسلط شوند بر اعدای ظاهره
از نواصب و خوارج و بر اعدای باطنه چون شیطان و اعوان او و عاجز گرداند
ایشان را از گمراه گردانیدن او قضا کند حق تعالی از برای او آنچه موعود است
باهل سعادت بزبان انبیا صلوات الله علیهم و بهمین اسناد مرویست از ابو
محمد الحسن العسکری علیه السلام که فرمود روزی در حضور حضرت فاطمه علیها الصلوة والسلام
دو زن با یکدیگر منازعه نمودند در امر دین یکی مؤمنه بود و یکی معانده پس تقویت کرد

حضرت حجت مومنه را و غالب امد بر معانده بر ان زن بغایت فرحناک شد حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود ملایک بیشتر فرحناک شدند از تو از برای غالب شدن تو و
شیاطین اندوه ناک تر شدند از اندوه این معانده حق تعالی بملایک گفت که واجب
گردانید از برای فاطمه بجهت امداد این مسکینه اسیره هزار هزار چندان ان که اماده
کرده ام از برای او در بهشت عدن و بهمین قاعده بگردانید از برای هر کس که مددکاری
کند مسکینی را در امر دین تا غالب شود بر معاند شود تا باشد ان را هزار هزار چندان
که اماده شده باشد از برای او در بهشت و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد
که فرمود شخصی هدیه نزد حضرت ابو محمد الحسن علی ابن ابی طالب علیهم السلام برد که — ان حضرت فرموده
چه چیز دوست تر میداری که در عوض هدیه بتو رسد ایا بیست هزار درهم یا اینکه دابوزم
ترا بابی از علم که غالب شوی بر فلان ناصبی که در شهر تو هست و نجات دهی ضعفای شیعه
ما را از گمراه گردانیدن او و اگر اختیار کنی انچه بهتر باشد ان هر دو را بتو عطیه خواهم
کرد و اگر اختیار کنی انچه زبون باشد بتو رسد انچه اختیار کرده باشی گفت ای پسر
رسول خدا ثواب کسی که بیاموزد علمی و غالب گردد بر نواصب و نجات دهد
ضعفای شیعه را از گمراه گردانیدن او برابر بیست هزار درهم می شود امام
علیه السلام فرمود بهتر از دنیا و هرچه در دنیاست بهزار هزار مرتبه گفت ای پسر

رسول خدا چگونه اختیار کنم آنچه زبون تر باشد بلکه اختیار می کنم علمی را که بان نجات
دهم ضعفاء شیعهٔ آل محمد را امام علیه السلام فرمود اختیار را احسن کردی پس بیاموز اینها
او را علمی که با او وعده کرده بود و عطا کرد بوی بیست هزار درم پس آن مرد برفت و
بران ناصبی غالب شد و خبر آن بامام علیه السلام رسید و متعاقب آن بخدمت
امام علیه السلام شتافت امام علیه السلام فرمود هیچکس این سود نکرد که تو کردی و کسی
بان سعادت نرسید که تو رسیدی محبت حق تعالی حاصل کردی اولا و محبت رسول
خدا حاصل کردی ثانیا و محبت آل طیبین حاصل کردی ثالثا و محبت ملایک حاصل
کردی رابعا و محبت برادران مؤمن حاصل کردی خامسا و حاصل کردی
عدد هر مؤمن و کافر آنچه فاضلتر است از دنیا بهزار مرتبه خوش گوارا باد ترا چنین
سعادت و بهمین اسناد مرویست از امام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام که
امام همام جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود آنکس که همت او دفع مضرت نواصب بوده
باشد از ضعفاء محبان ما اهل البیت و بیاموزد ایشان را حجتها ایشان بگرداند
خدای تعالی همت ملایک بهشت را در بنا قصرها و خانها از برای او پس بنا عمارات
و بنا نعمتها و بنا منزلها از برای او کرد نداند قدر آن را مگر پروردگار عالمیان و همچنین
اسناد مرویست از امام ابو محمد علیه السلام که گفت امام الانس و الجن ابو الحسن علی بن

موسی علیهما السلام که فاضلترچیزی که از پیش و رستند عالم محبان ما بنزد امام خود از بری
روز فقر و فاقه خود آنست که فریاد رسی کرده باشد در دنیا مسکینی را از محبان ما از دست
ناصبی عدو خدا و رسول در روز قیامت از قبر برخیزد و ملایک رحمت صف زده باشند
از کنار قبر او تا آنجا که منزل اوست از بهشت پس بردارند ایشان را به بالهای خود
خوشحال و گویند حال تو ای دفع کننده کلاب از ابرار و ای متعصب ائمه اخیار و بهمین اسناد
از امام ابو محمد علیه السلام مرویست که وقتی که مجتمع بودند بر وجعی از محبان آل
محمد یکی از تلامذه او گفت ای پسر رسول خدا مرا همسایه ایست ناصبی که آزار میرساند
مرا در تفضیل اول و ثانی و ثالث و ایراد میکند حجت و من اندیشه میکنم از جواب
دادن آن امام علیه السلام فرمود هرگاه که این جماعه سخن گویند در باب خود
تو نیز سخن گوی و الزام کن ایشان را و بشکن حدت و سورت ایشان را پس
حاضر شد آن مرد آنجا که محل اجتماع ایشان بود و محاجه نمود و الزام داد ایشان را و
ازین حال چندان فرح و سرور بمحبان رسید که نداند اندازه آن را مگر خدای تعالی
و چندان غم و الم بان متعصبان شوم رسید که اضعاف فرح و سرور دوستان
بود چون بازگشت به مجلس امام علیه السلام فرمود که ملایک آسمان فرح و سرور
یافتند ازین حال زیاده از آنچه شما فرح یافتید و شیاطین و اتباع او در دنیا ازین

بامیرالمؤمنین علیه السلام

ملاعین غمگین شدند و همراه ملایک آسمانها و ملایک کرسی دعا میکنند شکنند این
سستی کمر ایشان را و لعن میکنند بان گمراهان و ان زیاد عذاب ایشان است باب
در ذکر طرفی از حجاج و جدال که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
صادر شده و آنچه جاری مجری ان باشد با مخالفان اسلام و غیر ان از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که روزی در مجلس امام همام ابی عبد الله جعفر بن
محمد علیه السلام مذکور شد جدال در دین و آنکه پیغمبر خدا از این نهی فرموده امام علیه السلام
گفت نهی مطلق نفرموده بلکه نهی فرموده از جدالی که بروجه احسن نبوده باشد
نمی شنوید که خدای تعالی میفرماید و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن یعنی
مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بروجهی که احسن باشد و در محل دیگر میفرماید و جادلهم
بالتی هی احسن یعنی مجادله کن با مخالفان بطریق احسن و جدالی که نه بروجه احسن
بوده باشد حرام گردانیده است خدای تعالی بر شیعه ما سوال کردند که ای
پسر رسول خدا جدالی که بطریق احسن بوده باشد کدام است و آنچه نه بر طریق
احسن بوده باشد کدام امام علیه السلام فرمود اما جدالی که نه بر طریق احسن بوده
باشد ان است که مجادله کنی با اهل باطل و رد نکنی ان باطل را بحجتی که نصب کرده است
خدای تعالی از برای رد ان و جدال تو ان را بمجرد انکار و جحودی باشد یا آنکه

انکار کنی تو حقی را که اهل باطل بان متمسک شوند از برای اثبات باطل خود بمغلطه و تو
ندانی که خلاصی از ان مغلطه بچه طریق است و بانکار ان سخن حق مشغول شوی این
چنین مجادله حرامست بر شیعه ما زیرا که این مجادله سبب فتنه و گمراهی ضعفاء شیعه
ما و موجب زیادتی گمراهی اهل باطل میشود چه اهل باطل این ضعف مجادله را دلیلی
بر صحت باطل خود میدانند و ضعفاء شیعه فتوری در اعتقاد و محبت راه می یابد
و اما جدالی که بطریق احسن باشد ان جدالی است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و اله از جانب خدای تعالی بان مامور است خصوص با منکران حشر
و نشر انجا که میفرماید قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت ان منکر حشر کیست
انکه زنده میکرداند استخوانهای مرده را و حال انکه انها پوسیده شده باشند
قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم حق تعالی پیغمبر خود را تعلیم مجادله
میکند و میفرماید که بگوی ای محمد که زنده میکرداند انها را کسی که افریده است
در اول حال و او بافریدن همه چیزی داناست یعنی الخ که قادر بود در اول امر
که اورا بیافریند بی ماده هر آینه قادر خواهد بود که دوم بار انها را در ماده
آنها بیافریند و مرتبه دوم اسانتر از مرتبه اول خواهد بود در قیاس عقل
باز میفرماید الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی الخ که گردانیده از برای

شما آتش را از درخت سبز پر آب و شما از آن درخت آتش می افروزید در بادیه اعراب
دو درخت است که یکی را مرخ گویند و یکی را عفار از هر یک شاخی را قطع میکنند و از
غایت تری آب از ایشان می چکد آنگاه مرخ را که نر اعتبار کرده اند بر عفار می نهند
که ماده اعتبار کرده اند از آن آتشی بیرون می آید و از آن چراغ می افروزند و دیگر
حاجات را بآن کفایت میکنند پس کسی که قادر باشد که از آب آتش بیرون آورد
قادر خواهد بود که استخوانهای مرده را زنده کند باز میفرماید [illegible]
و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا و قادر نیست آنکسی که آفریده است آسمانها
و زمین را بر آنکه بیافریند مثل ایشان را یعنی کسی که قادر باشد بر آفریدن آسمانها
و زمین با بزرگی قدر ایشان هر آینه بر آفریدن آدمیان قادرتر خواهد بود پس
چرا جایز میدارند که چنان امری از قدرت بوجود آید و انکار میکنند که مرده را زنده
کند آنگاه بابا عبدالله علیه السلام فرمود که این جدال بطریق احسن است قطع
میکند عذر کافران را و زایل میگرداند شبهه جاحدان را و اما جدالی که بر طریق
احسن نیست و تو دفع باطل خصم را بانکار حق کنی حرام است برشیعیان زیرا که خصم تو
منکر حقی است و تو منکر حقی دیگر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود برخواست
مردی دیگر و با امام تمام ابا عبدالله علیه السلام گفت ای پسر رسول خدا آیا جدال کرد پیغمبر

خدا با منکران دین امام علیه السلام فرمود باید که گمان نبری به پیغمبر خدا انکه مخالفه
حکم خدا کرده باشد حق تعالی فرمود وجادلهم بالتی هی احسن و فرمود قد جادلتنا
انشاد با اول مرة و تو گمان میبری که پیغمبر خدا مخالفت کرد امر خدا را و جدال
حضما دین نفرمود و یا خبر نداد مردم را بانچه مامورش بود که بان خبر دهد ایشان را
و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم محمد باقر از جدم علی ابن الحسین از پدرش حسین ابن علی
سید الشهداء از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که فرمود روزی در مجلس سید المرسلین
صلی الله علیه و آله جمع امدند اصحاب ادیان خمسه یهود و نصاری و دهریه و ثنویه
و مشرکان عرب یهود گفتند که ما میگوییم که عزیر پسر خداست و ما بنزدیک تو امده ایم
که ببینیم اگر تو قایل می شوی بانچه ما میگوییم پس ما قایل باشیم پیش از شما بحق
و صواب و اگر قایل نباشی با تو مجادله نماییم در ان و نصاری گفتند که ما میگوییم
عیسی پسر خدا است و با او متحد گشته و ما بنزد تو امده ایم تا ببینیم اگر موافقت کنی
با ما سبق ما را باشد در اعتقاد صواب و اگر مخالفت کنی با ما مخاصمت و مجادله نماییم
با تو دهریه گفت ما می گوییم که موجودات را ابتدایی نبوده و دایم بوده اند و ما بنزد تو امده ایم
تا ببینیم اگر قایل باشی بانچه ما گفتیم سبق در ادعان حق ما را باشد و اگر
مخالفت کنی با تو منازعت و جدال نماییم ثنویه گفتند که نور و ظلمت مدبران

کارخانه

بکارخانهٔ عالم اند و ما نزدیک تو آمده‌ایم تا معلوم کنیم که اگر قایل باشی بآنچه گفتیم
سبق در فضل ما را باشد در یافتن حق و اگر قایل باین نباشی مخاصمت کنیم با تو و
مشرکان عرب گفتند که بتهای ما معبودان ما اند و بنزدیک تو آمده‌ایم تا بدانیم
اگر قایل باشی بآنچه ما گفتیم متابعت و پی روی کنیم ترا و اگر مخالفت کنی ما را مجادله
نماییم با تو حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود ایمان آورده‌ام
بخدایی که یکتا و بی همتاست و شریکی نیست او را در معبودیت و کافر شده‌ام
بهر معبودی که غیر اوست بعد از آن فرمود خدای تعالی مرا به پیغمبری
فرستاد بر همه خلایق و مرا حجت بر عالمیان ساخت تا بشارت دهم باورکنندگان
را و بیم کنم جاحدان را و زود باشد که گردنکشان دین بگردن ایشان باز گردد
انگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیهود گفت نزد من آمده‌اید تا سخن
شما را قبول کنم بی دلیل گفتند آمده‌ایم تا دلیل بر اعتقاد خود اقامت کنیم
حضرت فرمود دلیل شما چیست بر آنکه عزیر پسر خداست گفتند دلیل ما آنست که عزیر
احیاء توریة کرد از برای بنی اسرائیل بعد از آنکه محو شده بود میان ایشان و احیاء
توریة بدان جهت کرد که پسر خدای تعالی بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اگر
احیاء توریت در میان شما سبب آن شود که عزیر پسر خدا باشد هر آینه موسی

علیه السلام به پسری خدای تعالی اولی باشد واگر این مقدار کرامت ازبرای عزیر موجب پسری حق تعالی شود حضرت موسی علیه السّلام که باضعاف این کرامت موصوف است مستحق منزلت پسری حق تعالی باشد واگر شما ازپسری آن خواهید که مشاهده شماست دردنیا از ولادت امهات اولاد را بوطی آباء ایشان پس کافر شده اید بحق تعالی وتشبیه کرده اید اورا به مخلوقات واثبات کرده اید ازبرای او صفت محدثات وانکه او محدث ومخلوق است واورا خالق وصانع است وپدید آورنده اوست یهود گفتند مراد ما این معنی نیست زیراکه این معنی کفر والحاد است بلکه مراد آن است که پسر اوست ازراه عزت وکرامت واین بدان ماند که عالمی با یکی از تلامذه خود ازبرای اظهار کرامت واثبات منزلت وی گوید او پسر منست نه ازراه ولادت ازاو حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که اگر مراد شما پسری ازراه مکرمت ومنزلت است پس جواب آن است که سبق ذکر یافت بلکه گوییم شمارا ارتکاب دیگر محذورات لازم است چه مشاهده میشود که شخصی عظیم المنزله شخصی را ازجهة تعظیم واکرام پدر وشیخ وسید وبرادر و امثال آن میخواند پس جایز باشد نزد شما اگر موسی را علیه السلام پدر یا عم یا شیخ یا سید نسبت با حق تعالی گویند پس خاموش ومتحیر شدند

بزرگترم

یهودیه گفتند مهلت ده مارا ای محمّد تا تأمل کنیم در جواب حضرت علیه السّلام فرمود نظر کنید
از روی انصاف تا هدایت یابید از حق تعالی آنگاه توجه نمود بنصاری و گفت
شما میگویید که حضرت قدیم عزّ و علا متحد گشته با عیسی و ازین روی پسر اوست مراد
شما ازین سخن چیست آیا مراد آن است که قدیم بسبب اتحاد با حادث حادث
گشته یا حادث بجهت اتحاد با قدیم قدیم شده یا مراد از اتحاد اختصاص عیسی است
و ازین روی پسر اوست اگر مراد آن است که قدیم حادث یا حادث قدیم میشود
محالی گفته باشید چه فطره سلیمه حاکم است بر آنکه حادث قدیم و قدیم حادث
نشوانند شد و اگر مراد از اتحاد اختصاص بکرامتی باشد که دیگر آن را در آن مشارکت
نباشد پس جواب آن است که گذشته شد درین معنی با جماعت یهود و اعاده فرمود
آن جواب را بتمامه پس خاموش شدند و الزام یافتند مگر یکی از ایشان که گفت
ای محمّد آیا شما نمیگویید که ابراهیم خلیل الله است و چون شما آن را جایز دارید پس
چرا منع کنید ما را از آنکه گوییم عیسی پسر خدا است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله فرمود که این دو سخن مشتبه نشوند بیکدیگر هرگز زیرا که گفتن ما آنکه ابراهیم
خلیل الله است اشتقاق آن از خَلّه (بالفتح) است و یا از خُلّه (بالضم) اما خَلّه معنی او فقر و فاقه است و ابراهیم
را علیه السلام فقر و فاقه نسبت با حق تعالی حاصل بود و از ماسوی او منقطع و

بان حضرت مقبل بود بان مرتبه که چون او را در منجنیق نهادند و در آتش می انداختند
حق تعالی جبرئیل را گفت مددکار باش وی را در میان هوا باو رسید و گفت هیچ
حاجتی داری تا مدد کنم ترا ابراهیم علیه السلام فرمود اما الیک فلا اما بتو هیچ حاجت
ندارم و بنده است مرا خدای تعالی و خوش وکیلی که اوست بدین جهت حق تعالی
او را خلیل خواند از بسیاری فقر و فاقه و احتیاج او بحق تعالی و انقطاع او از ما سوی
او و هرگاه که مشتق از خله باشد و خله در سویدا دل شخصی در آمدن است و
مطلع شدن بر اسرار او که دیگری بران مطلع نباشد پس معنی خلیل عالم مطلع بر
اسرار شخص باشد و از اینجا تشبیه حق تعالی بخلق لازم نمی آید و قیاس شما
باطل است بعضی گفتند که در کتب منزلت وارد است که عیسی علیه السلام فرمود انی
ذاهب الی ابی یعنی من بنزدیک پدر خود میروم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر شما
بمضمون کتاب عمل میکنید در انجا چنین مذکور است که من میروم بنزد پدر من و پدر
شما پس بگویید که همه حواریان و عیسی که مخاطب باین خطاب بوده اند پسران
حق تعالی اند بدان جهت که عیسی پسر خدای تعالی است و آنچه در کتاب است باطل
کننده زعم شماست که عیسی پسر خدا است بجهت اختصاص او بکرامتی که دیگری
را ان کرامت نبوده باشد پس باید که این اختصاص در دیگری نباشد و مع هذا

سویدا بالضم نقطه سیاه که در دل است م

مستحق اسم پسری شده باشند پس شما انچه عیسی فرموده تاویل موافق نکرده باشید
شاید که مراد عیسی علیه السلام از پدر ادم یا نوح بوده باشد که در رفع عیسی ملاقات
ایشان محتمل است پس خاموش شدند گروه نصاری و گفتند ماندیدیم مثل تو مجادلی
هرگز مهلت ده ما را تا نظر کنیم در سخن خویش بعد ازان متوجه طایفه دهریه شد
و با ایشان گفت زعم شما آنست که موجودات را ابتدایی نیست و همیشه بوده
و خواهد بود در جواب گفتند که ما حکم نمیکنیم مگر بر انچه مشاهده میکنیم و چون نیافتیم حدوث شی
ازبرای موجودات حکم کردیم بانکه موجودات ازلی اند و چون نیافتیم انقضا و فنای ایشان
حکم کردیم بانکه ابدی اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که آیا دریافتید
ازبرای موجودات قدم را و دریافتید بقا را ابا بس اگر یافته اید قدم و بقا را
در ایشان مطالب به پایان خواهید بود گفتند ما این میگوییم که مشاهده نکرده ایم
ازبرای ایشان قدم و بقا را حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که درین هنگام حکم اگر
کنید بر موجودات بقدم و بقا بدان جهت که مشاهده نکرده اید در ایشان حدوث را
اولی نخواهد بود ازانکه حکم کنید بر موجودات بحدوث ازان جهت که مشاهده نکرده اید
در ایشان قدم و بقا را باز میگوییم ایا شما مشاهده میکنید روز و شب را که
یکی بعد از دیگری است و برین وجه بوده اند همیشه گفتند بلی حضرت فرمود ایا

جایز میدارید اجتماع ایشان را گفتند نه حضرت فرمود پس ایشان در یک هنگام منقطع
باشند یکی از دیگر پس بر این باشد احدی بر دیگری و لازم شود که حکم کنید
بحدوث آنچه سابق باشد از شب و روز باز فرمود که این شب و روزی که از پیش
گذشته یا متناهی است یا غیر متناهی پس اگر گویید غیر متناهی است باخری
رسیدن باید که ابتدا نباشد از او و طبع سلیم بر صحت آن قایل نیست و اگر گویید
که متناهی است بحدوث آن قایل شده باشید باز فرمود که زعم شما آنست
که عالم قدیم است نه حادث آیا شما هستید بمعنی قدم که اثبات آن و حدوث
که نفی آن از عالم میکنید یا نه گفتند بلی حضرت فرمود پس آنچه مشاهده میشود
که اشیا بعضی محتاج اند ببعضی چنانکه مشاهده میشود در بنا، خانه که بعض اجزا آن
محتاج است ببعض و اگر چنین نباشد بنا، خانه وجود پذیر نشود پس هرگاه
که این احتیاج بعضی ببعض در وجود صفت قدیم تواند بود پس بگویید که اگر چیزی
محدث باشد چگونه تواند بود و بر چه صفت تواند بود پس خاموش شدند و دانستند
که نخواهند یافت از برای محدث صفتی بغیر از آن صفت که قدیم را بآن موصوف
میدانند بعجز اعتراف نمودند و مهلتی از برای تامل طلب کردند بعد از آن حضرت
رسالت منقبت صلی الله علیه وآله روی آورد و به طایفه ثنویه و گفت زعم شما آنست

که نور و ظلمت مدبر عالم‌اند [illegible] ادعای است شما را باین سخن ثنویه گفتند ما در عالم
یافته‌ایم نور و شر بسیار و یافته‌ایم که خیر ضد شر است و معقول نمود که فاعل
خیر فاعل شر باشد و چنین ضدین از یک فاعل در وجود اید همچنانکه محال است
که از آتش برودت اید و محال است که از برف حرارة اید لاجرم اثبات دو
صانع قدیم کرده‌ایم که یکی فاعل خیر باشد و یکی فاعل شر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرمود که آیا شما می یابید سفیدی و سیاهی و سرخی و زردی
و مانند اینها را که ضد یکدیگرند از ان روی که در یک محل مجتمع نشوند همچنانکه
حرارت و برودت از الجهت ضد یکدیگرند که در یک محل مجتمع نشوانند شد گفتند بلی
حضرت فرمود پس چرا اثبات نکنید بعدد هر یک صانعی که هر یک غیر فاعل ضد
دیگر باشد پس خاموش و ملزم شدند باز حضرت فرمود که چگونه این عالم از امتزاج
نور و ظلمت حادث تواند شد و حال انکه در طبع نور میل صعود است و در طبع ظلمت
میل نزول و چون هر یک رای مخالف راه یکدیگر میروند چه گونه بیکدیگر امیخته میشوند
باز حضرت صلی الله علیه و آله رو نمی بمشرکان عرب اورد و فرمود شما از برای چه میکنید
عبادة بتها را در جواب گفتند ما تقرب میجوییم در عبادت بتها بحق سبحانه و تعالی
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که آیا این بتها مطیع و عابد پروردگار اند تا تعظیم

ایشان موجب قربت بخداوند تعالی باشد گفتند نه پس حضرت صلی الله علیه وآله فرمود
که شما ایشان را بدستهای خود تراشیده اید اگر ایشان عبادت شما کردندی بر تقدیر
جواز عبادت مخلوق اولی بود از آنکه شما عبادت ایشان کنید چون این سخن شنیدند
اختلاف در میانه ایشان بدید آمد بعضی گفتند حق تعالی حلول کرده در شخصی که این بت
بصورت او تراشیده شده و ما بتعظیم این صورت تعظیم آن شخص قصد کرده ایم که حق تعالی
در او حلول کرده و بعضی گفتند این بت صورتها اند از برای قومی که مطیع و منقاد حق
تعالی بوده اند و ما از عبادت آن صورتها تعظیم آن قوم قصد کرده ایم و بعضی دیگر
گفتند چون حق تعالی امر کرد ملایک را بسجود آدم و ما از ملایک سزاوارتر بودیم پس
تصویر کردیم صورت آدم را و سجده میکنیم او را از برای تقرب بحق سبحانه و تعالی چنانکه
ملایک تقرب نموده اند بحق تعالی در سجدهٔ آدم و شما تقرب میجویید بحق تعالی در سجده خانه کعبه
و محاریب در مساجد میسازید و سجدهٔ آن میکنید بقصد تعظیم خانه کعبه و مقصود از سجدهٔ
محاریب و کعبه تعظیم حق تعالی است نه مسجد و محراب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله فرمود که شما خطا کرده اید و طریق صواب بر شما پوشیده است اما شما که میگویید
که خدای تعالی حلول کرده است در مردمی که این بتان صورتهای ایشان است
وصف میکنید حق تعالی را بصفت مخلوقات زیرا که حلول حق تعالی در چیزی

بعد از احاطه ان چیز بحق تعالی تواند بود ودرین هنگام فرقی نباشد میان حق تعالی
و میان اموری که حلول در محل میکنند از رنگ و بوی و طعم و نرمی و زبری
و سبکی و گرانی و انچه باینها مانند و جز اینها محدث باشند و حق تعالی قدیم و چگونه
محتاج باشد به محل چیزی که پیش از محل موجود بوده باشد و چون شما وصف
کردید حق تعالی را به صفت محدثات که ان حلول است پس بتحقیق که وصف کرده اید
اورا بزوال و تغیر و این وصف اوست بعدم و فنا زیرا که این امور از صفات
حال و محلول فیه است و همه الف تغیر ذات اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و
چون باطل شد انچه گمان شما بود از حلول خدای تعالی در چیزی پس باطل شد انچه مبتنی
بران باشد پس خاموش شدند این گروه و رجوع به تامل کردند حضرت صلی الله
علیه و آله توجه فرمود بفرقه دوم و گفت خبر دهید مرا که هرگاه شما عبادت کنید صورتهای
کسانی که عبادت کرده اند حق تعالی را و نماز گذارید و سجده کنید و
روی خضوع بر خاک مذلت نهید از برای تعظیم ان صورتها چه تعظیم از برای خداوند
عالمیان بتقدیم رسانیده باشید چه طبع سلیم حاکم است بانکه سزاوار نیست کسی که مستحق
تعظیم و عبادت باشد اینست که ویرا تعظیم زیاده از تعظیم بندگان او نمایند چه
معلوم است که اگر پادشاهی عظیم الشانی را برابر یکی از بندگان او تعظیم و

اکرام نماید نقص منزلت پادشاه کرده باشد وزیادتی در تعظیم بندهٔ او واین
هر دو قبیح است ونا پسندیده پس شمارا هم عبادت اصنام جز وهمت عیب ونقصان
بمنزلت پروردکار حاصل نیست پس خاموشی اختیار کردند ورجوع بتفکر وتأمل
نمودند بعد از ان حضرت صلی الله علیه وآله توجه فرمود بفرقه سیوم وفرمود شما
تشبیه کردید عبادت خود را بعبادت ما وقیاس کردید یکی را بدیگری وحال آنکه
تفاوت بینهما واضح وروشن است چه ما بندکان خداوندیم مطیعان امر ونهی
بآنچه امر کرده اند بجای می آوریم وآنچه ما را ازان نهی کرده اند امتناع می نماییم و
ازان تجاوز جایز نمی داریم وچون امر کرد ما را که روی بکعبه آوریم وعبادت او کنیم
وهمچنین در هر شهر که باشیم روی بجانب کعبه آوریم وعبادت او کنیم پس ما باین عمل
از طاعت حق تعالی بیرون نباشیم وحق تعالی چون امر فرمود بسجود آدم امر نفرمود
که بر صورت آدم که غیر آدم است سجده کنند پس قیاس شما درین مقام صحیح
نباشد چه شاید که حق تعالی این عمل را از شما مکروه داند چون امر نکرده است
شما را پس باز آنحضرت فرمود که اگر شخصی رخصت دهد که در خانهٔ معین از خانهای
او در آیید تواند بود که در خانه که رخصت نداده باشد در آیید گناهکار شوند بود حضرت
صلی الله علیه وآله فرمود پس حق تعالی باین سزاوارترست که در ملک او تصرف نتوان

گردیگر برخصت او پس خواموش شدند و مهلت از برای فکر و تامل طلب کردند
امام همام ابا عبد الله علیه الصلوة والسلام فرمود بحق خدای که پیغمبر ما را براستی
بخلق فرستاد که سه روز برین جماعت نگذشت که ایمان به نبوة آن حضرة آوردند
و ایشان بیست و پنج نفر بودند و گفتند ندیدیم مثل حجتهای تو هیچ حجتی و گواهی
میدهیم که تو پیغمبر خدایی باب در احتجاج سید المرسلین علیه افضل صلوات
المصلین با گروه مشرکان امام ابو محمد الحسن العسکری علیه الصلوة والسلام فرمود
که سوال کردم از پدرم ابو الحسن علی ابن محمد علیهما الصلوة والسلام که آیا حضرت
رسالت منقبت صلی الله علیه وآله مناظره با یهود و مشرکان می فرمود گاهی که در مجلس
آن حضرت حاضر می شدند و مجادله می نمودند فرمود بلی مکرر با ایشان مجادله فرموده
چنانچه آیات قرآنی بران دلالت دارد و شرح این مقال بین التفصیل والاجمال
آن است که روزی آنحضرت بر آستانهٔ خانهٔ کعبه معظمه نشسته بود ناگاه جمعی از
روسای قریش چون ولید بن مغیره مخزومی و ابو البختری ابن هشام و عاص بن وایل و ابو جهل ابن هشام
سهمی و عبد الله ابن ابی امیه مخزومی با جمعی دیگر از اعیان ایشان حاضر شدند و
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله درمیان جمعی از مومنان بود و کتاب خدای تعالی
را برایشان میخواند و اوامر و نواهی الهی را بایشان می رسانید مشرکان بعضی ببعضی

گفتند امر محمد بسیار اعتبار یافت و ما در دفع این سعی لایق بتقدیم نرسانیدیم
مناسب آنست که در مجلس او درآییم و با او احتجاج و جدال نماییم و در سرزنش و الزام
و افحام او کوشیم شاید که در نظر اتباع خود حقیر شود و قدر و منزلت او نزد ایشان
زایل گردد و بدین جهت از باطل و ضلال خود باز آید و اگر ازین باز نیاید علاج او
بشمشیر قاطع خواهد شد آنگاه ابوجهل گفت کیست که متصدی مناظره و مجادله
او شود عبد الله بن ابو امیه مخزومی گفت که اگر شما رضا دهید من با او مناظره و مجادله
نمایم و آن مردی پر جدال و لجوج بود ابوجهل گفت بلی بآن رضا دادیم پس باتفاق
به مجلس آن حضرت آمدند و عبد الله گفت ای محمد لاف عظیم میزنی و سخنان
گزاف میگویی گمان میبری که پیغمبر خداوند عالمی و سزاوار نیست خداوند عالم را
که چون تو شخصی پیغمبر او باشد که با وجود بشریت خورد و آشامد و در بازار گردد و پادشاه
روم و پادشاه فرس رسول ایشان نمی باشد مگر مردی بسیار مال با جاه که او را خدم
و حشم بسیار باشد پس رسول خداوند عالم باید که از رسول ایشان پر مال تر و با جمعیت
تر باشد و اگر تو پیغمبر می بودی با تو ملکی می بود که ما آن را مشاهده می کردیم و تصدیق
به نبوت تو میکردیم و اگر حق تعالی میخواست که پیغمبری بما فرستد هر آینه ملکی را
به پیغمبری خواستی فرستاد نه بشری که مانند ما باشد پس نیستی تو مگر مردی

که با تو سحر کرده اند و از پریشانی این سخنان میگوید حضرت صلی الله علیه
و آله فرمود هیچ سخن دیگر مانده است نیز گفت بلی اگر خدا میخواست که پیغمبری
بفرستد شخص عظیم المرتبه از مکه یا میفرستاد یا شخص عظیم المنزله از طایف و
مراد ایشان ولید بن مغیره بود در مکه و عروه بن مسعود در طایف حضرت فرمود که
هیچ سخنی دیگر مانده است ترا ای عبد الله گفت بلی ما ایمان نخواهیم آورد بتو تا
بکنی از برای ما در زمین مکه چشمهای آب را زیرا که زمین سنگستان فی البت و ما را بجهت
آب احتیاج تمام هست یا آنکه باشد ترا بستانی از خرما و انگور و از آن تناول کنی
و ما را از آن اطعام کنی و جویها آب در میان درختان جاری باشد و یا آنکه آسمان
بر سر ما فرود آید همچنانکه تو گمان بردهی و بپوشاند و هلاکت رساند ما را و تحقیق
که تو گفته از برای ما که اگر ببینند ایشان بوشانند که آسمان فرود آید بجهت
هلاک ایشان گویند که آن ابریست بهم نشسته و ما این بگوییم همچنانکه گفته اند
[illegible] او تاتی بالله [illegible]
[illegible] و یا بیاوری خدای تعالی را یا ملایک که در مقابل ما بگویند که تو پیغمبری
[illegible] و یا باشد ترا خانه از طلا که بخشش کنی ما را
و شاید که ما را اطعام بسیاری بدید آید و تو بهرا ابنه گفته [illegible]

را او استغنی یعنی بتحقیق ادمی هر اینه طغیان میکند از انجهة که دیده غنی وی بیاری

خود را او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه

یعنی ویا باسمان روی و ما هرگز بجهت اسمان رفتن تو ایمان نخواهیم او . د

تا زمانی که بیاوری بما کتابی را که بخوانیم ان . ا و مضمون ان که این کتابیست

از خداوند عزیز حکیم بعبد الله ابن ابی امیه مخزومی وجماعت او اکه ایمان اورند

محمد بن عبد المطلب که فرستاده منست بایشان و باور دارند سخنان او را که از جانب

منست و با این حال معلوم نیست که ایمان بیاوریم بلکه اگر ما . ابا تماشا بر بید در پای

اسمان را بر روی ما بکشایی و در اسمانها در ایم هر اینه خواهیم گفت انما سکرت ابصارنا

بل نحن قوم مسحورون این تصرفی است که در چشمهای ما کرده و سحریست که با ما کرده حضرت

صلی الله علیه واله فرمود ای عبد الله هیچ سخن دیگر داری گفت ای محمد یاد ا . مقصود

من وافی است الخ تر انجا طرمیرسد در هر باب بگوی پس حضرت فرمود ای خداوند

من تو شنوده هر سخن و دانا بهر چیزی میدا . ببین که گفتند بندگان خود را پس این ایت

نازل شد وقالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق تا انجا که ...

... تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک تا انجا که ...

... فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک تا اخر ایه

محمد ابن ع

انجه گفتم ع

... تا انجا که ...
... ومعقولات از تفاصیل
احتجاجات معلوم خواهد شد پس حضرت
فرموده

واین وقد واو را انزال علیه ملک ... که ای عبدالله اما انچه گفتی که من طعام
میخورم همچنانکه شما میخورید و در بازار میروم چنانکه شما میروید و گمان می برید که بدین
جهت نشوانند بود که من رسول خدای باشم ندانسته که امر بدست خدا است انچه
خواهد میکند و کس را با او اعتراضی نیست و چرا و چون نشواند گفت بعضی را فقیر و بعضی
را غنی بعضی را عزیز و بعضی را ذلیل و بعضی را شریف و بعضی را وضیع کرده اند
همه ایشان طعام میخورند و در بازار میروند و فقیر را نرسد که گوید چرا من فقیرم
و دیگری غنی و ذلیل را نیست که گوید چرا من ذلیلم و دیگری عزیز و برین قیاس است
حال اعدای ایشان و اگر کسی بالفرض این سخن گوید منازع احکام الهی
و رد کننده حکمت نامتناهی است زیرا که خفض و رفع و ذلت و فقر و غنا و سقم
و صحت بامر خداوند است و بندگان را بجز تسلیم و انقیاد طریقی نیست پس اگر منقاد
باشند مؤمن و مطیع اند و اگر ابا کنند کافر و جاحد بعد ازان این آیه نازل شد
قل انما انا بشر مثلکم یعنی بگو ای محمد که من بشرم مانند شما میخورم و می آشامم
یوحی الی انما الهکم اله واحد وحی کرده میشود بمن که معبود شما نیست مگر خدای
یکتای بی همتا غرض انکه من بشرم مانند شما اما پروردگار عالم مرا مخصوص
گردانید به نبوت نه شما را همچنانکه بعضی را مخصوص بغنی و صحت و جمال و بعضی را

از انف بی نصیب کردانیده باز حضرت صلی الله علیه واله فرمود اما انچه کفتی
بادشاه روم و ملک فرس رسول ایشان با مال و عزت و قصور مهوده می
باشند و رسول خدای تعالی باید که برین حال باشد وبهتر ازین جواب ددداب بعه
ان است که تدبیر امور با حق تعالی است انچه خواهد میکند افعال وی نه بر حسب
ظنون و پندار مردمان است بلکه بر مقتضای حکمت بالغه اوست پیغمبران را
بدان جهت میفرستند که تا مردمان را بطاعت حق تعالی خوانند و ایشان را
تعلیم دین و شریعت کنند و سعی جمیل درین باب در اناء لیل و اطراف نهار به تقدیم
رسانند و صاحب مال و قصور و حشم و خدم بجهة تفرق همم علی که سزاوار
این امر است قیام و اقدام نتوانند نمود و از تمتع بنعیم دنیا ایشان را قصور و فتور تبلیغ
رسالت را و باید ای عبدالله حق تعالی بدان جهة مرا فقیر مال و ماده کار بر رسالت
بر انگیخت تا بر شما قدرت و استیلاء او ظاهر کردد و بدانید که با وجود تنهایی
و تنکدستی من و جمعیت و قوة و مال و ثروت شما نتوانید که منع رسالت من کنید
و قا در نباشید که مضرتی بمن رسانید و موجود باشد که حق تعالی مرا ظفر دهد
بر شما و بلاد شما را مسخر اهل ایمان کرداند باز حضرت صلی الله علیه واله فرمود
[illegible] کفت اکر تو پیغمبر می بودی همراه تو فرشته می بود که مشاهده مردم

می شد و تصدیق رسالت تو مینمود بلکه اگر خدای تعالی خواستی که پیغمبری بما فرستد
فرشته را بما فرستادی نه بشری که مثل ما باشد بدان ای عبد الله که ما فرشته
را بحواس در نتوانیم یافت و اگر فرشته بصورة بشر محسوس شما گردد نخواهی
دانست که ان فرشته یا بشر است و همچنان در التباس و اشتباه خواهی ماند این
جهت حق تعالی پیغمبر خود را از جنس بشر گردانید و مظهر معجزات ساخت که
چون بدانید که از بشر چنین معجزات صادر نتواند یافت این معجزات گواه
عدل بر صدق نبوة او باشد و اگر ملکی رسول شود بر شما ملکی و اظهار معجزه
کند که در قدرة بشر نباشد دلیل نشود بر نبوت وی چه از اینجا معلوم نشود که در
قدرت ملک اظهار چنین معجزات نیست مثلا مرغان پرند کی اعجاز ایشان
نتواند بود چرا که در قدرة جنس ایشان پرندگی هست و اگر انکه ادمی پرندگی
کند معجز اوست چرا که در قدرة ادمی پرندگی نیست پس حق تعالی اسمان
گردانیده بر شما امر شمار او گردانیدن انست نبوة را در جایی که اقامت تواند کرد بر شما
حجت ان را و مطلوب شما چیزی است که دشوار گردد اقامت حجت بر ان از برای شما
واما گفتن شما که تو مرد مسحوری و با تو سحر کرده اند چگونه مسحور باشم و شما میدانید کمال
عقل و دانش مرا و میدانید که از ان زمان که در میان شما نشو و نما کرده ام تا اکنون که

چهل سال از عمر من گذشته هرگز نشنیدی با کذبی و یا خطایی در قول یا فعلی
در رای از من در وجود نیامده بس گمان فساد عقل وخفت رای بر چنین مردی
ظاهر البطلان است واین معنی ان است که حق تعالی فرموده انظر کیف
ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا یعنی بنگر ای محمد که چه گونه
میزنند از برای تو مانندها را پس گمراه شدند و بر یافتن راه راست توانایی
ندارند باز حضرت صلی الله علیه وآله فرمود واما گفتن تو که چرا قران را نفرستاد
بر مردی بزرگ از مکه که ان ولید بن مغیره باشد و یا از طایف که ان عروة بن
مسعود باشد بدانکه مال نزد خدای تعالی ان عزة و منزلت ندارد
که بنزد شما عزیز وگرامی است بلکه اگر دنیا نزد حق تعالی برابر پر مگسی بودی هیچ
کافری را از دنیا شربت ابی نچشانیدی حق تعالی قسمت رحمت خود را بشما تفویض
نکرده و خود قسمت کننده رحمت خود است و بندگان خود بنوعی که میخواهد عمل می نماید
اندیشه از مال وجاه کسی ندارد تا بدانجهت نبوت را با و تفویض کند و همچنین طمع
در مال وجاه مردم ندارد و با کسی محبت هوا و ارزو ندارد تا او را در نبوت
تقدیم کند بر دیگری افعال حق تعالی مبنی بر عدالت اوست اختیار نمیکند افضل
مراتب دین را مگر از برای کسی که فاضلتر باشد در طاعت و مجدتر باشد در خدمت

وهمچنین تأخیر میکند در دین مگر کسی را که قاصر باشد طاعت وی اهتمام باشد در خدمت
وخداوندی که برین صفت باشد نظر بمال وحال مردم نخواهد داشت بلکه بال
کمینه تفضل اوست وچنان نیست که اگر کسی را مالی تفضل کند لازم باشد که بتوه
ربا وتعویض کند وکسی را اگر از حق تعالی بر خلاف مراد او رسد وکسی را
الزام وی بر تفضل چیزی نباشد نبینی که یکی را غنی وقبیح الصورة گردانید ویکی را
حسن الصورة وفقیر ویکی را شریف آفرید وفقیر ویکی را وضیع آفرید وغنی و
هیچکدام را اعتراض نرسد با آنکه جز اکمال دیگری را ضمیمه کمال او نگردانید افعال او موافق
حکمت کامله اوست الخ آنکه خواهد کند واین معنی قول حق تعالی است وقالوا لولا نزل
هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم یعنی وگفتند مشرکان قریش که چرا خدای نفرستاد و
این قرآن را بر مردی بزرگ ازین دو قریه که مکه باشد وطایف باز فرمود اهم
یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا یعنی ای محمد ما قسمت میکنیم
درمیان ایشان معیشت ایشان را در زندگی این دنیا پس محتاج گردانیدیم ما بعضی را
ببعضی یکی محتاج گردانیدیم بمال دیگری ویکی را محتاج گردانیدیم بخدمت دیگری
وبرین قیاس تا بحدی که پادشاهان عظیم الشأن با فقر فقرا محتاج میشوند بایشان
بانواع مختلف از علم یا حکمت یا خدمت یا امثال آن پس شاید که فقیر محتاج باشد بمال

ان پادشاه غنی وان پادشاه محتاج باشد بعلم وحکمت ان فقیر و پادشاه در ارشد
آنکه بگوید چرا علم وحکمت فقیر را ضمیمه مال وجاه او نگردانید وفقیر را نیز روا نباشد
که گوید چرا مال وجاه پادشاه ضمیمه علم وحکمت او نیست باز حق تعالی فرمود ورفعنا بعضهم
فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا یعنی وبرافراشتیم درجات بعضی را بر
بالای بعضی دیگر تا فراگیرد بعضی از ایشان بعضی دیگر را مسخر خود بآنکه اغنیا مثلا تسخیر
کنند فقرا را بمال خود وخدمت فرمایند ایشان را پس بعضی سبب شوند از برای بعضی
در معیشت دنیا یکی بمال ویکی بخدمت ومنتظم گردد بان معیشت اهل دنیا ورحمت ربک
خیر مما یجمعون یعنی ورحمت پروردگار تو که هدایت راه دین است بهتر است از مالی که
ایشان فراهم آورده اند باز حضرت صلی الله علیه وآله فرمود واما کفر قوم تو ان
وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا یعنی وهرگز ایمان نخواهیم آوردن
بتو تا از زمان که روان گردانی از برای ما در زمین که چشمه آب را او یکون لک
جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا تا آنجا که حتی تنزل علینا کتابا نقرأه
وترجمه آن سبق ذکر یافت پس تحقیق که تو طلب کرده از من که رسول خدا ام
انواع چیزها بعضی از ان قبیل است که اگر آیات ان بیان نمایم دلیل بر نبوت
نشود وشان نبوت ازان رفیع تر است که متوجه تحصیل جاهلان گردد واقامت نماید چه

را که حجت نباشد بوده او را و بعضی ازان قبیل است که اگر ایشان بان نماید موجب
هلاکت و فنای شما باشد و غرض از اقامه حجت بر نبوت رفاهیت حال شماست در دنیا
و عقبی پس شما طالب هلاک خودید و رحمت حق تعالی زیاده ازان است که شما را بهلاکت
رساند بدان جهت که شما طالب هلاکت خود باشید و بعضی از قبیل محالات است و شواند که
وجود یابد و پیغمبر خدا از این احوال میدید و طریق معذرت بر قومی بند دو راه لعنت
را بر تو مضیق میسازد و حجتها از برای تو اقامت میکند تا با و روز بی نبوت او را و ترا
مخلصی بحبه پی روی حق نباشد و بعضی ازان قبیل است که مشتمل بر اعتراف تو است با که
معاند و متمرد حقی و استماع برهان حق و قبول حجت وی نخواهی کرد و الحق که ازین قبیل است
علاج او بجز عذاب حق تعالی نیست که بر و نازل گردد و او را بهلاکت رساند پس
گفتن تو ای عبد الله که ما ایمان نخواهیم اورد تا روان گردانی از برای ما چشمه آبی
را در زمین مکه چه زمین سنگستان است و ما را احتیاج تمام باب حاصل است سوالی
کرده و از دلایل حق تعالی غافل زیرا که اگر من ایشان نمایم بانچه مطلوب تو است آن دلیل
پیغمبری من نیست ایا نه بینی که نزد در طایف بستانها است که مواضع معطله ضایع بوده
که ازان اصلاح کرده و چشمها اب از برای ان جاری کرده و ازین قبیل از امثال و نظر
انها تو در وجود امده هیچکدام از تو و امثال تو پیغمبری می شوی گفت نه فرمود پس همچنین دلیل نبوه

۷۹

من نیز نشود و این سخن بان ماند که گویی ما ایمان بتو نخواهیم آورد تا تو برخیزی و در روی
زمین را و روی یا طعام خوری و اما گفتن تو ای عبد الله که ما ایمان بتو نیاوریم تا ترا
که باشد ترا بستانی از خرما و انگور و از آن بخوری و ما را بخورانی و جویها در میان آن
جاری سازی آیا ترا و اصحاب ترا باغستانها از درخت خرما و انگور در طایف نیست
که از آن میخورید و اطعام دیگران میکنید و نهرها در میان آن جاری است هیچ یک از شما
بان پیغمبر می شوید گفتند نه فرمود پس چیست ترا که طلب میکنی از پیغمبر خدا چیزی را که
اگر ایشان نماید بان دلیل پیغمبری او نشود بلکه قادح باشد در پیغمبری او زیرا که در
مقام اثبات پیغمبری دلیل ایراد کرده باشد که از او لائق بر پیغمبری او نباشد و موجب
شبهه و تردد جمعی شود و بان گمراه شوند و صدور چنین امری از پیغمبر خدا روا نباشد
باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای عبد الله و اما آنچه گفتی که دعا کنم که آسمان بر سر شما
فرود آید و شما را بپوشد اگر آسمان بر سر شما فرود آید هر آینه موجب هلاک شما
شود و غرض از وجود پیغمبر در میان امت انتظام دین و دنیای امت است نه قهر و غضب
بر ایشان پس چنین امری مناسب غرض پیغمبری نباشد بلکه مناسب وی اقامت
حجتی باشد که امت بان مهتدی شوند و در سعادت دارین خود کوشند پس طلب چنین
امری از پیغمبر نمودن که صلاح حال امت در آن نباشد بلکه مجر افنا و حال ایشان

٢٤

شود ناشی از جهالت است و مناسب نیز پیر آلهی نیست ای عبد الله که سزاوار
باشد که طبیب علاج بیماران حسب آرزوی ایشان کند بلکه مناسب آن است که او را
علاج بامری کند که صلاح حال او را در آن داند خواه مریض را بآن رضا باشد و خواه
نه پس اگر بآن موافقت نماید شفا از مرض یابد و اگر مخالفت نماید هلاک گردد و همچنین
شواند بود که شخصی که دعوی حقی بر شخصی کند گواه موافق قول مدعی علیه گذرانند و در
افساد قول خود گواه شد باز حضرت صلی الله علیه وآله فرمود ای عبد الله اما آنچه گفتی که
حضرت خدای تعالی با ملائکه او را در حضور شما حاضر گردانم تا تصدیق نبوت من نمایند
امریست محال و طلبی است ممتنع و خدای تعالی بر صفت مخلوقات نیست و بروحرکت
و سکون روا نه پس شما درین هنگام طلب محال کرده باشید و این جهالت و سفاهت
باشد بلی این صفات آلهه شما میتواند بود که اجسام ناقصه اند که در ایشان نه دانش است
باجمله
و نه بینش و نه شنوایی و نه گویایی از ایشان نفعی بدیگری عاید نتواند شد ای عبد الله
شما را در مکه وطایف مال و منال و بساتین و دیگر املاک هست و شما را بر هر یک
از ایشان کاشتکاران و کارکنان هست آیا شما از برای هر یک از مهمات مرجوعه بایشان
آنجا حاضر میشوید یا جهت رجوع خدمات بایشان میکنید یا آنکه سخنان شما بوسیله رسل
و رسایل بایشان میرسد گفت اکثر بوسیله رسل و رسایل است پس حضرت فرمود

که اگر کارگشتان و خدمه با فرستادهٔ شما گویند که ما تصدیق میکنیم سخنان شما را تا زمانی
که عبد الله را حاضر سازید که تصدیق شما نماید هیچ معقول میشمارید این سخن از ایشان
گفت نه حضرت فرمود پس چه چیز واجب شود بر فرستادگان شما بغیر از آنکه دلیلی
ظاهر کرده اند که دلالت بر صدق قول ایشان کند و بعد از آن که چنین دلیلی ظاهر کردند
واجب شود بر ایشان تصدیق فرستادهٔ شما یا نه گفت بلی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
ای عبد الله اگر فرستادگان تو از طایفه نزدیک تو آیند و گویند که برخیز با ما
بطایفه آی و تصدیق سخن ما بکن تا ایشان با آنچه گفته عمل نمایند زیرا که مطلوب
شما اینست آیا نزدیک تو پسندیده باشد و با این افعال مستحق ملامت نشوید عبد الله
گفت چون نشوند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس چگونه طلب میکنی از رسول
رب العالمین آنچه جایز نمیداری که از کارگشتان و خدمه تو در وجود آید و این آیت
قاطع در ابطال آنچه طلب کردی و اما گفتن تو که ما ایمان نمی آوریم تا زمانی که ترا خانه
باشد از طلا آیا خبر نیافته که عظماء مصر را خانه ای طلائی باشد گفت بلی فرمود آیا ایشان
بدان جهت که صاحب خانهٔ طلا اند پیغمبر میشوند گفت نه حضرت فرمود پس همچنین محمد
نیز بدان جهت که صاحب خانه طلا باشد پیغمبر نشود و اما گفتن تو ای عبد الله که ما ایمان
نمی آوریم تا زمانی که باسمان روی و ایمان نمی آوریم به بالا رفتن تو باسمان

تا زمانی که فرود آوری از آسمان کتابی را که بخوانیم آن کتاب را ای عبد الله بالا
رفتن از آسمان دشوارتر از فرود آمدن از آسمان نیست و چون معترف شدی که ایمان
نخواهی آورد به بالا رفتن من پس همچنین ایمان نخواهی آورد به فرود آمدن من از آسمان
و بعد از آن گفتی تا بیاوری کتابی که بخوانیم آن را گفتی نمیدانم که ایمان خواهم آورد یا نه
پس تو ای عبد الله معترف باشی بآنکه معاند حجت خدای و دوا نیست ترا مگر
مگر آنکه ادب کرده شوی بدست دوستان او از بشر یا بواسطه ملائک ربانی
و حق تعالی در ابطال آنچه مطلوب تست میفرماید قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا
رسولا یعنی و بگوی ای محمد که پاک و منزه است خدا او بدمن اگه ایشان نماید آنچه شما
از وی جهل طالب آن شده اید و هیچ نیستم من الا بشری فرستاده او و لازم نیست
بر من الا اقامت حجتی که عطا کرده اند بمن و نمیرسد مرا که امر کنم او یا نهی کنم پروردگار
خود را پس باشم مانند رسولی که پادشاه او را بمخالفان خود فرستاده باشد پس بازد
کرده بنزد آن پادشاه و امر کند پادشاه را بآنچه مخالفان از وی طلب کرده باشند
پس گفت ابوجهل که ای محمد آیا زعم تو این نیست که قوم موسی سوخته شدند بصاعقه
که از آسمان فرود آمد آن زمان که از خدای تعالی سؤال کردند که وی را آشکارا ببینند
پس اگر تو پیغمبر می‌بودی ما سوخته شده می‌بودیم زیرا که ما از تو طلب کردیم بدتر از آنچه

ایشان سوال کرده بودند زیرا که ایشان گفته بودند خدا را انکار را با نجات و ما نگوئیم
ایمان بتو نخواهیم آورد تا زمانی که خدای تعالی و ملایک او را بعیان ببینیم و ایشان
تصدیق کنند نبوة ترا حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوجهل آیا نداننسته
که چون حق تعالی ابراهیم خلیل الله را صلوات الله علیه بملکوت سموات بر دو بین اشارة م
فرمود حق تعالی آنجا که فرمود وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض یعنی و چنین
نمودیم ما ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین دیده ابراهیم را چنان قوت داد که آنچه در
زمین واقع بود مشاهده او میشد پس دید مردی و زنی را که بفاحشه مشغول بودند
بر ایشان نفرین کرد و بهلاکت رسیدند باز دو شخص دیگر را برین حال دید و بر ایشان
نیز نفرین کرد و هلاک شدند بار شخص دیگر را بر همین حال دید و نفرین کرد و هلاک شدند
باز دو شخص دیگر را دید بر همین حال و قصد کرد که دعای بد بر ایشان کند خطاب رسید که ای ابراهیم نفرین را دور
از بندگان من باز دار که من آمرزنده رحیم و جبار حلیم ام از گناه بندگان مضرت
نیابم و از طاعت ایشان بمنفعتی نرسم مقصود از آنچا و ایشان اظهار عنایت و رحمت
باز دار دعای بد را از بندگان من تحقیق که تو بنده ای هستی نه شریک در مملکت من و
معامله من با بندگان خودم از سه حال بیرون نیست یا توبه کنند و توبه ایشان را
بپذیرم و عیب بپوشم و گناه را بیامرزم و یا باز دارم از ایشان عذاب را

بد الجنت که از صلب ایشان بیرون خواهد امد ذریات مومن پس مدارا میکنم
با پدران و مادران کفار تا بیرون ایند از صلب ایشان مومنان مطیع و اگر از قسم
اول و دوم نباشند پس عذابی که من از برای ایشان اماده کرده ام زیاده
از انست که تو از برای ایشان میخواهی ای ابراهیم مرا و بندگان مرا بهم بگذار
که من با ایشان رحیم تر از توام و مرا و ایشان را بهم بگذار که من جبار حلیم و علام حکیم ام
تدبیر میکنم ایشان را بعلم خود و جاری میسازم در میان ایشان قضا و قدر خود را انگاه
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابوجهل حق تعالی دفع عذاب از تو بدان جهة
می نماید که میداند که از صلب تو فرزندان مومن مطیع بیرون خواهند امد مانند عکرمه پسر
تو و اگر عذاب خدا بتو نازل می بود و همچنین است حال اکثر قریش که عذاب را طلب مینمایند
و اگر نه ملاحظه فرزندان مومن بودی که در صلب ایشان است هر اینه عذاب برین گروه فران
نازل گشتی انگاه فرمود ای ابوجهل نظر بجانب اسمان کن چون نظر بجانب اسمان
کرد دید که درهای اسمان گشاده اند و اتش بر فرق او نازل میگردد و چنان با و نزدیک
شده که حرارة از او در میان هر دو دوش خود احساس می نماید پس لرزه بر اندام وی
و جماعت وی افتاد حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که باید ترسناک نشوید که حق تعالی
هلاک نمیگرداند شما را ازین اتش ها اظهار ان از برای عبرت شما است باز نظر کردند نو

چند دیدند که از پشت ایشان بیرون آمد و بر ابر آن آتشها و بلند شد و آن آتشها را از آن
باز گردانید حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که بعضی ازین انوار نور کسی است که حق تعالی
میداند که عنقریب بسعادت ایمان مشرف میشود از شما و بعضی نور اولادی است که در صلب آبای ایشانست
که بشرف ایمان مشرف خواهند بود امام ابو محمد حسن بن علی العسکری علیهما الصلوة والسلام
فرمود که از امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
هیچ معجزی بود مانند معجز موسی علیه السلام که کوه را بالای سر یهودانی که امتناع
می نمودند از قبول توریت بداشت تا زمانی که از خوف هلاک قبول احکام توریه نمودند
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بحق خدایی که محمد را به نبوت فرستاد که هیچ پیغمبری را
معجزه نبود از آدم تا خاتم مگر نظیر و شبیه آن بلکه فاضلتر از آن محمد را صلی الله علیه
و آله بود با دیگر معجزات که پیغمبران دیگر را نبود در اول حالی که پیغمبر علیه السلام اظهار نبوت
خود در مکه معظمه فرمود همه عرب یکبارگان تیر عداوت بجانب آنحضرت انداختند
و من بصحبت آنحضرت رفتم اول که اظهار ایمان کردم من بودم در روز دوشنبه که اظهار نبوت
کرد من بیعت کردم در روز سه شنبه با وی نماز گذاردم و تا هفت سال برین منوال بود بعد از آن
جماعتی باسلام در آمدند و حق تعالی دین خود را قوت داد قومی از مشرکان
بنزد حضرت پیغمبر علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد گمان برده که پیغمبر پروردگار عالمیانی

وبان

و بان راضی نشده و میگویی سید و افضل عالمیان بس اگر پیغمبری معجزی ظاهر کردن
همچنانکه دیگر گروه از پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند مانند نوح که مخالفان را بطوفان
هلاک کرد و موافقان را بسفینه نجات داد و ابراهیم که آتش نمرود بر وی گلزار گشت
و موسی که کوه را بر بالای سر یهودان بداشت تا از ترس آن فرمان کردند و عیسی که خبر
داد قوم خود را بانچه میخوردند و ذخیره میکردند در خانهای خود و مشرکان در ان
روز چهار فرقه شد فرقه معجز نوح طلب داشتند و فرقه معجز موسی خواستند و فرقه
معجز ابراهیم و فرقه معجز عیسی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که من نیستم
مگر بیم دهنده و بشارت رساننده اورده ام شما را معجزی ظاهر یعنی قران کریم که بزبان
شماست و عاجز اید شما و سایر عرب از معارضه ان و این قران حجت خدا و حجت
پیغمبر اوست و مرا نیست که طلب حجت دیگر از پروردگار خود نمایم و بر پیغمبران بجز پیغام
الهی نباشد بآنکسان که اقرار اورده باشند بحجت صدق و ایه حق ان پیغمبر واو
شوند که از حق تعالی طلب دارد ان معجزات که امت از وی طلب میدارند و
معلوم نیست که صلاح امت در ظهور معجزات است یا فساد حال ایشان جبرئیل علیه السلام
امد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و می گوید که من ظاهر میگردانم از برای
ایشان معجزاتی که از تو طلب نموده اند و ایشان باین معجزات ایمان نخواهند اورد

نبیدن

مگر کسی که من نگاه دارنده او باشم اما این معجزات بر ایشان ظاهر میسازم
تا موجب زیادتی ایضاح حجت تو گردد پس بگوی جماعتی را که طالب کننده معجز نوح اند
تا بکوه ابوقبیس روند که چون بدامن کوه رسند معجز نوح بر ایشان ظاهر خواهد
شد و چون هلاکت با ایشان نزدیک شود پناه بکوه برند و بان دو طفل که برو
ایشان باشد و بگوی با فرقه که طالب معجز ابراهیم اند که بصحرای مکه بیرون روند از
هر جانب که خواهند انجا اتشی که معجز ابراهیم بود مشاهده خواهند کرد و چون اتش
خواهند که ایشان را فرا گیرد زنی را در هوا خواهند دید که دامن معجر خود را فرو گذارد
و ایشان چنگ در وی زنند و از هلاکت خلاصی یابند و بگوی با طایفه سیوم که زود
باشد که بر شما روشن گردد معجز موسی و خلاصی دهد شما را از ان مهلکه حمزه عم من و
بگوی با گروه چهارم و رهبر ایشان بوجهل است که شما نزد من باشید تا برسد
بشما خبر این طوایف و معجزی که مطلوب شماست در حضور من بشما خواهد رسید
پس ابوجهل با فرقه ثلثه گفت که هر یک بمحلی که موعود است بروید تا بطلان قول محمد
بر شما گردد پس طایفه اول بکوه بوقبیس رفتند و طایفه دوم بصحرای مکه و طایفه سیوم ظاهر
بسایه کعبه و هر یک انچه موعود بود مشاهده نمودند و بازگشتند هر طایفه بجانب پیغمبر
و اظهار ایمان میکردند و حکایت واقعه که مشاهده ایشان شده بود و ابوجهل مبالغه

در تا خبر ایمان هر فرقه می نمود تا اگه خبر فرقهٔ دیگر برسد و تفصیل این در کتاب مفاخر
فاطمیه سمت ذکر یافته و درین کتاب بطریق اجمال مذکور میشود امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که چون فرقهٔ سیوم امدند و خبر دادند از انچه مشاهده ایشان شده بود و بخدا و رسول
ایمان اوردند حضرت صلی الله علیه واله با ابوجهل گفت که فرقهٔ سیوم امدند
و تو را خبر میدهند بانچه مشاهده کرده اند ابوجهل گفت معلوم نیست که راست میگویند
یا دروغ یا امریست محقق یا خیالیست در نظر ایشان امده اگر من ببینم انچه معهود از
برای من است از معجزه عیسی لازم شود مرا ایمان بتو و لازم نیست مرا التصدیق این
طوایف نمودن حضرت صلی الله علیه واله فرمود که ای اباجهل اگر لازم نباشد
ترا التصدیق این طوایف با کثرت و انبوهی ایشان پس چگونه تصدیق کرده
بمفاخر و ماثر ابا و اجداد خود و چگونه باور داشته وجود شام و عراق و خراسان
را از جماعتی که خبر داده اند ترا بوجود انها و خبر دهندگان باین معجزات کثرت
از خبر دهندگان بوجود این بلیدان بیشترند هر فرقه انچه مشاهده کرده اند حجت
بر ایشان است و انچه تو ای ابوجهل از ایشان استماع نمودی حجت بر تو است
انگاه حضرت صلی الله علیه واله خبر داد او را از معجزهٔ که طلب کرده بود و گفت
که امروز در خانهٔ خود فلان طعام خوردی و مرغی سیاه بریان کرده ذخیره کرده

ان مرغ حاضر شد حق تعالی اورا زنده گردانید و خبر داد ابوجهل را بانچه کرده
بود و دیگر سخنان با وی گفت ابوجهل تصدیق ان معجزات نکرد و تکذیب بعضی
و انکار بعضی نمود حضرت فرمود ای ابوجهل کافی نبود بر انچه مشاهده کردی ایمان
اوری تا ایمن گردی از عذاب حق تعالی ابوجهل گفت گمان من ان است که انچه بر من ظاهر
شد خیال و اوهام است و حقیقتی ندارد حضرت فرمود هیچ فرقی هست میان انچه مشاهده
کردی ان مرغ را که زنده شد و با تو سخن از احوال خود گفت و میان مشاهده تو
قریش و سایر عرب را و مشاهده احوال و استماع کلام ایشان نمودن ابوجهل گفت
نه حضرت فرمود پس از کجا معلوم کردی که انچه مشاهده تو است از زمین و اسمان و
مردم و حیوانات خیال و اوهام نیست ابوجهل گفت که مرا معلوم است که اینها
خیالات نیست حضرت فرمود پس انچه از ما دیدی خیالات نباشد چه قایل شدی
که در دیدن معجزات و دیدن دیگر موجودات فرقی نیست و بدانکه اتمام این خبر دیگر
رسالتی است که ابوجهل لعنه الله به پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله فرستاده بود در
زمانی که ان حضرت هجرت نمود از مکه بمدینه و جوابی که حضرت بر او فرستاده
بروایة امام ابومحمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام مضمون کتابت ابی جهل انکه
ای محمد این خیالات فایده که در سر داری زمین مکه را بر تو تنگ ساخت

٥١

و تورا بزمین یثرب انداخت وان خیالات لایزال تورا بر کرداری میدارد
که موجب فساد و خلل تست وان منجر بفساد اهل یثرب می شود و گرمی آتش که
افروخته میشود از تجاوز کردن تو از طور خود بایشان خواهد رسید و من چنان
می بینم که اطوار تو باین میکشد که قبایل قریش یکبار بر تو حمله آورند از برای
دفع مفاسد و مضرتهای تو پس زود باشد که برسد بتو و باهل و عیال تو آنچه برسد
وان سفها که بسخنان تو مغرور شده اند و ترا مساعدت و یاری می نمایند هلاک
خواهند شد بهلاکت تو و باهل و عیال ایشان خواهید رسید آنچه باهل و عیال
تو می رسد از تاراج و برده و مانند آن و مردمی که در جوار تو باشند فقیر و محتاج
خواهند شد بفقر و بی چیزی تو و شیوه تو بر اهل این دیار ظاهر خواهد شد که چون
اعدای تو غالب شوند بر تو و در آیند در دیار ایشان بقهر و استیلا فرقی نخواهند کرد
در میان دوست و دشمن تو و خواهید رسید باهل و عیال ایشان از غارت و سپاه
آنچه باموال و عیال شما خواهد رسید و هر آینه معذور است کسی که بیم داده باشد
شما را و مبالغه در نصیحت کرده باشد پس این کتابت را قاصد ایشان بحضرت
رسانید در وقتی که اصحاب وی و عامه کفار از یهود و منافقان مدینه حاضر بودند
و همچنین مقرر داشته بود که رسالت او را در چنین مجمعی رسانند تا موجب خوف

ورعب مؤمنان شود و سبب جرأت کافران و منافقان گردد آنگاه حضرت با فرستاده
وی گفت سخن ادای کردی و رسالت خود را رسانیدی گفت بلی حضرت فرمود پس جواب
را مستمع باش بتحقیق که ابوجهل بیذاید و مکاره می ترساند مرا و خداوند عالمیان
بنصرت و ظفر وعده میدهد مرا و خبر حق تعالی راست تر و به قبول سزاوارتر است
مضرة نخواهد رسانید مرا کسی که خواهد که وی را خوار و ذلیل گرداند چون حق تعالی
در مقام نصرت و اعانت وی باشد بگوی که ای ابوجهل بمن فرستاده آنچه شیطان
بتو القا کرده و من جواب می فرستم با آنچه رحمن بر خاطر من القا میکند و آن حرب
و قتال که در میان ما و شما واقع خواهد شد تا بیست و نه روز دیگر فیصل حق و باطل
که در میان است خواهد کرد و تو در آن معرکه قتال کشته خواهی شد بدست ضعیف ترین
اصحاب من و زود باشد که تو و عتبه و شیبه و ولید و فلان و فلان و بر شمرد مردم
بسیار از قریش را و فرمود ایشان در قلیب بدر مقتول خواهند شد و من هفتاد نفر
از شما خواهم کشت و هفتاد نفر اسیر خواهم کرد و از ایشان فدای گران خواهم
گرفت بعد از آن بجماعت حاضران خطاب فرمود که ای جماعت آیا میخواهید که مقتل هر یک
را به شما بنمایم گفتند بلی حضرت فرمود با من بموضع بدر آیید که جای مصیبت
ایشان است تا قدم بر جای کشته شدن ایشان نهم و مقتل هر یک را بشما

باز تمام هیچ یک از ایشان قبول نکردند مگر امیر المومنین علیه الصلوة والسلام
که قبول فرمود و دیگران گفتند که ما محتاجیم بمراکب و آلات و نفقات و ممکن نیست ما را
بآنجا رفتن زیرا که چند روزه راه است حضرت صلی الله علیه و آله با یهود فرمود که
شما چه میگویید گفتند ما در خانها خود می باشیم و احتیاج بمشاهده آن نداریم و لیکن تو
با مردمان در مقام جبلی حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که بشما هیچ رنجی و تعبی
نمی رسد در حاضر شدن بدر یک گام می نهید و دو گام دیگر حق تعالی بطی ارض
شما را ببدر می رساند مومنان گفتند راست میگویی رسول خدا اما کافران و منافقان
گفتند امتحان کنیم این کذاب را تا دروغ او بر مردمان ظاهر شود و رسوا و مفتضح
گردد پس همه قوم حاضر شدند و یک گام نهادند و در گام دیگر بر چاه بدر حاضر بودند
تعجب عظیم کردند حضرت فرمود که چاه را نشانه ساختند از یک طرف چند ذرع
فرمود مقتل ابوجهل است که فلان انصاری او را ضربت زند و عبد الله مسعود
که ضعیفترین اصحاب منست او را بقتل آورد و از یک طرف دیگر چند ذرع مقتل عتبه است
و از یک طرف دیگر چند ذرع مقتل ولید است و از طرف دیگر چند ذرع مقتل شیبه است
و برین قاعده تعیین می فرمود تا مقتل هفتاد کس از ایشان تعیین فرمود با اسم و نسب
و هفتاد نفر دیگر تعیین فرمود با اسم و نسب که اسیر خواهند شد آنگاه فرمود که آنچه گفتم

حق و صدق است وازامروز تا هیجده روز که روز بیست وهشتم از روز عید اول سبت
تحقق خواهد یافت بقضاء محتوم لازم در احتجاج حضرت رسالت منقبت
صلی الله علیه وآله بر طایفهٔ یهود در جواز نسخ شرایع وغیر آن از امام ابو محمد الحسن بن علی
العسکری علیهم السلام منقول است که فرمود در زمانی که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله اقامت در مکه داشت قبلهٔ نماز آن حضرت بیت المقدس بود
وخانه کعبه در میان مصلی و بیت المقدس می بود در وقت امکان واگر ممکن نبودی
توجه بجانب بیت المقدس مقرر بود عمل پیغمبر صلی الله علیه وآله در طول اقامت
آن حضرت در مکه معظمه که سیزده سال باشد برین منوال بود وچون هجرت بمدینه
مشرفه فرمود بعضی اوقات بقاعده معهوده قبلهٔ ایشان بیت المقدس بود وطول آن مدت
شانزده ماه یا هفده ماه بود علی اختلاف الروایات جمعی از ملاعین یهود گفتند محمد نمیداند
که چگونه نماز گذارد و توجه بقبلهٔ ما می کند ونماز را بر هدایت ما میگذارد ونام پیغمبری بر خود
نهاده این سخن بر خاطر عاطر آن سرور بغایت دشوار می آمد کراهت قبلهٔ ایشان
در ضمیر انور آن حضرت جای کرد ودوست میداشت که قبلهٔ آن سرور کعبهٔ معظمه
باشد با جبرئیل علیه السلام گفت هر آینه دوست میدارم که حق تعالی قبلهٔ مرا از بیت المقدس
بگرداند وبکعبهٔ معظمه قرار دهد از بس اذیتی که از یهود درین باب بمن می رسد جبرئیل

علیه السلام گفت که از حق تعالی درخواه کن تا قبله تو را کعبه معظمه گرداند چه دعای تو بر
درگاه رد نمی شود حضرت این معنی را از حق تعالی استدعا نمود و جبرئیل بمقام خود بازگشت
بعد از ساعتی جبرئیل معاودت کرد و گفت بخوان ای محمد قد نری تقلب وجهک
فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام یعنی بتحقیق که ما می بینیم
گردانیدن روی تو بجانب آسمان و دعا کردن تو از برای تغییر قبله پس هر آینه
خواهیم گردانید از برای تو قبله که راضی باشی بآن قبله پس بگردان روی خود را
در نماز بجانب مسجد الحرام که آن کعبه معظمه است و چون یهود بر تحویل قبله مطلع
گشتند بر ایشان دشوار آمد و گفتند ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها یعنی چه چیز گردانید
ایشان را از قبله که ایشان بر آن بودند جواب داد حق تعالی ایشان را
با حسن جواب و گفت قل لله المشرق والمغرب یعنی بگوی ای محمد که مر خدای راست
مشرق و مغرب عالم مالک همه است و تکلیف بتحویل بجانبی همچو التکلیف بتحویل است
بجانب دیگر یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هدایت میکند آنکس را که میخواهد براه
راست و آن راهیست که صلاح حال ایشان در آن است و فرمان برداری
آن راه به بهشت و نعیم آن میکشد امام ابو محمد علیه الصلوة والسلام فرمود که قومی
آمدند از یهود نزد حضرت پیغمبر و گفتند ای محمد چهارده سال نماز بقبله بیت المقدس

بگذاری اکنون آن قبله را گذاشتی و خانه کعبه را قبله ساختی اگر قبله اول حق بود حق را
بگذاشته و عمل بر باطل می نمائی و اگر باطل بود در طول این مدت عمل بر باطل کرده باشی
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود قبله بیت المقدس حق بود همچنانکه قبله مسجد الحرام
حق است حق تعالی می فرماید که مشرق و مغرب عالم ملک خدای تعالی است
هدایت میکند آنکس را که میخواهد براه راست هرگاه که داند که صلاح شما در استقبال
مشرق است امر کند شما را بآن و هرگاه داند که صلاح شما در استقبال مغرب است
امر میکند شما را بآن و اگر صلاح شما در غیر این هردو داند امر میکند شما را بآن منکر مباشید
تدبیر حق تعالی را در بندگان خود و رعایت کردن حق تعالی مصلحت بندگان را در افعال
خود باز حضرت فرمود شما ترک میکنید کارها را در روز شنبه و در دیگر روزها بعملها مشغول
می شوید و باز در روز شنبه ترک اعمال میکنید و باز باعمال اشتغال می نمائید در روزهای
دیگر آیا شما ترک کردید حق را و بباطل مشغول گشته اید و یا باطل گذاشته بباطل
دیگر رفته اید یا حقی را گذاشته اید و بحقی دیگر مشغول شده اید بیان کنند که عمل شما از
کدام قسم است ترک عمل در شنبه حق است و عمل در غیر شنبه نیز حق است حضرت گفتند
فرمود همچنین قبله بیت المقدس در وقت خود حق بود و قبله مسجد الحرام در وقت خود
حق است یهود گفتند ای محمد پس حق تعالی پشیمان شده باشد تا آنچه سابق بآن امر کرده

ازانان

از نماز در بیت المقدس حضرت فرمود هیچ پشیمانی نیست حق تعالی را از آنچه امر کرده
بآن از قبله بیت المقدس زیرا که حق تعالی عالم بعواقب امور است و قادر است بر همه
مصالح هرگز باز نیافت غلطی بر خود کند و رایی که بوده باشد او را حادث نشود بر خلاف
رای سابق او و مانعی نباشد که منع کند او را از مراد او حق تعالی ازین نقایض منزه است
و پشیمانی نیست مگر وصف کسی که موصوف یکی ازین صفات باشد [illegible]
[illegible] باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ای یهود چه گویید در آنکه حق تعالی
گاه بیمار گردانید شخصی را و گاه صحت دهد و گاه بیمار کرده اند آیا پشیمانی در این اعمال
هست یا نه و گاه زنده میگرداند و گاه می میراند آیا پشیمانی درین اعمال هست گفتند
نه حضرت فرمود پس همچنین امر میکند محمد را بنماز در قبله مسجد الحرام بعد از آنکه امر کرده بود
بنماز در بیت المقدس و او را پشیمانی نیست در حکم اول باز حضرت فرمود که حق تعالی
زمستان را بعد از تابستان و تابستان را بعد از زمستان می آورد هیچ پشیمانی درین اعمال
هست گفتند نه پس در قبله نیز پشیمانی نیست باز حضرت فرمود که در زمستان الزام میکند شما را
که محترز باشند از برودت آن بجامهای زمستانی و الزام میکند شما را در تابستان آنکه
احتراز کنید از حرارت بجامهای تابستانی هیچ پشیمانی هست درین احکام گفتند نه حضرت
فرمود پس همچنین حق تعالی امر میکند بچیزی در وقتی که میداند صلاح ایشان را در آن

و در وقتی که صلاح ایشان را دران چیز نمی داند نهی میکند ایشان را از ان چیز و امر
میکند بچیزی دیگر که صلاح بندگان دران است پس هر گاه که اطاعت کنند حق تعالی
را درین دو حال مستحق ثواب میشوند ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله
یعنی مر خدا راست مشرق و مغرب عالم هر جا که روی می آورید پس آنجا روی خداست
مراد آن است که هر جا روی آورید بامر حق تعالی پس آنجا رویست که قصد میکنند
باو حق را و آرزو میکنید ثواب آنرا باز حضرت فرمود ای بندگان خدا شما بمنزله بیمارانید
و حق تعالی چون طبیب حاذق پس صلاح شما دران چیزی است که صلاح میداند آنرا
طبیب حاذق و تدبیر میکند بان نه دران چیزی که آرزوی مریض است پس تسلیم امر
الهی شوید تا فایز گردید بسعادت دارین سوال کردند جمعی که ای پسر رسول خدا چرا
امر کرد خدای تعالی به قبله اول امام ابو محمد علیه السلام فرمود که حق تعالی گفت
وما جعلنا القبلة التی کنت علیها یعنی و نگردانیدیم ما آن قبله را که شما دران قبله بودید و
ان قبله بیت المقدس بود الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه مگر از
برای آنکه بدانیم آنکس را که پیروی میکند رسول خدا را از آنکس که باز میگردد از دین
خود و طریق ارتداد اختیار میکند مراد انست که بدانیم او را موجود همچنانکه میدانستیم
او را بآنکه بعد ازین موجود خواهد شد. و این چنان است که آرزوی اهل مکه آن بود

که قبلهٔ ایشان کعبهٔ معظّمه باشد حق تعالی قبلهٔ ایشان بیت المقدس گردانید تا بداند
که کدام از ایشان حکم حق تعالی را بر آرزوی خود مقدم میدارند تا موافق از مخالف ممتاز
گردد و چون آرزوی اهل مدینه که یهودان بودند در بیت المقدس بود حق تعالی قبلهٔ ایشان
مسجد الحرام گردانید تا باتباع آن موافق از مخالف امتیاز یابد و پیروان حق از پیروان
نفس و هوا جدا گردید باز حق تعالی میفرماید و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله
یعنی و بود توجه بقبلهٔ بیت المقدس دشوار بر اهل مکه مگر بر آنکسان که هدایت کرده بود
خدای تعالی ایشانرا پس دانستند که خدای تعالی امر کرده ایشان را برخلاف
آرزوی ایشان تا امتحان کنند ایشانرا در طاعت حق تعالی و مخالفه هوا و آرزوی
او و از امام ابو محمد علیه الصلوة والسلام منقول است که جابر بن عبد الله انصاری
گفت که روزی عبد الله بن صوریا که جوانی بود خوش خصم از طایفهٔ یهود و زعم ایشان
آن بود که وی اعلم یهود است بکتاب توریه و علوم انبیا سوال کرد از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله از مسایل بسیار و غرض وی لجاج و عناد با آن
حضرت بود و از هر یک بنوعی جواب داد که او را راه انکار هیچ وجه نبود
پس گفت ای محمد کدام ملک است که از حق تعالی این اخبار از برای تو می‌آورد
حضرت فرمود که جبرئیل است عبد الله گفت اگر هیچ ملک دیگر این اخبار بتو

می اورد ما ایمان بتو می اوریم اما جبرئیل درمیان ملایک دشمن ماست حضرت فرمود
چرا جبرئیل را دشمن فرا گرفته اید گفت از برای انکه اکثر بلیّات و شداید از وی بنی
اسرائیل رسید دفع کرد دانیال را علیه السّلام از کشتن بخت نصر و تقویت کرد او ویرا
تا اکثر بنی اسرائیل را بهلاکت رسانید و همچنین هر محنت و شدت که به بنی اسرائیل
رسید از امر او بود و هر عنایت و رحمت که بما رسید از میکائیل رسید حضرت
فرمود وای بر تو بیا ای جاهل با امر حق تعالی جبرئیل را چه گناه باشد اگر طاعت کرده
باشد پروردگار خود را در انچه اراده کرده است بر شما ایا ملک الموت را عدو خود
میدانید بدان جهت که حق تعالی او را قابض ارواح کرده این پس معلوم میشود
که شما بحق تعالی جاهل و از حکمت او غافلید و من گواهی میدهم که جبرئیل و میکائیل
دو بنده مطیع اند و دشمن یکی از ایشان دشمن ان دیگر است وان کس که گمان برد
که یکی را دوست دارد و یکی را دشمن کافر و کذاب است و همچنین محمد رسول الله
و علی ابن ابی طالب دو برادر انند چون جبرئیل و میکائیل هر کس که دوست دارد ایشان را
از دوستان خداست وانکس که دشمن دارد ایشان را از دشمنان خدا وانکس که
دشمن دارد یکی از ایشان را و گمان برد که دوست میدارد ان دیگر را هر اینه ان دروغ
گوست و ایشان از وی بیزارند و خدای تعالی و ملایک و خیار خلق او از وی

پیزارند امام ابو محمد علیه الصلوة والسلام فرمود سبب نزول ایه کریمه من کان عدوا
لجبریل تا اخر دو ایه ان بود که از یهود دشمنان خدا سخنی ناشایسته در حق جبرئیل
و میکائیل در وجود امد و از ناصبیان اعدا محمد و علی نیز سخنی ناشایسته در حق
ایشان در وجود امد اما انچه از نواصب در وجود امد ان بود که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه واله چون همیشه فضایل و مناقب امیر المومنین علیه الصلوة والسلام
و خصایص ان حضرت ذکر میکرد و میگفت خبر داده جبرئیل مرا از حق تعالی
و از انجمله فرمود که در جنگ بدر جبرئیل بر جانب یمین و میکائیل بر جانب یسار
امیر المومنین علیه الصلوة والسلام بودند و فخر میکرد جبرئیل بر میکائیل با انکه بر جانب
راست انحضرت است همچنانکه ندیم پادشاه عظیم الشان که بر یمین او نشسته باشد
فخر کند بر کسی که بر یسار وی نشسته باشد و همچنین فخر میکردند جبرئیل و میکائیل بر
اسرافیل که در عقب ان حضرت بود بجهت محافظه انحضرت و بر ملک موت که در پیش
روی انحضرت بود بجهة محافظت بدان جهت که یمین و شمال شریفتر از قدام و خلف است
و از انجمله فرمود که اشرف ملایک نزد حق تعالی انکه علی ابن ابی طالب را دوستتر دارد
و فرمود که سوگند ملایکه در میان ایشان انست که بحق خدای که شرف داد علی ابن ابی طالب
را بر خلایق بعد از مصطفی صلی الله علیهما و میفرمود که ملایک اسمانها و حجب هر ایه اشتیاق

ن است صح

میدارند بدیدن علی ابن ابی طالب هجنانکه والد مشفق اشتیاق دارد بدیدن
فرزند نیکوکار مشفق درین هنگام گروه نواصب لعنهم الله میگفتند که تا کی محمد جبرئیل
و میکائیل گوید از برای تعظیم شان علی ابن ابی طالب و حق تعالی همواره فضایل
علی ابن ابی طالب میگوید نه غیر او از خلایق بیزاریم ما از خدا و ملایک و جبرئیل و
میکائیل که علی ابن ابی طالب را تفضیل نهند بر خلایق بعد از محمد و ا ما انچه از
یهود در وجود امده ان بود که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه تشریف اوردند
یهود عبد الله بن صوریا را بمجلس پیغمبر اوردند و گفت ای محمد خواب تو چگونه است
بتحقیق که ما را خبر داده اند از خواب پیغمبری که در اخر الزمان خواهد بود حضرت فرمود
تنام عینی و لا ینام قلبی چشم من بخواب میرود و خواب نبرد دل من گفت راست
گفتی ای محمد گفت خبر ده مرا ای محمد که فرزند از اب مردست یا از اب زن حضرت
فرمود استخوانها و پیه و رگها از اب مرد بهم میرسد و گوشت و خون و موی از اب
زن پیدا میشود گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد چرا بعضی فرزندان
مشابه اعمام اند و مشابهت باخوال ندارند و بعضی مشابه اخوال اند و با اعمام مشابهت
ندارند حضرت فرمود که اب هر کدام که بر بالای اب دیگری می اید مشابهت باو
بهم می اید گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد چرا است که از بعضی نطفه

از

فرزند می شود و از بعضی می شود حضرت فرمود هرگاه نطفه سرخ و کدر شد از او فرزند
نمی شود و هرگاه که صافی است از او فرزند در وجود می اید باز گفت ای محمد خبر ده مرا
از پروردگار خود که چیست او پس نازل گشت سوره قل هو الله احد تا اخر سوره
گفت راست گفتی ای محمد باز گفت ای محمد مرا یک سوال دیگر مانده اگر جواب
ان می پرسم ایمان بتو خواهم اورد بگوی کدام ملک است که پیغام از حق تعالی
بتو می اورد حضرت فرمود جبرئیل است ابن صوریا گفت وی دشمن ماست در میان
ملایک فرود اورد بر ما قتل و حرب و شدت را و دوست ما که میکائیل است اورد برای
ما فرح و شادی و اسانی را پس اگر ملکی که بر تو فرود می اید میکائیل بود هر اینه ایمان
می اوردم بتو میکائیل دولت ما را استحکام می دهد و جبرئیل زایل گرداننده دولت
ماست سلمان فارسی حاضر بود با ابن صوریا گفت که اول عداوت شما با جبرئیل
چه بود گفت ای سلمان جبرئیل با ما عداوه بسیار کرده محکمترین عداوه او با ما ان بود که
حق تعالی به پیغمبران بنی اسرائیل وحی فرستاد که بیت المقدس به همت مردی
بخت نصر نام خراب خواهد شد و تتمه این وحی ان که خدای تعالی هر اینه میکند امر را
بعد از امری و محو میکند انچه میخواهد و اثبات میکند انچه میخواهد و چون خراب شدن بیت
المقدس بجا رسید برانگیختند قدمای ما مردی را از اقویای بنی اسرائیل که از انبیا

ایشان که از دانیال کفشدی و بطلب بخت نصر تا تحقیق حال او نموده اورا
بقتل در آورد و مال بسیار با او همراه کردند تا صرف این مهم نماید و چون
دانیال بشهر بابل رسید پسری ضعیف مسکینی را بان نام و نشان یافت خواست
که اورا بقتل آورد جبرئیل بصورت مردی برآید و با وی گفت اگر پروردگار شما
امر کرده که وی هلاک گرداننده شما باشد یقین است که شمارا بروی مسلط نخواهد
گرداند و اگر حق تعالی امر نکرده او را بهلاک گردانیدن شما پس بچه جهت قتل
اورا میخواهید پس دانیال از کشتن او پشیمان شد و بازگشت و مارا از ان
حال خبر داد و بعد از ان بخت نصر قوت یافت و مملکت گرفت و با ما قتال کرد و غالب
آمد و بیت المقدس را خراب گردانید و ما بدین جهت جبرئیل را دشمن خود فرا
گرفتیم و میکائیل عدو جبرئیل است سلمان گفت ای پسر صوریا شمارا هدایت
را بواسطه نقصان عقل از دست داده اید جماعت شما چگونه بر انگیختند کسی را که بقتل
در آورد الکسی را که بزبان انبیا خبر داده بود که هلاک شما و خراب بیت المقدس بدست
او خواهد بود آیا غرض ایشان تکذیب پیغمبران خود بود یا تصدیق انبیا میخواستند
که بروی غالب آیند و او را بهلاکت رسانند وجه عداوت و اعتقاد و توان کرد در
گفتن جبرئیل این سخن را ابن صوریا گفت که حق تعالی در اثنای خبر بخت نصر چنین فرموده

که لیکن حق تعالی محو میکند انچه میخواهد و اثبات میکند انچه میخواهد سلمان گفت شما را
برین تقدیر هیچ یقین باخبار انبیاء سابق واحوال ایشان نباشد بنابر محو و اثبات حق تعالی
چه شاید هر انچه خبر داده پیش از وقوع محو نموده باشد ومی شاید که موسی وهرون
را از نبوت عزل کرده باشد وشاید که هر انچه خبر داده اند شما را که نخواهد بود وجود گرفته
باشد زیرا که حق تعالی محو میکند انچه خواهد واثبات میکند انچه خواهد معلوم شد که جاهل
بمعنی محو واثبات اید وازین جهت بخدا کافر شده اید وتکذیب اخبار غیب میکنید وازین
خدا حظی ندارید باز سلمان گفت من گواهی میدهم که هرکس که دشمن جبرئیل باشد
دشمن میکائیل است وایشان دشمن اند انرا که با یکی از ایشان دشمن باشد
و دوست اند باکسی که با هر دو در مقام دوستی باشد درین هنگام حق تعالی موافق
قول سلمان رحمه الله این ایه فرستاد که من کان عدوا لجبریل یعنی آنکس که دشمن بوده
جبرئیل را در مددکاری دوستان خدا و اوردن فضایل علی مرتضی از نزد حق تعالی
فانه نزله علی قلبک باذن الله یعنی پس بتحقیق که جبرئیل فرود اورده این قران را بر دل تو باذن
یعنی بامر خدا مصدقا لما بین یدیه درحالتی که تصدیق کننده است کتابهای اسمانی را
که پیش از وی بوده وهدی وراه نماینده است وبشری للمؤمنین وبشارت دهنده است
مر مومنان را به نبوت محمد و ولایت علی ابن ابی طالب وانکس که بعد از اوست از ائمه

باکه ایشان دوستان حق تعالی اند هرگاه که با محبت محمد و علی و آل طیبین ایشان بمیرند انگاه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله فرمود که ای سلمان حق تعالی تصدیق قول تو کرد
و رای تو را پسندید و جبرئیل از حق تعالی مرا خبر داده که ای محمد حق تعالی فرمود
که سلمان و مقداد دو برادرند صادق در محبّت تو و در محبّت علی برادر تو و وصی تو و برگزیده
تو ایشان در میان اصحاب تو مانند جبرئیل و میکائیل دشمن اند از برای کسی که دشمن
باشد یکی از ایشان را و دوست اند از برای کسی که دوست باشد ایشان را و دوست باشد
محمّد و علی را و دشمن اند کسی را که دشمن باشد محمّد و علی را و دوستان ایشان را و
اگر دوست داشتندی اهل زمین سلمان و مقداد را چنانکه دوست میدارند ملایک آسمان
و ملایک عرش و کرسی ایشان را خاص از برای دوستی ایشان محمد و علی و دوستان
ایشان را و دشمن اند ایشان مر دشمنان ایشان را هر اینه حق تعالی هیچکس را از بندگان
خود عذاب نکردی امام ابو محمد الحسن العسکری علیه الصّلوه و السّلام فرمود که چون این آیه
نازل شد که ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی بعد از انکه
شما معجزات ظاهره مشاهده نمودی سخت شد دلها شما پس دلها شما مانند سنگها بودند
در محکمی یا از انها سخت تر این ایه در حق یهود و ناصبیان آل محمّد است و چون یهود
این سرزنش با ایشان رسید بغایت رنجیده شدند جماعتی از رؤسا ایشان که صاحب

زبان و بیان بودند گفتند ای محمد هجو کردی ما را و از برای دلها صفتی گفتی که خدای تعـ
بر خلاف آن آگاهی دارد بتحقیق که در دلهای ما خیر بسیار هست روزه می داریم و
تصدیق میکنیم و مواسات با فقرا بجای می آوریم حضرت فرمود که عمل خیر آن است
که مقصود از آن رضای حق تعالی باشد و عمل باشد بر آنچه امر کرده شده اند بآن
و اما عملی که مقصود از آن ریا و سمعه و معادات رسول و اظهار غنا و اثبات
شرف خود باشد آن از باب خیر نیست بلکه شر خالص است و وبال عمل کننده است
و عذاب میکند او را حق تعالی بآن بدترین عذابی یهودان گفتند ای محمد تو این میگو
و سخن ما آن است که هر چه انفاق کنیم از برای ابطال امر تو و دفع ریاست و
تفریق اصحاب تو آن حسبا و اعظم است و امید ثواب عظیم ازین عمل می داریم
و اگر ما ازین مقام تنزل کنیم و در دعاوی مساوی باشیم تو را زیادتی بر ما از چه جهت
باشد حضرت فرمود که ای برادران یهود بتحقیق که در دعاوی اهل حق و باطل
برابر اند اما حجت و دلیل الهی در میان ایشان جدائی می شند و حقیت یکی و بطلان
دیگری را بظهور میرسانند و من تکلیف نمیکنم شما را که قبول کنید دعوای مرا بی حجت
و اقامت میکنم بر شما حجتی را که قادر بر دفع آن نباشید و ممنوع از مقتضای آن
شوانید نمود و اگر من معجزی از پیش حق تعالی باختیار خود از برای شما آورم شاید که تمسک

اورید و حیله در این تصور کنید هر معجزی که شما طلب دارید از برای شما ظاهر گردانم تا شما را
راه حکایتی نماند چه حق تعالی وعده داده مرا که هر معجزی که شما طلب دارید از ظهور
اورد تا کافران را عذری نماند و مومنان را بصیرة افزاید یهود گفتند ای محمد انچه گفتی
انصاف است پس اگر وفا کنی بانچه وعده کردی هر اینه ایمان بتو خواهیم اورد حضرت
فرمود اکنون طلب کنید انچه خواهید از معجزات تا بر شما ظاهر گردانم ان را جماعت
یهود گفتند ای محمد زعم تو انست که هیچ چیزی در دل ما نیست نفاق نمی کنیم و مواساه فقرا
بجای نمی اوریم و معاونت ضعفا و انفاق مال در ابطال باطل و احقاق حق بجای نمی اوریم
و اگر احجار صلبه را از دلهای ما نرم تر و فرمان بردارتر است و این کوهها که در برابر ما است
از یکی ازین کوهها گواهی بر صدق خود و بر کذب ما طلب دار پس اگر ناطق شود بتصدیق
تو هر اینه بر حق باشی و پیروی تو بر ما واجب گردد و اگر ناطق نگردد بتصدیق تو ظاهر
شود که از اهل بطلانی پس اختیار کردند یهود کوهی را که بزرگترین ان کوهها بود
و حضرت با جماعت ان متوجه ان کوه شدند و چون بکوه رسیدند با حضرت گفتند ازین کوه
گواهی بتصدیق و راستی خود طلب دار انگاه حضرت فرمود ای کوه بجاه محمد و ال محمد
که بوسیله نامهای ایشان حق تعالی گرانی عرش مجید را از دوش حمله عرش برداشت
بعد از انکه گرانی ان بمرتبه بود که قادر نبودند ان قدر ملایک که تمام ایشان را [illegible]

و اند انکه او را از جای خود جنبش دهند و بحق محمد و ال طیبین طاهرین او که بوسیله
اسماء سامی ایشان حق تعالی توبه ادم را قبول کرد و گناهش امرزیده و او را بمرتبه
خود باز گردانید و بحق محمد و ال طیبین او که بواسطه نام ایشان ادریس پیغمبر را از دنیا به بهشت
بردند و جای و منزلتش برافراشتند چنانکه مضمون و رفعناه مکانا علیا ازان افصاح
می نماید که گواهی دهی از برای محمد برین قوم یهود و بر قساوت قلب ایشان و تکذیب
کنی ایشان را در انکار نبوت محمد پس کوه بفرمان حق تعالی بجنبش امد و از یکدیگر
شکافته می شد و اب ازان ریزان می گشت و باواز بلند می گفت که ای محمد گواهی
میدهم که تو پیغمبر و فرستاده پروردگار عالمیانی و سید و سرور خلایقی و گواهی
میدهم که دلهای یهود از سنگ محکمتر است و هیچ خیر از ایشان زاییده نمیشود و گاه باشد
که از سنگ اب زلال زاینده گردد و گواهی میدهم که ایشان دروغگویان حسود و جحود اند
انگاه حضرت فرمود که ای کوه بحق محمد و ال طیبین او که بوسیله ایشان نجات داد
حق تعالی نوح پیغمبر را از محنت عظیم و خنک گردانید اتش را بر ابراهیم انکه
خبر دهی مرا انکه حق تعالی امر کرد ترا که فرمان من بری در انچه از تو درخواستم کوه بزبان
فصیح گفت ای محمد حق تعالی مرا فرمان برداری تو فرموده و گواهی میدهم که اگر تو از حق تعالی
خواهی که همه مردمان عالم را قرده و خنازیر گرداند خدای تعالی البته چنان خواهد کرد و اگر

بخواهی که همه مردمان را هلاک گردانند چنان خواهد بود و اگر بخواهی که اسمان را
بزمین اوری یا زمین را باسمان بری یا مشرق را بمغرب یا مغرب بمشرق گردانیم
چنان خواهد کرد حق تعالی اسمان و زمین را مطیع تو گردانید و کوه و دریا را تصرف
تو اورده و سایر مخلوقات از ریاح و صواعق و جوارح انسان و اعضای حیوان
و نبات و معادن را بفرمان تو اورده گروه یهود گفتند ای محمد بر ما پوشیده است
و میدانیم که انچه بر حواس ما ظاهر شد تصرفی بود که [illegible] سحر بر ما ظاهر گردانیدی یا خود
معجز انبیا بود گاهی اعتقاد میکنیم که معجز است که ازین کوه دور شویم و تو کوه را امر کنی که از جای خود کنده
شود و بنزدیک تو اید و چون بنزد تو اید امر کنی وی را که دو پاره شود و پاره زیرین بالا رود
و پاره بالا بزیر اید تا بدانیم که معجز حق تعالی است حضرت صلی الله علیه واله بمکانی گشاده
در امد و فرمود که ای کوه بحق محمد و ال طیبین او که بحرمت جاه ایشان فرستاد حق تعالی
باد صرصر را بر قوم عاد ~~فرستاد~~ تا ایشان را از جای خود بر کند که گویا ایشان بیخ درختان
خرما اند که از جای بر کنده شده اند و امر کرد جبرئیل را تا صیحه زد بر قوم صالح و همه یکبار هلاک
شدند انکه از جای خود کنده شوی و بنزد من حاضر گردی پس کوه از جای خود بر کنده
شد و بحرکت در امد و بنزد حضرت حاضر شد و گفت شنیدم امر ترا و اطاعت کردم ترا ای رسول
خدا انفذ این جاحدان باز حضرت فرمود که ای کوه امر میکنم ترا که از جای خود بر کنده شوی

وبدو نیمه شوی و نیم بالای تو زیر شود و نیم زیر تو بالا اید انگاه کوه از جای خود برکنده شد
و نصف بالا بزیر امد و نصف زیر بالا رفت یهود چون این احوال مشاهده کردند بعضی
گفتند که در معجز بودن ان سخن نماند و بعضی گفتند محمّد از راه شعبده چیزی بنمود که
ان را وجودی نبود مغرور نشوند بدیدن این اعمال مگر سفها و ابلهان انگاه کوه
با ایشان در سخن امد و گفت ای دشمنان خدا باطل گردید بانچه گفتید نبوت موسی را
علیه السلام و چرا با موسی نگفتید چون عصا اژدها شد و در دریا دوازده راه خشک
پدید امد و کوه بر بالای سر شما بایستاد که از راه شعبده بنمودی و ان را حقیقت
و هستی نبود انگاه کوه بجای خود قرار گرفت و حجت پیغمبر خدا بران جماعت یهود
قایم شد از معمر بن راشد مرویست که وی گفت شنیدم از امام ابی عبد الله علیه السلام
که فرمود امد مردی یهودی بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله و در برابر ان حضرت
بایستاد و نگاهی شد بان حضرت دیگر حضرت فرمود ای یهودی مهم تو چیست گفت
سوالی دارم ایا تو فاضلتری یا موسی پسر عمران که خدای تعالی با وی سخن گفت
و توریة را بوی فرستاد و عصا را اژدها گردانید و دریا را از برای او شکافت و ابر را
سایه بان او گردانید پس حضرت فرمود هرچند شایسته نیست که مرد تزکیه نفس خود کند
اما میگویم که ادم علیه السلام چون خطیئه از او در وجود امد توبه او ان بود که گفت خداوند

بحق محمد وال محمد که گناه مرا بیامرز حق تعالی گناه او را بیامرزید و نوح علیه السلام
چون در کشتی در آمد و از غرق شدن خایف و ترسان بود گفت خداوندا بحق محمد و
ال محمد که مرا از غرق شدن نجات دهی حق تعالی او را از غرق شدن نجات داد
خداوندا
و ابراهیم علیه السلام چون او را در آتش می افکندند گفت بحق محمد وال محمد که مرا
از آتش نگاه داری حق تعالی آتش را بر وی خنک و سلامت گردانید و موسی علیه السلام چون
عصا بیفکند و اژدها شد در دل ترسی در آمد گفت خدایا بحق محمد وال محمد که مرا از ترس
ایمنی دهی از آن ترس ایمنی یافت ای یهودی اگر موسی مرا دریافتی و او ایمان بمن
و نبوت من نیاوردی ایمان وی نافع نبودی و نبوت وی نفعی باو نرسانیدی ای
یهودی یکی از ذریت من مهدی است که چون خروج کند فرود آید عیسی پسر مریم از آسمان
بجهت نصرت او و نماز در عقب او گذارد و از ابن عباس منقول است که وی گفت
از مدینه چهل نفر یهود بیرون آمدند و گفتند ما را بنزد آن کاهن دروغگوی برید تا ویرا
سرزنش و تکذیب کنیم چون بمجلس حضرت رسیدند گفتند ای محمد پیغمبر آخر الزمان
بهترین انبیا است چگونه پیغمبر آخر زمان باشی و حال آنکه آدم از تو بهتر بوده است و نوح
از تو فاضلتر و دیگر انبیا را بر شمردند حضرت با عبد الله سلام گفت توریه در میان من
و ایشان حکم باشد یهود باین معنی راضی شدند و گفتند ای محمد آدم از تو فاضلترست

ازبرای انکه حق تعالی اورا بدست خود افرید و روح خود در وی دمید حضرت فرمود که آدم
پدر منست و حق تعالی بمن عطایی فاضلتر از عطا آدم فرموده هر روز پنج نوبت منادی
میکنند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و نکفتند آدم رسول الله
و لوای حمد بدست من خواهد بود در روز قیامت نه بدست آدم یهود کفتند راست کفتی
ای محمد و در توریة چنین مکتوب است پس کفتند ای محمد موسی بهتر از تو است از برای
انکه حق تعالی با موسی چهار هزار سخن کفت و با تو هیچ سخن نکفت حضرت فرمود حق تعالی
با من عطایی کرد و فاضلتر از ان و فرمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام
الی المسجد الاقصی یعنی پاکا منزها کسی که بشب برد بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی
و از مسجد اقصی تا آسمان هفتم بر پر جبرئیل نشاند و از سدرة المنتهی که جنة الماوی
آنجاست بکذرانید و بعرش اعظم رسانید و از ساق عرش ندایی رسید که انا الله
لا اله الا انا یعنی منم ان خدایی که نیست هیچ خدایی بحق مکر من و دیدم خدای خود را بچشم
سر نه بچشم سر که او را بچشم سر نتوان دید و این فاضلتر از ان است یهود کفتند راست
کفتی ای محمد و در توریة چنین نوشته شده است باز کفتند نوح بهتر از تو است از ان جهت
که بسفینه سوار شد تا زمانی که قرار کرفت بر جودی که کوهیست در موصل و بعضی کویند
کوهیست در شام حضرت فرمود بمن عطایی فاضلتر از ان کرده اند یهود کفتند کدام است

حضرت فرمود عطا کرده اند مرا نهری در اسمان که مجری ان زیر عرش است و هزار هزار
قصر بر ان بنا کرده اند خشتی از طلا و خشتی از نقره کیاه ان زعفران و سنگ ریزه ان
در و یاقوت و خاک ان مشک سفید و این بهتر است از برای من و امت من و
بان اشارة است قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر یهود گفتند راست گفتی
ای محمد در توریه چنین مکتوب است باز یهود گفتند که ابراهیم بهتر از تو است زیرا
که حق تعالی ابراهیم را خلیل و دوست خود خواند حضرت فرمود که اگر ابراهیم را خلیل
خواند مرا حبیب خواند یعنی محبوب و نام مرا از نام خود بیرون اورد من محمدم و او محمود
و امت من حامدانند یهود گفتند راست گفتی ای محمد در توریه چنین مکتوب است
باز یهود گفتند عیسی بهتر از تو است زیرا که عیسی روزی در عقبه بیت المقدس بود
شیاطین امدند تا قصد وی کنند امر کرد خدای تعالی جبرئیل را تا پر خود بر روی شیاطین
زد و ایشان را در اتش افکند حضرت فرمود مرا عطیه ازین فاضلتر کرامت کرده اند
روزی که از جنگ بدر و قتال مشرکان بمدینه باز گشتم زنی یهودیه باستقبال من
امد و بر سر وی سفره از طعام بود و در سفره بزغاله بریان کرده بود و قدری شکر
در استین داشت گفت حمد خدای را که سلامتی بتو عطا فرمود و فتح و نصرت
را بتو کرامت کرد و من نذر کرده بودم بخدای تعالی که چون تو ازین غزا بسلامت

شهر

٧٤ ٥٩

٤١

بازکردی این بزغاله را از برای تو کشتم و بریان کنم و نزد تو اورم تا از ان شاول
فرمایی انکاه من از بقله شبها فرود امدم و دست خود بان بزغاله فرا اوردم تا
از ان شاول کنم حق تعالی ان بزغاله را زنده کردانید و با من در سخن آمد و کفت
ای محمد از من شاول مکن که من زهرالوده ام یهود کفتند ای محمد راست کفتی این بهر ما است
بعد یهود کفتند ما را یک سخن دیکر مانده اکر جواب باز دهی دیکر چیزی نکوییم و از مجلس
تو برخیزیم میکوییم که سلیمان بهتر از تو است زیرا که حق تعالی مسخر وی کردانید باد طین
والنس و جن و ریاح و سباع و طیور را حضرت فرمود مرا حق تعالی بهتر از ان عطا فرمود
براق را مسخر من کردانید و ان بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست و ان مرکبی است
از حیوانات بهشت روی او مانند روی ادمی است و دست و پای او مانند دست و پای
اسب و دنب وی چون دنب کاو بزرکتر از حمار و کوچکتر از استر است بزین
وی از یاقوت سرخ بود و رکاب او از یکدانه در سفید هفتاد هزار لکام طلا بر سر وی است
دو بال دارد هر یک پر در و یاقوت و زبرجد مکلل است و بر روی وی مکتوب است
لا اله الا الله و محمد رسول الله یهود کفتند راست کفتی ای محمد در توریة همچنین نوشته است
انکاه یهود کفتند ما کواهی میدهیم بوحدانیت خدای یکتای بی همتا و کواهی میدهیم که تو پیغمبر
اویی بعد از ان حضرت فرمود بتحقیق که نوح هزار کم پنجاه سال در میان قوم خود بود

وایشان را بدین حق خواند و بحکم وما آمن معه الا قلیل گروهی اندک با و ایمان آوردند
و مطیع تابع من شدند در اندک زمانی بیشتر زیاده از آنچه تابع نوح شده بود در آن
مدت بسیار بتحقیق که اهل بهشت صد و بیست صف خواهند بود و هشتاد صف
امت من خواهند بود و حق تعالی کتاب مرا مهیمن بر کتاب ایشان گردانید یعنی
گواه راست و کتاب مرا ناسخ کننده کتاب ایشان گردانید و شریعت من
حلال گردانید آنچه در شریعت ایشان حرام بود و حرام گردانید آنچه در شریعت ایشان
حلال بود و از انجمله آنکه موسی علیه السلام حرام گردانیده بود صید کردن ماهی را
در روز شنبه و جماعتی از یهود که صید در روز شنبه کردند مسخ کرد و ایشان را
بصورة میمون گردانید و من حلال گردانیدم آن صید را و حق تعالی در کتاب
مجید فرمود [illegible] الا ما حملت ظهورهما و حلال گردانیدم پیه و شحوم حیوانات
را و بر شما حرام بود خوردن آن باز حق تعالی صلوات فرستاد بر من در کتاب خود
و فرمود ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا
تسلیما یعنی بدرستی که خدای تعالی و ملایکه او درود می فرستادند بر پیغمبر
ای آنکسان که ایمان آورده اید درود فرستید با و و سلام فرستید با و
سلام فرستادنی و باز حق تعالی مرا ستایش کرد بمهربانی و محبت نسبت

با امت و فرمود که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم یعنی هر اینه بتحقیق که امد شما را پیغمبری از مردم شما که دشوارست برو
رنج کشیدن شما حریص است بر طلب فراغت و راحت شما با مومنان دوست و مهربان
است و باز حق تعالی امر کرد که با من سخن پنهانی نگویید تا آنکه مالی در راه خدا صدقه
نکنند و هیچ پیغمبری را اکرّم نفرمود آنجا که فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول
فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای کسان که ایمان آورده اید هرگاه که خواهید
که سخن پنهانی گویید با پیغمبر پس پیش از سخن گفتن بخشان صدقه بکنید و بعد ازان
برحمت خود این تکلیف را ازیشان برداشت و از ثوبان منقول است که وی گفت
روزی یهودی نزد پیغمبر صلی الله علیه واله امد و گفت ای محمد از تو سوالی دارم
مرا ازان خبر ده پس ثوبان پای خود بر او زد و گفت بگوی ای رسول خدا یهود گفت
نمی خوانم او را اگر بانچه خوانند او را اهل او انگاه یهودی گفت روزی که بدل کنند
این زمین را بغیر این زمین و آسمانها را بغیر این آسمانها مردم دران روز کجا
باشند حضرت ص فرمود که در ظلمات محشر باشند یهودی گفت اول چیزی
که اهل بهشت تناول نمایند چون در بهشت درایند چه چیز باشد حضرت فرمود جگر
ماهی باشد یهودی گفت طعام ایشان بعد ازان چه باشد حضرت فرمود جگر

گاو یهودی گفت اینکه بعد ازان بیاشامند از کجا باشد حضرت فرمود از چشمه
سلسبیل یهودی گفت راست گفتی ای محمد و من سوال میکنم ترا از چیزی که نداند
ان را مگر پیغمبر حضرت فرمود بگوی سوال تو چیست یهودی گفت چرا فرزند گاه بپدر
مشابه باشد و گاه بمادر حضرت فرمود که اب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد
و تنک هرگاه که اب مرد بر بالای اب زن امد فرزند نرینه می باشد و مشابهت
ازین رهگذرست و هرگاه که اب زن بر بالای آب مرد آمد فرزند مادینه می شود
و مشابهت ازین رهگذرست انگاه حضرت صلی الله و اله فرمود بخدای که جان محمّد
در قبضهٔ قدرت اوست که جواب این سوال بنزد من نبود تا زمانی که او از من سوال
کرد حق تعالی بعد از سوال وی مرا بجواب ان اگاهی داد در مجلس والله اعلم

در احتجاج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله با منافقان

در راه تبوک چون قصد قتل ان سرور کردند در عقبه و غیر ان امام ابو محمد الحسن العسکری
علیه الصلوة والسّلام فرمود که در لیلة العقبه ان کفرهٔ فجره قصد قتل پیغمبر صلی الله علیه
واله کردند و منافقانی که در مدینه بودند قصد قتل امیرالمؤمنین علیه السلام کردند
و باعث برین حسد ایشان بود بر پیغمبر و محبّت وی با امیرالمؤمنین علیه السّلام و تعظیم
شان او و تفخیم امر وی اورده اند که چون حضرت صلی الله علیه واله از مدینه بیرون

اعصا

فرمود وامیر المومنین را علیه السلام بجای خود نصب کرد و فرمود که جبرئیل علیه السلام
امد و گفت ای محمد تحقیق که علی اعلی ترا اسلام میرساند و میگوید یا تو در مدینه اقامت
نمای و علی ابی طالب بجهاد کافران رود و یا علی ابن ابی طالب در مدینه توقف نماید
و تو بغزا بیرون رو و چون حضرت امیر المومنین را علیها السلام بجای خود در مدینه
بداشت منافقان درین باب سخنان گفتند از ان جمله ان بود که محمد از صحبت
او ملال یافته و ملاقات او را مکروه دانسته بربن جهت او را در مدینه بداشت و چون
امیر المومنین ان سخنان استماع نمود بخدمت حضرت شتافت وانچه از منافقان
بوی رسیده بود بموقف عرض رسانید و خواست که با حضرت رفاقت نماید
حضرت فرمود ایا راضی نیستی انکه باشی از برای من بمنزله هارون از برای
موسی الا انست که پیغمبری بعد از من نخواهد بود پس امیر المومنین علیه السلام ازین
التفات مسرور گشته بجانب مدینه متوجه شد جمعی از منافقان که در مدینه مانده
بودند تدبیری در باب قتل امیر المومنین علیه السلام کردند و در محل تنگی که بضرورة
عبور امیر المومنین علیه السلام از ان محل بود گودی کندند موافق عرض ان محل در
پنجاه ذرع طول و روی ان را پوشیدند و در اطراف ان گود پنهان و مراقبت
ان داشتند که چون امیر المومنین علیه السلام در ان گود افتد سنگباران کنند

چون امیر المؤمنین علیه السّلام بان محل رسید فرسی که مرکب ان حضرت بود روی
خود را بجانب ان حضرت اورد باواز حزین عرضه داشت که درین محل کودی است
که منافقان از برای هلاکت شما تدبیر کرده اند حضرت فرمود که جزاک الله خدای تعالی
کسی را که خیر خواه اهل ایمان است انگاه فرس بر کنار ان کود بایستاد و روان
نمیشد حضرت علیه السّلام فرمود روان شو بامر حق تعالی که از شر اعدا سالم
خواهی بود پس ان مرکب روان شد و ان زمین بهم امده بود و هموار گشته
همچنانکه اوّل بود و چون مرکب ازان زمین برگذشت روی بامیر المؤمنین علیه السّلام
اورد و گفت چه گرامی داشت حق تعالی ترا ای علی ولی الله انگاه روی مرکب را
بجانب ان کود کرد و با مردمی که در عقب بودند گفت احتراز ازین محل نمایید که
اینجا کودی هست بعضی که بی اندیشه امده بودند دران کود افتادند و بعضی متنبه
گشتند خود را نگاه داشتند و تعجب و اضطرابی درمیان ان مردم پدید امد امیر المؤمنین
علیه السّلام فرمود که ای قوم هیچ میدانید که این عمل کیست گفتند یا امیر المؤمنین
معلوم نیست که این عمل از که در وجود امده حضرت فرمود لیکن فرس من میداند
که این عمل کیست از فرس پرسید که این عمل ازکدام جماعت است فرس بزبان
فصیح گفت این عمل فلان و فلان و فلان است تا ده نفر از منافقان ذکر کرد

که ایشان به مصلحت ومشاورت بیست وچهار نفر از منافقان کرده بودند که در راه
بتوک در عقبه قصد هلاک حضرت پیغمبر کردند وحق تعالی حضرت نبی وحضرت
ولی را بمحض لطف خود از شر ان منافقان محافظت نمود بعضی از اصحاب
امیر المومنین علیه السلام جنان صلاح دیدند که ان حضرت صورت واقعه را
در قید کتابت در اورده بخدمت حضرت رسالت پناه فرستد امیر المومنین ع
فرمود رسول رب العالمین پیش از رسول ما ان حضرت را بر کماهی حال اکاهی
میدهد وجون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله بحوالی عقبه رسیده که
منافقان دران عقبه قصد هلاک الحضرت خواهند کرد انجا نزول اجلال فرمود
وصحابه را جمع کرد وفرمود جبرئیل امین بر من نازل شد ومرا خبر داد که جمعی از منافقان
مدینه قصد هلاک علی ابن ابی طالب کردند وکودی در راه وی به عرض کوچه بطول نیم
ذرع کندند وروی ان را بوشیدند. وجون علی ابن ابی طالب بنزدیک ان کود رسید
حق تعالی فرس اورا ناطق باین حال کردانید وامیر المومنین را ازان حال
خبر داد حق تعالی ان زمین را بر وجهی ساخت که در اول بود وهموار وبرابر شد
وامیر المومنین را بران لطف وعنایت اکاه کردانید وازان محل بسلامت
کذشت واصحاب او این صلاح دیدند که انحال را بمن نویسند ومرا بران

خبر واکاه سازند علی ابن ابی طالب کفت رسول حق تعالی او را پیش از رسول
ما خبردار میکند و چون این بیست و چهار نفر که منافقان مدینه بصلاح ایشان قصد
هلاک امیرالمؤمنین علیه السلام کرده بودند این حکایات شنیدند و موافق قرارداد
ایشان بود با یکدیگر کفتند که ظاهرا قاصدی از اصحاب علی ابن ابی طالب نزد
محمد امده یا کبوتری از مدینه از برای اعلام این احوال فرستاده اند و کمان ما
چنان است که علی ابن ابی طالب هلاک یافته و محمد ان را بر اصحاب خود ظاهر
نمیسازد تا موجب تفرقه ایشان نشود و شک نیست که علی ابن ابی طالب
انجا هلاک شده و او نیز درین عقبه هلاکت خواهد یافت حالا صلاح در ان است
که محمد را تهنیت کوییم و اظهار سرور کنیم بخلاصی علی ابن ابی طالب از کید اعدا
پس بنزدیک حضرت امدند و تهنیت کفتند و اظهار سرور بر سلامتی امیرالمؤمنین
علی علیه السلام نمودند و از فضل امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند و کفتند ایا
علی ابن ابی طالب فاضلتر باشد یا ملایک مقرب حضرت صلعم فرمود شرف ملایک
بمحبت محمد و علی و ال طیبین و قبول ولایت ایشان است بلکه هر کس از محبان
امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام که از شک و نفاق خالی باشد و از راه اخلاص علی
ابن ابی طالب را دوست و محب باشد و خود را به نجاست کناه نیالوده باشد

فاضلتر هست از ملایک مقرب و حق تعالی ملایک را بسجود آدم بدان جهت امر
کرد که در اعتقاد ملایک آن بود که اگر ایشان را از عالم سفلی بعالم بالا برند بهرگز
در زمین کروهی که فاضلتر از ایشان باشد در علم دین و دانا تر از ایشان در معرفت
خدای پدید نیاید حق تعالی خواست تا بر ایشان ظاهر گرداند آنکه اعتقاد ایشان
خطاست آدم را آفرید و او را علم اسما در آموخت آنگاه موجودات را بر ملایک
عرض کرد و ایشان بر معرفت اسما موجودات عاجز آمدند پس امر کرد آدم را که
خبر دهد ملایک را از اسما موجودات و بدان آگاه شدند که آدم در علم فاضلتر از ایشان
است بعد از آن بیرون آورد از صلب آدم ذریه او را از آن جمله انبیا و رسل و
برگزیدگان امت ایشان بودند و فاضلتر از همه محمد و آل محمد بود و بهترین
امت انبیا برگزیدگان امت محمد بودند که آن شیعه محمد و آل محمد اند و شناسانید
ملایک را با آنکه ایشان فاضلتر از ملایک اند هر گاه که ایشان حامل اثقال
تکالیف شوند و مخالفت هوا و آرزوی نفس را بر خود لازم دارند و با شیاطین
در مقام عداوت باشند و بار عیال و سعی در طلب مال حلال و خوف اعدا در سفر
بیابان و دریا و خوف پادشاهان جور و در راههای تنگ دشوار در آیند و بیرون
روند و کوهها و بلندیها بر آیند و بزیر روند در طلب رزق حلال از برای خود

و از برای عیال این چنین مومنان برگزیده و فاضلتر از ملایک اند زیرا
که طاعت حق تعالی ایشان را بعد از مخالفت نفس و هوا و مخالفت شهوت
بطن از طعام و مخالفت شهوت فرج و حبّ ریاست و فخر و خیلا و کشیدن رنج
و عنا و دفع وساوس و خواطر و مکاید شیطانی و صبر بر الم ملامت و طعن
دشمنان دین میسر گشته و ملایک را چنین مزاحمات و مخالفات در راه
طاعت حق تعالی نیست پس آنکس که حق تعالی را با این همه محنت و بلا پرستش
کند فاضلتر باشد از کسی که عبادت حق تعالی بی دفع مزاحمات و مخالفات
او را میسّر باشد و چون فضل ادم بر ملایک از راه علم و عمل ظاهر شد امر
کرد حق تعالی ملایک را بسجدهٔ ادم و سجده ملایک نه از برای آدم بود
بلکه سجده ایشان از برای حق تعالی بود و ادم قبلهٔ ایشان بود چه روا نیست
هیچ احدی را آنکه سجده کند غیر خدای تعالی را و خاضع و خاشع شود از برای
او همچنانکه خاضع و خاشع می شود از برای حق تعالی و اگر روا بودی که مخلوقی
مخلوقی را سجده کند بنوعی که مذکور شد هر اینه امر کرده میشد که ضعفاء
شیعه و سایر مکلفین از شیعه ما سجده کنند کسی را که واسطه است در بیان
علوم وصی خدا که بهترین خلق خدا بعد از محمد رسول الله است و احتمال محنت

وبلا داظهار حق ایمه ال عبا نماید حضرت رسالت بناه صلی الله علیه وآله فرمود
عصیان کرد ابلیس خدای تعالی را و هلاکت یافت چون مقرون تکبر برادم بود و عصیان
کرد ادم حق تعالی را باکل شجره و هلاکت نیافت چون مقارن تواضع با محمّد
وآل محمّد بود زیرا که حق تعالی با ادم گفت ای ادم عصیان کرد ابلیس مرا در امر تو
وتکبّر نمود بر تو پس هلاکت یافت واگر تواضع کردی از برای تو و فرمان بردی حکم
مرا در باره تو هر اینه نجات دادمی او را همچنانکه نجات دادم تو را و تو عصیان
کردی مرا در اکل شجره و تواضع کردی با محمّد وال محمّد و گفتی خداوندا بحرمت
محمّد وال محمد که از گناه من درگذر چون چنگ در عروة وثقی محمّد وال محمّد زدی
رستگاری یافتی و شرح لیلة العقبه آنکه چون نصف اول شب گذشت
امر نبوی همایون صدور یافت که از ان منزل روانه عقبه شوند و ندا کردند
که کسی پیش از حضرت از عقبه نگذرد و حذیفه یمانی مامور شد که در پای عقبه مختفی
شود واز احوال مردم برخبر باشد و بر اندیشه فاسد هر طایفه اطلاع یابد و حقیقت
که بر و ظاهر گردد بموقف عرض رساند و عمار مامور شد که در قفای سنگی بزرگ که
در عقبه باشد مستور شود حذیفه گفت یا رسول الله من شرارة تمام در روی
روسا و لشکر شما مشاهده میکنیم و اندیشه ان دارم که اگر در تنگنای عقبه کسی

پیش از حضرت برسد که شری در خاطر او باشد و بتجسّس اعدا مشغول گردد مرا در انجا باید و چون خصوصیّت من بحضرت معلوم است از خوفی که او را باشد قصد هلاک من کند حضرت صلی الله علیه واله فرمود ای حذیفه چون بعقبه رسی سنگ بزرگی که در عقبه یابی بنزد وی رو و بگوی که رسول خدای امر کرده است تا که شکافته شوی و مرا در اندرون خود جای دهی و محافظت نمائی و نقبه بگذاری تا مشاهده روندگان نمایم حذیفه متوجه عقبه شد و رسالت پیغمبر را صلی الله علیه واله رسانید و در جوف صخره جای گرفت و دید که بیست و چهار نفر از منافقان با توابع ولواحق پیش از فدوی ان سرور بعقبه امدند و با یکدیگر میگویند که تفحص کنید و هر کس را که پیش از ما بعقبه امده باشد بقتل در اورید تا خبر ما را بمحمّد نرساند و سبب توقف وی گردد و شب از عقبه نگذرد و تدبیر ما در هلاکت او باطل گردد حذیفه ان سخنان را از ایشان استماع نمود و حق تعالی او را از شرّ ایشان محفوظ داشته بود پس این منافقان متفرق شدند بعضی بالای کوه بر امدند و بعضی در دامن کوه بر یمین و شمال عقبه پنهان داشتند و بعضی از جاده بیرون رفتند و قصد قتل ان حضرت داشتند و صورت تدبیر خود را بخاطر نشان یکدیگر کردند انچه ایشان گفته بودند از دور و نزدیک حق تعالی ان را بحذیفه رسانید

و بر حقیقت حال ایشان مطلع گشت و چون هر یک از منافقان در محل خود قرار گرفتند
ان سنک با حذیفه در سخن آمد و گفت برخیز و بنزدیک پیغمبر رو و انچه دیدی
و شنیدی باز گوی حذیفه گفت چگونه بحضرت توانم رفت و اگر یکی از ایشان
مرا درین صحرا به بیند بقتل خواهد اورد سنک باوی گفت اندیشه مکن انکس
که ترا درون سنک جای داد و از شر ایشان نگاه داشت ترا از دیده ایشان
نگاه خواهد داشت و بخدمت ان سرور خواهد رسانید حذیفه از اندرون سنک بیرون
امد و حق تعالی او را از دیده منافقان پنهان داشت و خود را بملازمت ان
سرور رسانید و انچه دیده و شنیده بود عرضه داشت حضرت فرمود ای حذیفه
تو ایشان را بروی ایشان دیدی و شناختی حذیفه گفت ایشان روی خود را
پوشانیده بودند اما من ایشان را بدیگر اثار و علامات دانسته ام و بایشان و
شناخته ام فلان و فلان اند و تا بیست و چهار نفر از منافقان بر شمرد حضرت فرمود
ای حذیفه اگر خدای تعالی پیغمبر خود را محافظت نماید هیچ مخلوق نتواند
که باو مضرتی رساند حق تعالی نبوت پیغمبر خود را اتمام خواهد داد و اگر چه مکروه
خاطر کافران باشد انگاه فرمود ای حذیفه تو و سلمان و عمار توکل بر حق تعالی
نمایید و با من رفیق باشید و چون ما بر عقبه بر ایم مردمان در عقب ما بر عقبه

برایند پس حضرت صلی الله علیه وآله بر ناقه خود سوار بود و حذیفه و سلمان یکی
زمام ناقه را بدست خود داشت و یکی دیگر در عقب ناقه را می راند و عمار بر یک جانب
آن حضرت اند و عساکر منصور آن حضرت با رفعت و شوکت در عقب آن حضرت
منبسط گشته بر عقبه صعود می نمودند آن گروه منافقان که در عقبه بودند بر بالای
راه سنگها را در دبّه ها نهاده از بالای کوه در برابر ناقه آن حضرت روان گردانیدند
تا پا و از حرکت آنها ناقه آن حضرت نفرت کند و بی علاجی نماید و حضرت را
در یکی از کوه های هایل اندازد و سبب هلاکت آن حضرت شود چون منافقان
آن دبّه ها از بالای راه روان ساختند و نزدیک ناقه آنحضرت رسید
آن دبّه ها بامر حق تعالی از بلندی بکوه های عمیق افتادند بنوعی که اصلا صدای
آن بناقه حضرت نرسید و ناقه در آن شب بسلامت از عقبه بگذشت آنگاه
حضرت صلی الله علیه واله با عمار گفت بر کوه برای و عصای خود را بر روی
اندازندگان بنشان و اشاره با آن جماعت منافقان کن پس عمار عصا را
بر روی ایشان افشاند مجموع منافقان از کوه افتادند بعضی را دست شکست
و بعضی پای و بعضی را پهلو و دردی عظیم بر ایشان متولی شد و در میان
مؤمنان خار و مفتضح شدند و چون کسر و جرح ایشان روی به بهتر آورد

اثار کسر وجرح بر بدن نامبارک ایشان بود تا زمانی که اکثر ایشان جان
بمالکان دوزخ دادند وازین جهة پیغمبر خدا صلی الله علیه واله در شان امیرالمومنین
علیه السلام وحذیفه فرمود که ایشان اعلم ناسند بمنافقان بدانجهة که در کنار
عقبه نشسته بود ومشاهده احوال ایشان کماهی نموده بود وچون ان حضرت بسعادت
معاودت بمدینه نمود حق تعالی کسوة ذل بان منافقان بوشانید ولباس خواری
وفضیحت را بان جماعت داد که قصد امیرالمومنین در راه مدینه کرده بودند
ورفعت وسرافرازی حضرت پیغمبر وامیرالمومنین را علیهما السلام بود و برا اعلا

در احتجاج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله

در روز غدیر بر ولایت امیرالمومنین واولاد معصومین ان حضرت صلوات الله علیهم
اجمعین شیخ مصنف رحمة الله میکوید خبر داد مرا سید عالم عابد ابو جعفر مهدی
بن ابی الحرب الحسینی رضی الله عنه که وی گفت خبر داد مرا ابو علی الحسن بن الشیخ
السعید ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنه که وی گفت خبر داد مرا شیخ سعید
ابو جعفر والدم قدس سره که وی گفت خبر دادند مرا جماعتی از ابی محمد هرون
بن موسی تلعکبری که وی گفت خبر داد ما را ابو علی محمد بن همام که وی گفت خبر داد
ما را علی سوری که وی گفت خبر داد ما را ابو محمد علوی از فرزندان افطس واو از بندگان

صالح بود وی گفت خبر داد ما را محمد بن موسی همدانی که وی گفت خبر داد ما را احمد
بن خالد طیالسی که وی گفت خبر داد ما را سیف بن عمیره وصالح بن عقبه که ایشان
خبر دادند از قیس بن سمعان واو خبر داد از علقمة بن محمد حضرمی واو از حضرت
امام همام ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام روایت کند که وی گفت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله از مدینه مشرفه به نیت حج بمکه معظمه توجه فرمود مدینه وجمیع احکام شرع
مطهر را بامت خود رسانیده بود مگر مناسک حج و بیان ولایت امیر المؤمنین و اولاد
معصومین آن حضرت پس جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد خدای عز وجل ترا
سلام میرساند و میفرماید که من هیچ پیغمبری را از دنیا بیرون نبردم مگر که دین
وی را بکمال رسانیدم و حجت خود را تمام گردانیدم و باقی مانده است از دین
تو دو فریضه که بر تو لازم است که بامت خود برسانی یکی فریضه حج و یکی فریضه ولایت
و خلافت بعد از تو پس بتحقیق که من هرگز زمین را از امام خالی نگردانیده ام و هرگز
خالی نخواهم گردانید پس خدای تعالی امر کرد ترا که مناسک حج را بامت
خود برسانی و حج گذاری و حج گذارند با تو هر کس که استطاعت حج گذاردن
داشته باشند از اهل حضر و بر و اعراب و غیر ایشان و تعلیم کنی ایشان را
مناسک حج ایشان همچنانکه تعلیم کرده ایشان را نماز و روزه و زکوة و وقف

گردانی بر ہر انچه نازل شده بر تو از حج و عمره و تعیین کنی از برای ایشان
امام و خلیفه ایشان را بعد از تو پس منادی پیغمبر صلی الله علیه واله در مدینه ندا کرد
که ای مردمان بدانید و اگاه باشید که حضرت پیغمبر قصد حج گذاردن فرموده
و میخواهد که تعلیم کنند شما را مناسک حج همچنانکه تعلیم کرده است شما را سایر
شرایع دین شما و واقف گرداند شما را همچنانکه واقف گردانید شما را بر احکام
نماز و روزه و زکوه انگاه پیغمبر خدا از مدینه بیرون فرمود و عباس با وی بیرون
رفت و منتظر بودند که دیگران چه خواهند کرد و همه مردم موافقت کردند و با حضرت
حج گذاردند و عدد جماعتی که با انحضرت حج گذاردند هفتاد هزار رسید و گویند زیاده
بران بود موافق اصحاب موسی علیه السّلام که هفتاد هزار بودند که موسی بیعت
از ایشان از برای هرون گرفت و ایشان بیعت و عهد شکستند و پیروی
سامری اختیار کردند و گوساله پرست شدند همچنین حضرت رسالت پناه بیعت
را از برای امیر المؤمنین علی بامامت و خلافت بر عدد اصحاب موسی علیه السّلام
گرفت و ایشان نیز بیعت شکستند و گوساله پرست شدند انچنان که قوم موسی
کردند بی تفاوتی و متصل گردانید تلبیه حج را از مدینه تا بمکه و چون بموقف رسید
جبرئیل علیه السّلام نازل شد و گفت ای محمّد بتحقیق که خدای عزوجل ترا سلام میرساند

عدد ه

ومیکوید بدان واکاه باش که اجل موعود تو نزدیک شده ومدت
حیات منقضی کشته واتمام واکمال دین بر تو لازم است پس عهدی که ترا
بامّت است بایشان رسان ووصیتی که ترا با ایشان هست بکوی در الخه نزد
توا ست از علوم انبیایی که پیش از تو بوده اند وسلاح وتابوت سکینه وبر الخه
نزد تواست از ایات انبیا تمام تسلیم وصی وخلیفه خود که حجّت بالغه منست بر همه
خلایق علی ابن ابی طالب رسان واو را بجای خود نصب کن وتجدید عهد ومیثاق
از برای ولایت ولیّ من ومولای هر مؤمن ومؤمنه علی ابن ابی طالب علیه السّلام
بکن تحقیق که من قبض روح هیچ پیغمبری از پیغمبران خود نکردم مکر بعد از انکه اکمال
دین خود کرده ام واتمام نعمت خود کرده ام بر ایشان بکرفتن عهد از برای ولایت
مولی خود ومعادات اعدا ایشان واین کمال دین وتوحید منست واتمام نعمت
منست بر خلق که ان اتباع ولیّ من وطاعت اوست واین بد انست که من
نمیکذارم زمین خود را خالی از قیمی که حجّت من باشد بر خلق پس امروز کامل کردانیدم
از برای شما دین شما را بولایت ولیّ خودم ومولای هر مؤمن ومؤمنه علی ابن
ابی طالب بندهٔ خودم ووصی پیغمبرم وخلیفهٔ او وحجّت بالغه است بر خلق من
مقرون است طاعة او بطاعت محمّد که پیغمبر منست ومقرونست طاعة

۹۲

او وطاعت پیغمبر من بطاعة من هر انکس که اطاعة کند او را اطاعت کرده است پیغمبر مرا و هر کس که اطاعت کند پیغمبر مرا اطاعت کرده است مرا و هر انکس که عصیان کند او را عصیان کرده پیغمبر مرا و انکس که عصیان کند پیغمبر مرا عصیان کرده مرا او را نشانه ساختم در میان خود و در میان خلق خود هر که شناخت حقوق او را مومن است و انکه انکار کرد حقوق وی را کافر است و انکس که شرک اورد در بیعت او مشرک است و هر کس که ملاقات کرد مرا بولایت او جزا او بهشت است و انکس که ملاقات کرد مرا بعداوة او جای وی دوزخ است ای محمد علی را قایم مقام خود کردان و فرا کیر از ایشان بیعت را و تجدید عهد و میثاق از برای وی بکن که من روح تو را قبض خواهیم کرد و ترا بنزدیک خود خواهم برد حضرت پیغمبر از اهل نفاق ترسان و از اصحاب شقاق هراسان بود که مبادا متفرق شوند و رجوع بجاهلیت کنند چه انحضرت را معلوم بود عداوة و کینه ایشان با امیر المومنین علیه السلام و بی صبری ایشان در حسد و نفاق و محتمل بود که مضرت ان حاسدان بحضرت رسالت پناه رسد پس التماس فرمود از جبرئیل علیه السلام که عصمت حضرت از شر مردمان استدعا نماید و منتظر اجابت ان بود و تاخیر دران باب واقع می شد تا زمانی که حضرت صلی الله علیه و اله بمسجد خیف رسید جبرئیل علیه السلام

امد و امر کرد که حضرت عهد امامت را از امت بجهة امیرالمومنین علیه السلام
طلب دارد و قایم مقام خود گرداند و در باب عصمت ان حضرت سخنی نفرمود و ازانجا
بمنزل کراع که منزلیست میان مکه و مدینه فرمود باز جبرئیل علیه السلام امد و امر کرد
حضرت را به تبلیغ امامت امیرالمومنین و دران منزل نیز از عصمت ساکت بود
پس حضرت فرمود ای جبرئیل من می ترسم که قوم من تکذیب کنند مرا و قبول
نکنند قول مرا در حق ابن عم من علی ابن ابی طالب و ازان منزل متوجه جحفه شد و چون
بغدیر خم رسید که تا جحفه مقدار سه میل است جبرئیل علیه السلام نازل گشت در وقتی
که پنج ساعت از روز گذشته بود و مبالغه بسیار در تبلیغ امر امامت فرمود و ایة
عصمت حق تعالی ان حضرت را از شر اعدا اورد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام
میرساند و میفرماید یا ایها الرسول ای پیغمبر بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی برسان
پیغام انچه فرستاده شد بتو از جانب پروردگار تو در حق علی ابن ابی طالب
وان لم تفعل فما بلغت رسالته و اگر نکنی انچه امر کرده شده بکردن ان همچنان باشد
که نرسانیده باشی هیچ چیز را که برسانیدن ان ماموری والله یعصمک من الناس
و خدای تعالی نگاه خواهد داشت ترا از شر دشمنان تو و دشمنان علی ابن
ابی طالب و چون ایه کریمه نازل شد خلایق بعضی بجحفه رسیده بودند و بعضی

هنوز ملحق نشده بودند و بعضی در خدمت ان سرور بود حکم نبوی برین نمط
صادر شد که اوایل لشکر که گذشته بودند و لحظه رسیده باز گردند و جماعتی که
نرسیده باشند ازان محل نگذرند و مجموع دران منزل توقف کنند تا انچه حکم شده
درحق امیر المومنین علیه السّلام بایشان رسانیده شود و ازجانب راست راه
متوجه مسجد غدیر شد باشارهٔ جبرئیل و امر فرمود که ندا کنند مردمان را باجتماع
دران مکان و چون حضرت بغدیر رسید سلمان را امر فرمود که بعضی احمال
و اثقال راجمع اورد و محلی مرتفع بر هیئت منبر ترتیب دهد و چون بترتیب ان
اشتغال نمود حضرت صلی الله علیه واله بران بلندی برامد و همه خلایق بران
حضرت ناظر بودند و خطبهٔ درکمال بلاغت برخواند که ترجمه ان طولی دارد و
بعد ازان فرمود بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
فی حق علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ای مردمان
من تقصیر نکردم در رسانیدن انچه حق تعالی بمن فرستاد و من ازبرای شما بیان
کنم سبب نزول این ایه را بتحقیق که جبرئیل سه نوبت برمن نازل شد و سلام
حق تعالی رسانید و امر کرد مرا انکه درین مشهد استادگی نمایم و خلایق را از اسود
و ابیض و اهل حضر و بر اعلام نمایم که علی ابن ابی طالب برادر و وصی و خلیفه

من است و امام خلایق است بعد از من و منزلت وی نسبت با من همچو منزلت
هرون است نسبت با موسی الا انست که هیچ پیغمبری بعد از من نخواهد بود و او ولیّ
شماست بعد از خدا و رسول خدا و حق تعالی ایتی درین باب از کتاب خود و ستا
وان ایت هدایت رایت انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون است و علی ابن ابی طالب بود که بر پای
داشت نماز را و بداد زکوة را او و در رکوع بود و من از جبرئیل علیه السلام درخواستم
تا طلب عفو از برای من در تبلیغ این احکام بخلایق بنماید چه میدانم که متقیان
اندک و منافقان بسیار اند و با دین اسلام در مقام سخریه و استهزا اند
و حق تعالی از ایشان خبر داده میفرماید یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
یعنی میگویند بان انچه در دل ایشان نیست و مضرّت و اذیّت ایشان بسیار
بمن رسیده و میرسد تا غایتی که مرا اذن میخوانند یعنی همگی گوش است تعرّض
بانکه مرا همگی اقبال به سخنان علی ابن ابی طالب است و حق تعالی درین باب
ایه کریمه ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن یعنی و بعضی از منافقان
انکسان اند که اذیت میرسانند پیغمبر را و میگویند که او همگی گوش است
قل اذن خیر لکم بگوی که او یعنی محمد همگی گوش از برای بهترین شماست که

ان علی ابن ابی طالب است واکر خواهید که نامهای ایشان را از برای شما
بکویم هر اینه چنان کنم واکر خواهید اشارة باعیان ایشان کنم ان هم بکنم
ومن استغفار کردم که تکلیف رسانیدن این احکام بر من نباشد اما حق تعالی
از من راضی نمیشود مکر به تبلیغ ایتی که بر من نازل کشته وایه کریمه را برخواند
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس پس بدانید ای کروه مردمان انکه حق تعالی نصب کرده
علی ابن ابی طالب را از برای شما امام مفترض الطاعة وولی واجب الاطاعة بر مهاجر
وانصار و تابعان ایشان بطریق احسان و بر بادی وحاضر و بر عجمی وعربی
و بر حر و مملوک و بر صغیر وکبیر و بر ابیض واسود مضا است حکم او و نافذ است
امر او و ملعون است انکه مخالفت کند امر وی را و عنایت و رحمت حق تعالی
باکسی است که فرمان برداری کند امر وی را و امرزش خدای تعالی
کسی راست که شنونده و باورکننده سخنان وی باشد و فرمان برداری امر وی
کند ای کروه مردمان این اخر مقامی است که از برای نصیحت شما استاده ام
و شما مرا دیکر باره درین مقام نخواهید دید پس بشنوید و فرمان برید و منقاد امر
پروردکار خود باشید پس بتحقیق که حق تعالی مولی و معبود شما است وبعد از ان

ولی وقایم او محمد است که پیغمبر شماست و بعد از من که محمدم علی ابن ابی طالب
امام و ولی شماست بامر پروردگار شما و بعد از او امامت و ولایت در ذریت
من خواهد بود از اولاد او تا روزی که ملاقات کنید خدا و رسول خدا را
هیچ حلالی نیست مگر آنچه حلال کرده و هیچ حرامی نیست مگر آنچه خدای تعالی
حرام کرده مرا حلال و حرام خود شناسا گردانید و بشما رسانیدم آنچه مرا تعلیم
کرده بود و بعد از من هدایت احکام دین و شریعت بعلی ابن ابی طالب مفوض
است و ذریت من از اولاد او و بعد از او ای گروه مردمان هیچ علمی نیست مگر
که حق تعالی مرا بان آگاهی کرامت فرموده و هیچ علمی مرا بان آگاهی نداده‌اند
مگر که من آنرا بعلی ابن ابی طالب در آموختم و او امام مبین است ای گروه مردمان
گمراه مشوید در امر علی ابن ابی طالب و نفرت مکنید از او و سر باز زنید از ولایة
او چه اوست که هدایت میکند بحق و عمل میکند بحق و منع از باطل می نماید و
از ملامت کنندگان اندیشه ندارد و او اول کسی است که ایمان بخدا و
رسول خدا آورده و او نفس خود را فدای رسول خدا و او با رسول خدا بود
در ایمان و طاعت و هیچ احدی با رسول خدا در ایمان و طاعت نبود مگر
علی ابن ابی طالب ای گروه مردمان تفضیل کنید علی ابن ابی طالب را بر همه مخلوقات

خدای تعالی

بلند کرم

ای گروه مردمان علی ابن ابی طالب امامی است که نصب کردهٔ حق تعالی است
هرگز قبول نخواهد کرد توبه کسی را که منکر ولایت او باشد و هرگز نخواهد آمرزید
کسی را که مخالفت وی کند و او را امام خود نداند و چنین کسی معذب خواهد
بود بعذاب دایم پس حذر کنید انکه مخالفت باشید امر ویرا و درایید در آتشی
که اتش افروزان مردمان باشند و سنگها که بتان ایشان اند که اماده
شده است ان اتشها از برای کافران ای گروه مردمان بخدا سوگند که من
سید اولین و آخرین و خاتم انبیا و مرسلین ام و حجت خدا بر اهل سموات
و ارضین ام هر کس که شک کند درین کافر بکفر جاهلیه است و هر کسی که شک
درین قول میکند پس شک اورده در همه احکام دین و ملت ای گروه مردمان
حق تعالی منت نهاده بر من بفضل علی ابن ابی طالب بر همه خلایق و احسانیست
که با من فرموده و شکر این نعمت در دهر دهور و ابد اباد میسر نیست ای گروه
مردمان علی ابن ابی طالب را افضلتر از همه مخلوقات دانید چه او بعد از من فاضلتر
از همه مکونات است حق تعالی بهر که ما رزق بخلایق میفرستند و سبب
بقاء ایشان میشود در لعنت خداست و بغضب او گرفتار است انکس که این
سخن را در مقام رد و انکار است بدانید و اگاه باشید که جبرئیل علیه السلام

مرا خبر داده است باین سخن و میگوید هر کس دشمنی کند علی ابن ابی طالب را
و دوست ندارد وی را پس بر و لعنت و غضب خداست پس باید که نظر کند هر کسی
تا چه عمل از برای فردای خود میکند و پرهیزد از آنکه مخالفت کند حق تعالی را
و نزل کند بعد از آنکه قدم را در امری ثابت گردانیده باشد و خدای تعالی
بآنچه شما خواهید کرد خبیر و آگاه است ای گروه مردمان بتحقیق که علی ابن ابی طالب
جنب الله است که در آیه کریمه یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله که ضاجهان حسرة
در آخرت خواهند گفت وا حسرتا بر تقصیر ما از جانب خدای تعالی این قول
جماعتی است که مقصر در حقوق امیر المومنین و ائمه معصومین علیهم السلام بوده
باشند در دنیا ای گروه مردمان تدبر کنید در قرآن و تفکر کنید در آیات وی و نظر
کنید در محکمات آن و پی روی میکنند متشابهات آن را پس بخدا سوگند هرگز
بیان نخواهد کرد او امر و زواجر آن را و تفسیر آن را بر شما روشن نخواهد
گردانید مگر کسی که درین بلندی که با من است دوست وی در دست من است
و اوست معلم شما بتحقیق که علی ابن ابی طالب و اولاد طیبین او ثقل اصغر اند
و قرآن ثقل اکبر و ثقل چیزی باشد که شخص آن را در منزل بگذارد و سفر
کند یعنی من که سفر میکنم بآخرت در منزل دنیا دو چیز میگذارم یکی علی ابن ابی طالب

سپدا؟

است ؟

وفرزندان معصومین او را و یکی قران مجید با یکدیگر موافق خواهند بود و جدایی
درمیانه ایشان بدید نخواهد امد تا زمانی که بر حوض من در ایند ایشان امینان
خدا اند در خلق او و حکماء خدا اند در زمین او بدانید و اگاه باشید که من
واضح و روشن گردانیده ام ان را بدانید و اگاه باشید که من رسانیدم
پیغام خدای را بشما بدانید و اگاه باشید که من شنوانیده ام ان را بدانید
واگاه باشید که من واضح و روشن گردانیدم ان را بدانید و اگاه باشید
که انچه گفتم حق تعالی فرموده و من گفته حق تعالی بشما میرسانم بدانید که نیست
امیر شما بغیر برادر من و غیر او را لیاقت امارت نداده اند ای گروه مردمان علی
ابن ابی طالب برادر من و وصی من و نگاه دارنده علم من و خلیفه من بر امت منست
و مفسر کتاب حق تعالی و داعی خلایق بقران است و عمل کننده بانچه رضای
قران دران باشد و محاربه کننده با اعداء دین و امر کننده مطیعان و نهی کنند
عاصیان و امیر مومنان و امام راه نماینده و کشنده ناکثین یعنی عهد
شکستگان که ان طلحه و زبیر و نظایر اینها باشند و قاسطین یعنی جابرین که ان
معاویه و عمرو ابن العاص و اشباه ایشان اند و مارقین که ان خوارج و مانند ایشان
اند بامر خدا و من میگویم که تغییر پذیر نیست این سخن که از حق تعالی بشما میرسانم

بس میکویم بارخدایا دوست دار انکس راکه دوست دارد علی ابن ابی طالب را
ودشمن دار انکس راکه دشمن دارد او را ولعنت کن انکس راکه انکار امامت
وی کند وتقصیر وغضب باش بر کسی که در مقام فرمان برداری او نباشد
بارخدایا تو فرستادی بر من امامت ولی خود را وامر کردی مرا بانکه برسانم
بمردمان انچه کامل گردانیدی بان دین مردمان را وبان تمام گردانیدی نعمت
خود را بر مردمان وراضی شدی انکه اسلام دین وملت ایشان باشد وفرموده
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهر که طلب کند که غیر دین اسلام
دین او باشد هرگز قبول نخواهد بود از وی وهو فی الاخرة من الخاسرین واو در
اخرت از زیان کاران است بارخدایا ترا گواه میکردانم بر انکه رسانیدم باین
پیغام ترا ای گروه مردمان حق تعالی کامل گردانید دین شما را بامامت علی ابن
ابی طالب پس کسانی که متابعت نکنید امامت او را وامامت فرزندان
او را تا روز قیامت فاولئک حبطت اعمالهم پس این گروه باطل شده است
عمل ایشان وفی النار هم خالدون ودر دوزخ ایشان همیشه خواهند بود ای گروه
مردمان این علی ابن ابی طالب مددکارترین شماست از برای من وبهترین
شماست در رعایت حق من ونزدیکترین وعزیزترین شماست بمن خدای تعالی

از وی خشنود و من از وی خشنودم هیچ ایتی در خشنودی نیامد مگر که علی ابن ابی
طالب دران بود و خطاب نکرد حق تعالی یا ایها الذین امنوا مگر که ابتدا بعلی ابن
ابی طالب بود و نازل نشد هیچ ایت مدحی مگر انکه علی ابن ابی طالب دران بود
و گواهی نداد خدای تعالی کسی را بدخول جنت در هل اتی علی الانسان مگر علی
ابن ابی طالب را ای معاشر ناس بدانید که علی ابن ابی طالب نصرة کننده دین
شماست و جدال کننده با مردمان از برای رسول خدا و او تقی و نقی و هادی
و مهدی شماست پیغمبر شما بهتر پیغمبران و وصی شما بهترین اوصیاست و فرزندان
او بهترین اوصیا اند ای معاشر ناس ذریه هر پیغمبری از صلب وی است
و ذریه من از صلب علی ابن ابی طالب است ای معاشر مردمان بتحقیق که ابلیس
بیرون کرد ادم را از بهشت بواسطه حسد پس حسد مبرید بر علی ابن ابی طالب
تا باطل نشود عمل شما و نلغزد قدم شما از جاده حق ادم بسبب یک گناه از بهشت
بروی زمین امد و او برگزیده حق تعالی بود پس حال شما چون باشد و حال انکه
شما اید در میان شما اعدای خداست بدانید و اگاه باشید که دشمن نمیدارد
علی ابن ابی طالب را مگر کسی که از سعادت محروم باشد و دوست نمیدارد
علی ابن ابی طالب را مگر کسی که با تقوی و پرهیزگاری باشد و ایمان نمی ا[ور]د

بولایت علی ابن ابی طالب مگر کسی که مومن مخلص باشد وبخدا سوگند که سورهٔ والعصر
در شان علی ابن ابی طالب وسورهٔ والعصر را برخواند بسم الله الرحمن الرحیم والعصر نزول شده
یعنی بحق ان پسین سوگند که افتاب را از برای نماز علی ابن ابی طالب باز
اورده اند یا بحق ان عصر که زمان ولایت علی ابن ابی طالب است سوگند
ان الانسان لفی خسر بتحقیق که همه ادمیان در زیان کاری اند الا الذین امنوا
وعملوا الصالحات مگر انکسان که ایمان اورده باشند بولایت وامامت علی ابن
ابی طالب وعمل صالح کرده باشند وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر وبا یکدیگر وصیت
کنند در محافظت حق که ان ایمان بولایت وامامت علی ابن ابی طالب وفرزندان
اوست وبا یکدیگر وصیت کنند بصبر بر اذیتی که از دشمنان علی ابن ابی طالب
بدوستان او رسد ای معاشر مردمان بتحقیق که من گواه گردانیدم خدای تعالی را
وبشما رسانیدم پیغامهای خدا را ونیست بر پیغمبر مگر انکه برساند انچه برسانیدن
ان مامور است ای گروه مردمان بپرهیزید از خدای تعالی حق پرهیزکاری
وباید که نمیرید مگر در حالتی که ایمان اورده باشید ومطیع ومنقاد باشید مر
ان چیز زیرا که ایمان باو باید اورد وطاعت وانقیاد ان بجای اورید ای گروه
مردمان ایمان اورید بخدای تعالی وایمان اورید برسول خدا وایمان اورید

بنوری که فرستاده شده است با او ای گروه مردمان بدانید که اول نور
حق تعالی است و بعد از ان نور نبوت است که در من ظهور کرده و بعد از من
نور ولایت است که با علی ابن ابی طالب خواهد بود و از و اشتعال بفرزندان
او خواهد نمود تا صاحب الامر صلوات الله علیهم حق تعالی ما را حجت گردانیده
بر مقصران و معاندان و مخالفان و ظالمان از همه عالمیان ای گروه مردمان
من انذار میکنم و بیم میدهم شما را با نکه من پیغمبرم پیش از من پیغمبران
پس اگر بمیرم یا کشته شوم باز خواهید گشت بکفر و ضلالت خود باز گردد بر گز
مضرتی از ان بخدا نخواهد رسید و زود باشد که خدای تعالی جزاء خیر
دهد شاکران را بدانید و اگاه باشید که علی ابن ابی طالب موصوف بصبر
و شکر است و بعد از وی دو پسر من که از صلب ویند موصوف بصبر و شکر اند
ای گروه مردمان منت بر خدای تعالی منهید با سلام خود پس غضب کند
خدای تعالی بر شما و برساند بشما عذابی از پیش خود بتحقیق که حق تعالی
را نگاه دارنده است تا اگر کسی پی رای کند او را بسزا و جزای خود برساند
ای گروه مردمان زود باشد که بعد از من امامان باشند که مردمان را
را باتش دوزخ خوانند و در روز قیامت کسی ایشان را مدد و یاری نکند ای

و انکس که بکفر و ضلالت خود

ناسخ این امه

معاشر ضلال واتباع وانصار ایشان در درک اسفل دوزخ خواهند بود و بد اجای
منکران که ان درک اسفل است بدانید واگاه باشید که ایشان از اصحاب صحیفه
اند پس باید که نظر کند یکی از شما در صحیفه خود پس ام صحیفه مشکل شد بر مردمان
مگر اندکی از ایشان ای گروه مردمان من میگذارم امامت را در پیش علی ابن
ابی طالب و میراث میدهم ان را بعد از خود و بتحقیق که رسانیدم بشما انچه
مامور بودم برسانیدن آن و حجت است بر هر حاضر و غایب و بر هر احدی از انان
که حاضر اند و از انان که متولد نشده اند پس باید که برساند حاضر غایب را
و پدر فرزند خود را تا روز قیامت زود باشد که بگردانید شما امامت را ملک
و سلطنت و استیلا بدانید و اگاه باشید که لعنت خدای تعالی بر کسی است
که غصب کند حق علی ابن ابی طالب و فرزندان او را و نزد این حال حق تعالی
فرماید سنفرغ لکم ایها الثقلان یعنی زود باشد که فارغ شویم از برای عذاب شما
یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران
از هر انچه بازمیدارد و مارا از عذاب شما
فرستاده میشود بر شما زبانه خالص از اتش و مس گداخته که بر سر شما ریخته شود
پس شما سر باز نتوانید زدن از ان ای گروه مردمان بتحقیق که حق سبحانه
و تعالی نخواهد گذاشت شمارا بر حالی که شما بر انید و امتیاز خواهد داد و نیک

وبد را و سزاوار نیست که اطلاع دهد خدای تعالی شما را بر غیب ای گروه مردمان
هیچ قریه نیست مگر که خدای تعالی هلاک کننده اوست بسبب تکذیب ایشان
قول پیغمبر خود را و همچنین هلاک میگرداند ان قریه را که ظالم باشند اهل ان قریه
چنانچه در وحی الهی مذکور است و این علی ابن ابی طالب امام و ولی شماست و خدای
تعالی بر مخالفت شما او را وعید فرموده و بر ایمان و طاعت شما وی را وعده
رحمت و عنایت کرده ای گروه مردمان بتحقیق که گمراه شدند پیش از شما اکثر اولیان
و هر اینه هلاک گردانید اولیان را و هلاک خواهد گردانید آخریان را ای
معاشر مردمان بتحقیق که خدای تعالی مرا امر و نهی فرموده و من امر کردم بان
علی ابن ابی طالب را و نهی کردم و او عالم بامر و نهی پروردگار من است پس
بشنوید امر و نهی وی را تا از عذاب خدا سالم باشید و صبر کنید بر مراد او و
و راه راست که راه متابعت اوست قدوه خود دانید و بدانید که من ان صراط مستقیم
که امر کرده است خدای تعالی بر متابعت ان و بعد از من علی ابن ابی طالب
صراط مستقیم است و بعد از و فرزندان او بند از صلب او ائمه یهدون بالحق
و به یعدلون یعنی ائمه اند که راه می نمایند بحق و بحق عدالت میکنند بعد از ان
سوره فاتحه را تا اخر بر خواند و فرمود در من نازل است و در ایشان همه را فرا رسید

ومخصوص ایشان است الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ایشان
اند دوستان خدای تعالی هیچ ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوه نا
می باشند الا ان حزب الله هم الغالبون بدانید واگاه باشید که گروهی که از برای
خدا باشند ایشان غالب اند بدانید واگاه باشید که دشمنان علی ایشان
اهل شقاق و عدو انند و برادران شیاطین اند انکسان که در حق ایشان
است یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا یعنی میرسانند بعضی ایشان بعضی دیگرا
سخنان روی اندود ازان جهت که مغرور اند بدانید واگاه باشید که دوستان
ایشان مؤمنان اند که حق تعالی در حق ایشان میفرماید لا تجد قوما یؤمنون
بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله یعنی و نمی یابی تو قومی را که ایمان اورده
باشند بخدای تعالی و بروز اخر که دوست دارند کسی را که مخالفت خدا و رسول
خدا کنند بدانید واگاه باشید که دوستان ایشان انکسان اند که از برای ایشانست
امن وایشانند راه یافتگان و بدانید که دوستان ایمه دین انکسانند که در بهشت
در آیند در حالی که جاودان در بهشت باشند بدانید که دوستان ایشان انکسانند
که حق تعالی در وصف ایشان میفرماید الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن
وهم مهتدون یعنی انکسان که ایمان اورده اند و نپوشانیده اند ایمان خودرا

بظلم در حق ایمه دین این کسانند که از برای ایشان است امن و ایشانند راه
یافتگان و بدانید که دوستان ایمه دین الکسان اند که چون در بهشت
در می ایند ملایک با ایشان میگویند که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی
سلام خدای بر شماست خوشحال شما پس در ایید در بهشت در حالی که جاودان
در بهشت باشید بدانید که دوستان ایمه هدی الکسان اند که در حق ایشان
است کلما دخلت امة لعنت اختها یعنی هرگاه که در ایند در دوزخ گروهی لعنت کنند
ایشان را نظایر و اشباه ایشان و در حق ایشان است کلما القی فیها فوج
سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر یعنی هرگاه که انداخته شود در دوزخ گروهی سوال کنند خازنان
دوزخ ایا نیامد شما را بیم کننده و دوستان ایمه دین در حق ایشان است
ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة یعنی محقق که الکسان که می ترسند
پروردگار خود را در غیب مر ایشان راست آمرزش و ثواب بزرگ ای گروه
مردمان هرگز بهشت و دوزخ برابر نخواهد بود و دشمنان ما را خدای تعالی
مذمت فرمود و لعنت کرد و جای ایشان دوزخ مقرر گردانید و دوستان
ما را مدح کرد و بدوستی فرا گرفت و جای ایشان را بهشت گردانید ای
گروه مردمان بدانید که من منذر و بیم کننده ام و علی ابن ابی طالب هادی

و راه نماینده است ای گروه مردمان من پیغمبرم و علی ابن ابی طالب وصی است
بدانید که خاتم ائمه از ماست که آن صاحب الامر باشد صلوات الله علیه و بدانید
که وی منتقم از ظالمان است و بدانید که وی فتح کننده حصارهاست و خراب
کننده قلعهاست و بدانید که او کشنده قبایل اهل شرک است و بدانید که
او خواهنده هر خونی است که ریخته شده باشد از دوستان او و بدانید
که او نصرت دهنده دین خداست و بدانید که وی خواننده هر خداوند فضیلت است
بفضل او و خواهنده هر خداوند جهل است بجهل او و بدانید که او وارث
دین و محیط هر علم است و بدانید که بشارت داده اند بوجود او هر آنکس که از
پیش او بوده اند و بدانید که او حجت باقی است و هیچ حجتی نیست بعد از او و
هیچ حقی نیست مگر که با اوست و هیچ نوری نیست مگر که با اوست و بدانید
که او ولی خداست در زمین او و حکم خداست در خلق او و امین خداست در نهان
و آشکارا ای گروه مردمان بیان کردم و در حیطه فهم شما در آوردم آنچه بان
مامور بوده ام و این علی ابن ابی طالب تعلیم و تفهیم شما خواهد کرد بعد از من و بدانید
که من بیعت کردم با خدا و علی ابن ابی طالب بیعت کرد با من و من طلب میکنم بیعت
شما را از برای علی ابن ابی طالب فمن نکث فانما ینکث علی نفسه پس هر کس بشکند

حاشیه: جای والا

بیعت راکه با علی ابن ابی طالب کرده بس بتحقیق که وبال ان بنفس انکس بازمیکردد
ای کروه مردمان بتحقیق که حج وعمره از شعایر خدای تعالی است بس حج
کذارید که بهر خانه واده که حج کذارند غنا وتوانکری یابند وآنان که تخلف نمایند
فقیر ومحتاج شوند ای کروه مومنان حاضر نشود در مواقف حج هیچ مومنی
مکر که بیامرزد خدای تعالی کناهان سابق اورا تا آن زمان که حج میکذارد ای
کروه مردمان برپای دارید نماز را وبدهید زکوة را بنحوی که امر کرده است
خدای تعالی شمارا واکر زمان بسیار بر شما کذرد وتقصیر کنید شما یا فراموش
کنید بس علی ابن ابی طالب ولی شما وبیان کننده احکام دین شماست خدای
تعالی نصب کرده است اورا بعد از من بامامت وهدایت شما وانکسان
که آفریده خواهند شد از من وعلی ابن ابی طالب هدایت خواهد کرد شمارا
از هرچه سوال میکنید از ایشان وبیان خواهند کرد از برای شما چیزی را
که ندانید وبدانید که حلال وحرام بیش از آن است که در شمار آید چون
امر کنم شمارا بحلال ونهی کنم شمارا از حرام در مقام واحد بس امر کرد مرا خدای
تعالی که بیعت ومیثاق از شما بکیرم در قبول آنچه بر من نازل شده در ولایت علی
ابن ابی طالب که امیر المومنین است واینکه بعد از اوست که از من واز وی

خواهند بود و تا قیام قیامت حاکم بر حق ایشانند ای گروه مردمان حلال
که دلالت کردم شما را بر آن و هر حرامی که نهی کردم شما را از آن هرگز رجوع
از آن نخواهم کرد و تبدیل احکام آن نخواهد بود پس یاد آورید و حفظ
کنید و وصیت کنید با یکدیگر و تغییر و تبدیل بآن راه مدهید و بدانید
که من تجدید قول با شما میکنم بانکه برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و
امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر و بدانید که عمده در امر معروف آن است
که برسانید قول مرا بانکس که حاضر این مشهد نیست و امر کنید او را بقبول
آن و نهی کنید او را از مخالفت آن که امر خدای تعالی و امر منست و امر کننده
بمعروف و ناهی از منکر نیست مگر امام زمان ای گروه مردمان بتحقیق که قرآن
مجید می شناساند شما را آنکه ایمه بعد از من او و فرزندان اوست و من شناسانیدم
شما را آنکه ایمه بعد از من و بعد از وی است آنجا که حق تعالی فرموده کلمة باقیة
فی عقبه و گفتم هرگز گمراه نشوید اگر چنگ زنید بایشان ای گروه مردمان پرهیز
کاری کنید و بر حذر باشید از ساعت قیامت چنانکه حق تعالی فرموده
ان زلزلة الساعة شیء عظیم بتحقیق که حرکت و لرزیدن زمین در روز قیامت
چیزی بزرگ است و یاد کنید وقت مردن و حساب و میزان و زمان

محاسبه را در حضور خداوند جهان و یاد کنید ثواب و عقاب را که هر کس که
نیکوئی کرده باشد ثواب یابد و هر که بدی کرده باشد از بهشت بی نصیب گردد
ای گروه مردمان شما بیشتر از آنید که دست خود را بدست من رسانید
و بیعت بر امامت علی ابن ابی طالب و اولاد او کنید و من مامورم از جانب
خدای تعالی انکه فرا گیرم از زبانهای شما اقرار بر آنچه در حق علی ابن ابی طالب
بشما رسانیدم از امارت مؤمنان و آنکس که می آیند از پس او از امامان که
فرزندان من و فرزندان او یند پس بگوئید همه شما که ما شنیدیم و فرمان
برداری میکنیم و بآن رضا دادیم و منقاد گشتیم آن چیزی را که بما رسانیدی
از پروردگار ما و پروردگار تو در حق علی ابن ابی طالب و ائمه حق از فرزندان
او و بیعت میکنیم ما بر آنچه گفتیم بدلهای خود و بزبانهای خود و بدین عزیمت خواهیم
بود تا زنده باشیم و باین اعتقاد مبعوث خواهیم شد در قیامت تغیر نیابد
و تبدل نه پذیرد و شک نیاوریم و ارتیاب نکنیم و ازین عهد باز نگردیم و
میثاق نشکنیم و عهد خود را بخدای تعالی و پیغمبر او و با امیر المؤمنین و بفرزندان
او که ائمه دین اند از صلب او بعد از حسن و حسین که دانسته ایم منزلت ایشان
را نزد پروردگار تو و بدانید که من رسانیدم بشما پیغام خدای تعالی

درحقوق علی ابن ابی طالب و ایمه دین از فرزندان او ای گروه مردمان بدانید که خدای تعالی عالم السر والخفیات است شنواست لسخن هر کس و داناست بانچه درضمیر هر کس است پس هر که راه حق یافت فایدهٔ ان بنفس وی عاید است و هر که گمراه شد مضرت گمراهی باو بازمیگردد و هر که بیعت کند بر انچه شنید و دانست درحق علی ابن ابی طالب پس بحقیق که بیعت با خدای تعالی کرده است یدالله فوق ایدیهم دست خدای تعالی بر بالای دستهای ایشان است ای معاشر مردمان بپرهیزید از خدای تعالی و بیعت کنید با علی ابن ابی طالب با مارهٔ مؤمنان و انکه حسن و حسین و ایمهٔ که بعد از ایشانند کلمهٔ باقیه اند درعقب او هلاک میکند خدای تعالی الکسی راکه غدر میکند وعنایت وشفقت میکند الکسی راکه وفا بعهد میکند فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما یعنی هرانکه بشکند عهد را پس نیست ان شکست مگر بر نفس او و هر که وفا کند بانچه عهد کرده است بران با خدای تعالی پس زود باشد که بدهد اورا خدای تعالی اجری عظیم ای معاشر ناس بگویید انچه گفتم با شما و منقاد شوید علی ابن ابی طالب را با مارهٔ مؤمنان و بگویید سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر یعنی شنیدیم

وفرمان برداری کردیم امرزش از تست ای پروردگار ما و بسوی تست
بازگشت و بگویید الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
یعنی ستایش خدای را که هدایت کرد ما را بامامت امیر المومنین و فرزندان
او و نبودیم ما که راه یابیم بامامت ایشان اگر نه راه نمودی ما را خدای تع
ای معاشر ناس بدانید که فضل علی ابن ابی طالب پیش ازان است که
در شمار اید و در مواضع متعدده از قران فضل او مذکور است پس هر که بدان
وخبر یابد ازان فضایل باید که اذعان و تصدیق نماید بان ای معاشر
ناس هر انکه فرمان برداری کند خدای تعالی را و رسول خدا را و علی ابن ابی
طالب را و ایمه که از صلب اوست پس محقق که سعادت یافت سعادتی
روشن ای معاشر ناس انکسان که سابق باشند بمتابعه علی ابن ابی طالب
وایمه معصومین از فرزندان او و به انقیاد امیر المومنین و فرزندان او
ایشان فایز اند ببهشت و نعیم او ای معاشر ناس مگویید سخنی را که خدای تعالی
بان راضی نباشد و بدانید که اگر کافر شوید شما و هر که در روی زمین است همه
ایشان هرگز مضرت نخواهد رسانید ان بخدای تعالی بوجهی از وجوه بار خدایا
بیامرز مومنان را و هلاکت رسان کافران را و ستایش خداوندی

راکه پروردکار عالمیان است پس فریاد برآوردند جماعة حاضران وکفتند
بلی شنیدیم وفرمان برداری کردیم حکم خدا ورسول خدارا وبدل وزبان
موافقت نمودیم واول کسی که اظهار موافقت نمود ومصافحت با رسول خدا کرد
درین باب ابابکر بن ابی قحافه وعمر بن خطاب وعثمان بن عفان وطلحه وزبیر
لعنهم الله وسخط علیهم بود ودیکر مهاجران وانصار ودیکر مردمان برحسب مراتب
واختلاف طبقات ایشان تا هنکامی که نماز شام وخفتن رسید وایشان با آن
اشتغال نموداند وهر کاه وهر کاه که قومی بیعت میکرداند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله میفرمود ستایش خداوندی راکه مارا بهترین عالمیان کردانید
مرویست از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السّلام که چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله ازان تبلیغ فارغ شد مردی را دید نهٔ کمال وجاهت خوشبوی
حمیده خوی که میکفت بخدا سوکند که هرکز ندیدم روزی بدین خوبی این روز چه
مبالغات وتاکیدات در بیعت پسر عم خود فرمودی واین معنی است که نکند
وی را مکر کسی که کافر باشد بخدا ورسول خدا وای بر کسی که چنین معنی را
بشکند عمر لعنه الله چون این سخن بشنید متوجه شد بجانب وی ومتعجب
بود در هیئت وسیمای او وبا پیغمبر صلی الله علیه واله کفت ایا شنیدید که آن

حکم ؟

مردچه گفت چنین گفت وچنین گفت پس حضرت صلی الله علیه واله فرمود ای
عمر هیچ دانستی این مردچه کس است عمر لعنة الله علیه گفت وی را نمیشناسم
حضرت صلی الله علیه واله فرمود که این روح الامین جبرئیل علیه السلام است مبادا که
تو این عهد بشکنی خدا ورسول وملایکه وی ومؤمنان از تو بیزار باشند

در ذکر تعیین ایمه طاهرین بعد از حضرت

پیغمبر صلی الله علیه واله واحتجاج حق تعالی بر علو مکان ومنزلت ایشان
بر کافه خلق روایت میکند ابو بصیر از امام بحق ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام
که فرمود روزی پدرم محمد بن علی باقر علیه السلام با جابر بن عبد الله انصاری
گفت که مرا با تو حاجتی است هرگاه که ترا مجال ان باشد از تو سوال خواهم کرد
جابر فرمود که ای پسر رسول خدا هرگاه که اراده فرمایی بجواب ان اشتغال مینمایم
پس امام علیه السلام با جابر گفت ای جابر خبر ده مرا از لوحی که دیدی ان را بدست
مادرم فاطمه زهرا علیها السلام وانچه خبر داد ترا مادرم ع که دران لوح مکتوب است
جابر رضی الله عنه گفت گواهی میدهم بنزد حق تعالی انکه درامدم من روزی
بنزد مادر تو فاطمه ع در زمان حیوة پیغمبر صلی الله علیه واله ومن از برای تهنیت
ولادت حسین علیه الصلوة والسلام بمنزل ان حضرت رفته بودم دیدم در دست

ان حضرت لوحی سبز پس گمان بردم که زبرجد است و دیدم که بر روی نوشته
بود ار سفیدی که مشابه نور افتاب است با وی گفتم ای مادر و پدرم فدای تو باد ای
دختر رسول خدا این چه لوح است حضرت زهرا ع فرمود این لوحی است
که خدای تعالی به پیغمبر خود فرستاده و در وی نام پدرم و شوهرم و دو پسرم
حسن و حسین و نامهای فرزندان ایشان که اوصیا خواهند بود و ائمه هدی
بعد از ایشان نوشته است و پدرم ان لوح را بمن عطا فرمود تا مرا بان
خرم و شادان گرداند انگاه حضرت فاطمه علیها السلام ان لوح را بمن داد
و من خواندم و نویسانیدم از ان پس پدرم علیه السلام گفت ای جابر هیچ میتوانید
بود که به بینم ان نوشته ترا جابر گفت بلی و با یکدیگر متوجه خانه جابر شدند و چون
بخانه جابر در امدند پدرم علیه السلام صحیفه با خود داشت که بر پوست اهو نوشته
بود اند و با جابر گفت تو کتاب خود را نگاه دار و در وی نظر کن تا بخوانم بر تو
انچه در صحیفه من است پس بخواند پدرم علیه السلام انچه در صحیفه او بود یک حرف
مخالفت در میان ایشان نبود جابر رضی الله عنه گفت گواهی میدهم بنزد خدای
تعالی که این لوح را برین وجه نوشته دیدم بسم الله الرحمن الرحیم بنام
خداوند بخشاینده مهربان ابتدا میکنم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لنبیه محمد و نوره

وسفیر وحجه ودلیله این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم از برای محمّد که
پیغمبر او ونور او وفرستاده وحجت ودلیل اوست نزل به الروح الامین
من عند رب العالمین آورده او را روح الامین یعنی جبرئیل از پیش پروردگار
عالمیان عظّم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی ولا تجحد آلائی تعظیم کن ای محمّد نامهای
مرا وشکر کن نعمتهای ظاهره مرا وانکار مکن نعمتهای باطنه مرا انی انا
الله لا اله الا انا پس بتحقیق که من خدای حقم که نیست هیچ خدای برحق مگر من
قاصم الجبارین ومذل الظالمین ودیان الدین شکننده جبارانم ومدوکننده
مظلومانم وطاعت فرماینده دینم لا اله الا انا هیچ خدای برحق نیست مگر من فمن رجا
غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذب به احدا من العالمین هر که امید
وار باشد غیر فضل مرا یا ترسان باشد غیر عدل مرا عذاب خواهم کرد او را
عذابی که هیچکس را در عالمیان چنان عذابی نکرده باشم فایای فاعبد وعلی
فتوکل پس مرا پرستش کن وبر من توکل کن انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه
وانقضت مدته الا جعلت له وصیا بتحقیق من مبعوث نگردانیده ام هیچ پیغمبری پس
اکمال نیافت ایام او ومنقضی نشد مدّت او مگر که گردانیدم از برای او وصی
را وانی فضلتک علی الانبیاء وفضلت وصیک علی الاوصیاء ومن تفضیل داده ام

ترا بر همه انبیا و تفضیل دادم وصی ترا بر همه اوصیا واکرمته بشبلیه و
سبطیه حسن وحسین و مکرم گردانیدم او را بشبلیتن تو و سبطین تو یعنی حسن وحسین
فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه و گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد
انقضاء حیات پدر او وجعلت حسینا خازن علمی واکرمته بالشهادة و گردانیدم حسین
را خازن علم خود و مکرم گردانیدم او را بشهادت وهو افضل من استشهد و
ارفع الشهداء درجة و او فاضلترست از هر کس که شهادت یافته و بلندتر است درجه
او از درجه هر که شهادت یافته جعلت کلمتی التامة معه وحجتی البالغة عنده گردانیدم
کلمه تامه خود را با او و حجت بالغه خود را نزد او بعترته اثیب واعاقب بعترت او
ثواب میدهم بخلایق و عقاب میکنم ایشان را اولهم علی سید العابدین وزین اولیائی
الماضین اول عترت او علی ابن الحسین است که سید عابدان و زینت دوستان
منست که از پیش گذشته اند وابنه شبیه جده المحمود محمد الباقر لعلمی والمعدن لحکمتی و پسر او
که شبیه جد ستوده اوست محمد که بشکافنده علم منست و معدن حکمت من
وسیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی و زود باشد که هلاک
شوند شک کنندگان در جعفر رد کنندگان بر او رد کننده قول حق من است
که قرآن مجید باشد لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه و هر آینه گرامی

خواهم داشت مقام و منزلت جعفر را و پسر اینه او را در فاضلترین جاهی در میان
شیعیان و مددکاران و دوستان او و در خواهیم اورد الا ومن جحد واحدا منهم
فقد جحد نعمتی بدانید و آگاه باشید که هر کس که انکار نماید یکی از ایشان را پس
بتحقیق که انکار نموده نعمت مرا ومن غیر آیة من کتابی فقد افتری علیّ و هر که
تغییر دهد آیتی از کتاب من پس بتحقیق که افترا کرده است بر من ویل للمفترین
الجاحدین عند انقضاء مدة عبدی موسی حبیبی وخیرتی و وای بر آنکسان
که افترا کنند و دروغ بندند و انکار نمایند نزد انقضاء مدت امامت بنده من
موسی که حبیب من و برگزیده منست ان المکذب بالثامن مکذب بکل اولیائی
و علی ولیی وناصری بتحقیق که تکذیب کننده امام هشتم تکذیب کننده همه اولیا و دوستان
من است علی بن موسی که دوست و یاری دهنده من است یقتله عفریت متکبر
یدفن بالمدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی بقتل آورد او را عفریت یعنی
شیطان پلید متکبر و دفن کرده شود در شهری که بنا کرده است او را بنده صالح در
پهلوی بدترین مخلوقات که آن هرون لعین است لأقرن عینه بمحمد ابنه وخلیفته
من بعده ووارث علمه فهو معدن علمی وموضع سری وحجتی علی خلقی هر اینه
روشن میکردانم چشم او را بمحمد پسر او و خلیفه او از بعد او و وارث علم او

بس او معدن علم من است و مکان سر من است و حجت وولی من است بر همه
مخلوقات من جعلت الجنة مثواه وشفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم قد استوجبوا
النار گردانیدم بهشت را جای او و قبول کردم شفاعت او را در حق هفتاد نفر از
اهل بیت او که همه ایشان مستحق آتش دوزخ بوده‌اند واختم بالسعادة لابنه علی
ولیی وناصری والشاهد فی خلقی وامینی علی وحیی وخاتمه بسعادت میدهم پسر
او را که ولی و یاری کننده من است و گواه من در مخلوقات من و امین من است
اخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن بیرون می آورم از صلب او
امامی که داعی است خلایق را براه من و خازن علم من است نام وی
حسن است ثم اکمل ذلک بابنه رحمة للعالمین علیه کمال موسی وبهاء عیسی و
صبر ایوب بعد از آن کامل میگردانم و اتمام میدهم امر ایشان را به پسر او
که رحمت عالمیان است بر اوست کمال موسی و بهجت و بها عیسی و صبر ایوب
سیذل اولیائی فی زمانه ویتهادی روسهم کما یتهادی روس الترک والدیلم
فیقتلون ویحرقون و زود باشد که خار و ذلیل گردانند دوستان من همچنان
ایشان را در زمان او بهدیه فرستند سرهای دشمنان را همچنانکه بهدیه فرستاده
میشود سرهای ترک و دیلم پس میکشند ایشان را و میسوزانند ویکونون خائفین

من دروحی ع

و یخرجون ... بهم ... [illegible] باشند
دشمنان ایشان خایف و ترسناک و بی زهره رنگین شود روی زمین بجو نهای
دشمنان ایشان و ظاهر گردد او از نوحه و افغان در زنان ایشان اولئک
اولیائی حقا ایشان دوستان من اند بتحقیق بهم ادفع کل فتنة عمیاء حندس
بایشان دفع میکنم هر فتنهٔ پر ظلمت که مانند شب شدید الظلمه است و بهم ادفع الزلازل
وارفع الآصار والاغلال و برکه ایشان زلزلها از زمین بر میدارم و تکالیف
دشوار و گرانیها را از خلایق بر میدارم اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة
واولئک هم المهتدون این گروه بر ایشانست صلوات از پروردگار ایشان و این گروه
ایشانند راه یافتگان و از علی ابن ابی حمزه ثمالی مرویست که او گفت امام همام
جعفر بن محمد علیهم السلام روایت کرد از پدر خود و آن حضرت از آبای کرام خود
علیهم السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که خبر داد مرا جبرئیل
علیه السلام از پروردگار من که فرمود من شهد ان لا اله الا انا وحدی و ان
محمدا ... هر که بداند که هیچ معبود بر حق نیست مگر من که یکتا و بی همتایم و انکه محمد
بندهٔ من است و پیغمبر من و آن علی بن ابی طالب خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی
ادخلته جنتی و بداند انکه علی ابن ابی طالب خلیفه من است و انکه ائمه از فرزندان

او حجتهای من اندر می اورم او را و بهشت برحمت خودم [illegible]
[illegible] و
نجات میدهم او را از اتش بعفو خودم و مباح میگردانم از برای او جوار و
همسایگی خودم را و واجب میگردانم از برای او کرامت خودم را و تمام میگردانم
برو نعمت خودم را و میگردانم او را از مخصوصان خود [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر ندا کند مرا لبیک گویم او را و اگر بخواند
مرا جواب دهم او را و اگر از من چیزی خواهد عطا کنم او را و اگر خاموش باشد
من ابتدا بعنایت کنم و اگر بگریزد از من بخوانم او را و اگر باز اید قبول کنم او را
و اگر بکوبد در مرا بگشایم در او را [illegible]
[illegible]
[illegible]
و هر انکس که گواهی ندهد بانکه هیچ معبودی نیست مگر من که یکتایی بی همتایم یا گواهی
دهد باین و گواهی ندهد انکه محمد بنده و پیغمبر منست یا گواهی دهد باین و گواهی
ندهد بانکه علی ابن ابی طالب خلیفه من است یا گواهی دهد باین و گواهی ندهد

که ایمه از فرزندان او حجتهای من اند پس بحقیق او کفران نعمت من کرده است
و کم داشت بزرکی من کرده و کافر شده است بایات و کتب من ان قصد بی
[illegible]
[illegible] اکر قصد من کند منع کنم او را و اکر سوال
کند از من محروم کنم او را و اکر ندا کند نشنوم نداء او را و اکر بخواند مرا استجابت
نکنم او را و اکر امید وار باشد بمن نا امید کنم او را و این جزاء اوست از پیش من
و نیستم من که ظلم کننده باشم بر بندکان [illegible]
[illegible] پس برخاست جابر بن عبد الله انصاری
و کفت یا رسول الله کیانند ایمه دین از فرزندان علی ابن ابی طالب قال
الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة حضرت صلی الله علیه و اله فرمود حسن
و حسین اند دو سید جوانان بهشت ثم سید العابدین فی زمانه علی ابن الحسین
بعد از ایشان سید عابدان است در زمان خود علی ابن الحسین ثم الباقر محمد
بن علی و ستدرکه یا جابر [illegible] و بعد از او شکافنده علوم محمد
پسر علی حسین است و زود باشد که دریابی تو زمان وی را و چون دریابی او را
پس سلام من باو برسان ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم بن جعفر ثم الرضا

علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن العسکری ثم ابو القاسم
بالحق مهدی امتی یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً و بعد از او جعفر بن محمد
صادق است و بعد از و کاظم پسر جعفر است و بعد از او علی پسر موسی کاظم است
و بعد از او محمد پسر علی تقی است و بعد از او علی پسر محمد تقی است و بعد از او
حسن زکی عسکری است و بعد از او پسر او قائم بحق محمد مهدی امت من است
بر کرداند روی زمین را از عدل و داد همچنانکه بر گردانیده شده است از جور و
ظلم [illegible]
[illegible] این گروه ای جابر خلفاء
من و اوصیاء من و اولاد و عترت من اند آنکس که فرمان برداری کند ایشان را
پس تحقیق که فرمان برداری کرده مرا و آنکس که عصیان کند ایشان را عصیان
من کرده است و آنکس که انکار کند ایشان را یا یکی از ایشان را پس تحقیق
انکار کرده است مرا بهم یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا باذنه وبهم
یحفظ الله الارض ان تمید باهلها بر که ایشان نگاه میدارد خدای تعالی آسمان را
آنکه بر روی زمین افتد مگر باذن خدا و بر که ایشان نگاه میدارد خدای
تعالی زمین را آنکه متحرک شود و اهل زمین با خود ببرد و روایت کرده

شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله که با علی ابن ابی طالب علیه
الصلوة والسلام گفت یا علی [illegible]
[illegible] ای علی ابن ابی طالب دوست ندارد ترا مگر کسی که با طهارت مولد
باشد از بدکاری مادران و دشمن ندارد ترا مگر کسی که با خبث ولادت
باشد [illegible] و عداوة نکند با تو مگر کسی که کافر باشد عبد الله
بن مسعود برخواست و گفت شناختیم علامت خبث مولد و کافر را در زمان
حیات تو بدشمنی علی ابن ابی طالب و عداوة او پس علامت خبث ولادة
و کفر از حیات تو چیست چون اظهار اسلام کنند بزبان و مخفی باشد بر ما پوشیدهای
ضمایر ایشان حضرت صلی الله علیه واله فرمود یا ابن مسعود انّ علی بن ابی طالب
[illegible]
[illegible] ثم تسعة من ولد الحسین واحد بعد واحد ائمتکم و خلفائی علیکم ای ابن مسعود بحقیق
که علی ابن ابی طالب امام شماست بعد از من و خلیفهٔ من است بر شما و چون ایام
حیات وی منقضی شود پس حسن و حسین دو پسر من امام شما اند بعد از او و
خلیفهٔ من اند بر شما و بعد از ایشان نه فرزند حسین یکی بعد از دیگری ائمه
شما اند و خلیفهای من اند بر شما تاسعهم قائمهم [illegible] الدنیا قسطا و [illegible]

[illegible] ايشان قايم ايشان است بعدل وداد پر كند دنيا را بعدل
وداد همچنانكه پر كرده شده است بجور وظلم لا يحبهم الا من طابت ولادته [illegible]
الا من [illegible] دوست ندارد ايشان را مگر كسى كه حلال
زاده باشد ودشمن ندارد ايشان را مگر كسى كه حرام زاده باشد وعداوة
نكند با ايشان مگر كسى كه كافر باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] انكس كه انكار كند يكى از ايشان را
پس بتحقيق كه انكار كرده است مرا وهر انكس كه انكار كرده است مرا انكار كرده است
خداى تعالى را وانكس كه جحود كند يكى از ايشان را جحود كرده است مرا وهر انكس
كه جحود كند مرا جحود كرده است خداى تعالى را از براى انكه طاعت ايشان
طاعت من است وطاعت من طاعت خداى تعالى ومعصيت ايشان معصيت
من است ومعصيت من معصيت خداى تعالى [illegible]
[illegible]
اى پسر مسعود بترس از انكه بيابى در نفس خود ان شكى كه بگفتم انجا مدبس
بعزت پروردگارم سوگند كه نيستم من كه سخن را بتكلف گويم ونيستم كه سخن

بگويم

کویم بهوا و ارز و در حق علی ابن ابی طالب و ائمه دین از فرزندان او انگاه
حضرت صلی الله علیه واله دستهای خود را بر اسمان برافراشت و فرمود بار خدایا
دوست دار انکس را که دوست دارد خلیفه ما و ائمه امت مرا بعد از من و دشمن
دار انکسی را که دشمن دارد ایشان را و یاری کن انکس را که یاری کند ایشان را
و خوار گردان کسی را که در مقام خواری باشد با ایشان و خالی مگردان زمین را
از کسی که بامامت قیام نماید از ایشان خواه ظاهر باشد و خواه پنهان باشد
و مستور تا باطل نگردد دین تو و حجت و بینات تو بعد از ان فرمود ای ابن مسعود پس
بتحقیق که من جمع کردم از برای تو درین مقام ان چیزی که اگر مفارقت کنید از ان
هلاک شوید و اگر چنگ زنید در ان نجات یابید و سلامتی کسی راست که
پی روی هدایت کند و احادیث و اخبار در بیان این معانی بحد تواتر رسیده
و از بسیاری احصاء ان نتوان کرد و ما ذکر کردیم بعضی از ان اخبار را تا جلا بخشی
ابصار متقیان و شفای صدور مؤمنان باشد و هدایت باشد از برای قومی
که در مقام انصاف باشند ‖ در ذکر
احتجاج بعضی حکایات و روایات که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
گذشته در حجاج و لجاج در امر خلافت از قبل انکس که مستحق بوده آن را و انکی

که مستحق نبوده و اشارة بانکار انکس که انکار کرد کسی که امارت امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام بامر او بود و اشارة بکید کسی که کید کرد با امیر المؤمنین ع
از پیش و از پس از ابو الفضل محمد بن عبد الله شیبانی مرویست که باسناد صحیح
از حال خود نقل نمود انکه حضرة رسالت پناه صلی الله علیه واله بیرون امد در مرض
که وفات یافت دران مرض از برای امامت نماز و تکیه داشت بر فضل بن عباس
و غلامی که حضرت را بود که او را ثوبان گفتندی و این ان نمازی است که حضرت
صلی الله علیه واله اراده ان داشت که تخلف کند ازان از جهت گرانی مرض
بعد ازان متحمل مشقت ان شد و بیرون امد و چون نماز گذارد بمنزل شریف
معاودت فرمود و با ثوبان گفت که در را بپوش و بیهوشی دریافت ان حضرت را
جماعت انصار در امدند و در را پوشیده دیدند با ثوبان گفتند که اذن از برای
ما حاصل کن تا در ایم بر پیغمبر خدا ثوبان جواب داد که حضرت بیهوش است
و زنان نزد ان حضرة حاضر بودند اواز گریهٔ ایشان بسمع مبارک حضرت رسید
چشم گشود و فرمود چه کسانند ایشان گفتند انصارند حضرت صلی الله علیه واله
فرمود که اینجا هست از اهل من گفتند علی ابن ابی طالب و عباس پس بخواند
ایشان را و تکیه بر ایشان داد و بیرون فرمود و نشست بر ستونی از ستونهای مسجد

پیت ...

مهناو

نهادوان ستون از درخت خرما بود بس مردمان جمع امدند حضرت صلی الله
علیه واله خطبه خواند ودر اثنای سخن فرمود نزد هیچ پیغمبری مگر که بگذاشت
ترکه و من میگذارم درمیان شما دو چیز را که ثقلین عبارت ازان است یکی کتاب الله
مجید و یکی اهل بیت من پس هر که ضایع گرداند خدای تعالی ایشان را و
سفارشش بانصار کرد و فرمود وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری و احسان
با ایشان و روی اورید به نیکوکاران ایشان و تجاوز کنید از گناهکاران ایشان
انگاه اسامه بن زید را بخواند و امر کرد که بغزائی که مقرر شده بود توجه نماید مقرون
ببرکت و نصرت و عافیت و امر فرموده بود که جماعتی از مهاجر و انصار و از انجمله
ابوبکر و عمر بود لعنهما الله و جمعی از مهاجران و انصار با وی رفیق باشند و تا ارض
موته فلسطین بروند و با اعداء خدا محاربه نمایند اسامه گفت ای رسول خدا مادر
و پدرم فدای تو باد ایا رخصت میدهی که چندان توقف نمایم که حق تعالی شفا دهد
شما را ازین بیماری داگر بیرون روم و شما برین حال باشید بیرون خواهم
رفت و دل من پر الم و جراحت خواهد بود حضرت صلی الله علیه واله فرمود بمن
رسانیدند که شما طعن کرده اید در فرستادن اسامه و در فرستادن پدر او زید
از پیش و بخدا سوگند که اسامه هر اینه سزاوار است بامارت و بتحقیق که پدر

ایشان را ضایع گرداند خلع

او نیز سزاوار بخلافت بود و همانا او از دوست‌ترین مردمان است بمن
و وصیت میکنم شما را برعایت و منزلت او و اگر سخن گویید شما در امارهٔ اسامه
پس همچنین که سخن گفت قایل شما در امارهٔ پدر وی بعد از ان در امد پیغمبر صلی الله
علیه و اله در منزل خود و اسامه در همان روز از مدینه بیرون رفت و در قرب
یک فرسخ از مدینه نزول نمود و منادی حضرت رسالت پناه ندا کرد و ندا
که باید تخلف نکنند انان که مامور اند که با اسامه بغزای کفار روند پس ملحق
شدند باسامه انان که مامور بوده‌اند و اول کسی که با اسامه پیوست شد ابوبکر
بود و عمر لعنهما الله و ابوعبیده جراح و ایشان برفاقه در یک ناحیه از معسکر اسامه
فرود امدند و حکایت ثقل بیماری حضرت بر زبانها افتاده بود و از هر طرف
حکایات موحش مذکور می شد و هر دو کس سخنان پنهانی داشتند و پیوسته
انصار از مدینه بنزد سعد بن عبادة می امدند و از کرانی مرض حضرت سخنان
نا ملایم مذکور می ساختند وقت ضحای روز دوشنبه بعد از خروج اسامه بدو
روز حضرت خیر البشر از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود و چون خبر بمعسکر اسامه رسید
در ساعت همه ایشان متوجه مدینه شدند و زلزلهٔ عظیم و اضطراب تمام در اهل مدینه
بود و ابوبکر علیه اللعنه شتر سوار بود بدر مسجد مدینه امد و گفت ای مردمان چیست

شما را اگر چنین در اضطراب اید اگر محمّد مرد خدای محمّد حی لا یموت است
و نبود محمّد پیغمبری مگر که پیش از او پیغمبران بوده اند پس اگر بمیرد یا کشته شود
شما بکفر خود باز خواهید گشت و انکس که بکفر خود باز گردد هیچ مضرتی بخدا نخواهد
رسید بعد ازان انصار بسرعت تمام نزد سعد بن عباده رفتند و بجهت مشورة
در امر خلافت در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و چون این خبر رسید بعمر ابو بکر را
ازان خبر داد و بسرعت تمام متوجه سقیفه بنی ساعده شدند و ابو عبیده بن
الجراح با ان دو ملعون بود و در سقیفه مردم بسیار بوده اند از انصار و سعد بن
عباده در میان ایشان بود اما مرضی داشت نزاع بسیار در میان ایشان
واقع شد و سخن بانجا رسید که ابو بکر لعنه الله در اخر سخن با انصار گفت
که من شما را به بیعت با ابو عبیده بن جراح میخوانم یا عمر لعنهم الله و رضا دارم
که یکی از ایشان صاحب خلافت باشند و این دو ملعون گفتند که ما ترا از اول
این امر میدانیم ما بر تو تقدم نخواهیم کرد تو سابقی بر ما در اسلام و تو احقی باین
امر انصار گفتند که می ترسیم که غالب اید بر ما کسی که نه از شما و نه از ما باشد
ما بان رضا داریم که از ما امیری و از شما امیری باشد و اگر امیر ما هلاکت یابد
امیر ازان امیر دیگر از ما باشد ابو بکر علیه اللعنه بعد از مدح و ثنای بسیار

ازبرای مهاجران گفت ای گروه انصار شما منکر نشنید فضل مهاجران را و
بزرگی منزلت ایشان را در اسلام و خدای تعالی شما را مدد کاری دین خود و
انصار پیغمبر خود گردانید و شما را مهاجر پیغمبر خود ساخت و زنان و فرزندان
او را در میان شما جای داد و کسی بعد از مهاجرین اول بمنزلهٔ شما نیست امامت
ازبرای ایشان است و وزارت ازبرای شما پس برخواست حباب بن
منذر انصاری و گفت ای گروه مردمان مالک شوید حقوق خود را بدستهای
خود چه مردمان قادر نباشند که رای اختیار کنند که مخالف راه شما باشد و
رای انگیزند که منافی رای شما باشد و ثنای بسیار ازبرای انصار گفت بعد از ان
گفت اگر قبول نکنند این گروه که ما امیر ایشان باشیم ما راضی نیستیم با بارهٔ ایشان
بر ما و قانع نمی شویم مگر بانکه از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر خطاب علیه اللعنه
گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نگنجد و عرب راضی نخواهد شد با بارهٔ شما
و پیغمبر ایشان از غیر شما باشد اما عرب امتناع ندارند از انکه متولی امارهٔ ایشان
کسی باشد که پیغمبر از قبیلهٔ او باشد و مرا برین سخن حجت ظاهر است و امارهٔ
ازبرای قریش مقرر است و کسی که مخالفت باین سخن دارد و فتنه را دوست
داشته و خود را در ورطهٔ هلاکت می اندازد و دیگر باره حباب بن منذر برخواست

وبالانصار

و با انصار گفت ای گروه مردمان حقوق خود را بدست خود نگاه دارید و بسخنان
این جاهل مشوید و نصیب خود از امر بگفتار این احمق و اصحاب او فرو مگذارید
و اگر راضی نشوند باینکه از ما امیری و از ایشان امیری باشد ایشان را بیرون
کنید از بلاد خود و شما والی امر خود باشید و بخدا سوگند که شما باینکار سزاوارید
عمر خطاب لعنه الله گفت چون حباب مرا جواب داد دیگر باره من با او سخن
نخواهم گفت چه قبل ازین در میان من و او منازعه بود در زمان حیات پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم و منع کرد پیغمبر خدا مرا از منازعه با او و من سوگند خوردم
که با او سخن نگویم هرگز و روی به ابا عبیده کرد و گفت تو سخن کن ابو عبیده متوجه
انصار شد و مدح و ثنای بسیار از برای انصار گفت و بشیر بن سعد که یکی
از بزرگان انصار بود چون دید که انصار اجتماع کردند و میخواهند که سعد
بن عباده را امیر گردانند حسد برد بر امارت او و سعی در افساد این امر کرد
و موافق شد با عمر و راضی شد بامارت قریش و ترغیب انصار و سایر
مردم بامارت مهاجرین نمود ابو بکر علیه اللعنه گفت اینک عمر و ابو عبیده دو شیخ
قریش اند پس بیعت کنید با هر کدام که خواهید عمر و ابو عبیده گفتند ما متولی
این امر نخواهیم شد و حال آنکه تو در میان ما باشی دست خود را بکش تا بیعت کنیم

با تو بشر بن سعد گفت و من سیوم شما خواهم بود واو بزرگ اوس بود و سعد
بن عباده بزرگ خزرج و چون دیدند اوس میل بزرگ خود را بقریش و دیدند
که خزرج میل بامارت سعد دارند یکبار متوجه شدند به بیعت ابابکر لعنة الله و بحظ
علیه و بسیار شدند و ازدحام کردند و از کثرت ازدحام سعد هلاک خواست شد
و او مریض بود بر فراش خوابیده فریاد بر اورد که کشتید مرا عمر لعنة الله
گفت بکشید سعد را بکشاد خدای تعالی سعد را قیس پسر سعد برخواست از
جای و ریش وگریبان او محکم بگرفت و گفت بخدا سوگند ای ابن صهاک بذر پهره
گریز نده در معرکه جنگ ترا چه حد ان است که با سید خزرج این بیحرمتی میکنی
ابو بکر با عمر لعنة الله علیهما گفت تحمل کن که رفق و مدارا افضل و احسن است
و سعد بن عباده گفت ای پسر صهاک و صهاک جده عمر است لعنة الله علیه و او کنیزکی
بود حبشیه و شرح ان کالیلق و سعی در جای خود مذکور است بخدا سوگند که اگر مرا
قوت برخاستن بودی بنوعی ترا خار و زار بقوم خود میفرستادم که ترا من بعد
داعیه امارت و خلافت در خاطر نمی گذشت این داعیه باطل شما را بر جرات بر ال
خزرج داشته و اشاره بمردم خود کرد و گفت مرا بردارید و ازین مکان فتنه
بیرون برید پس برداشتند او را و بمنزل او بردند و بعد ازین حکایات ابو بکر

علیه اللعنه شخصی را نزد او فرستاد که چون مردم بیعت کردند با من تو نیز بیعت
کن سعد گفت بخدای سوگند که تا نینداز هم هر تیری که در جعبهٔ من است بر روی
شما و رنگین نکنم رمح خود را بخون شما و نزنم شمشیر خود را بر فرق شما و با عشایر و قبایل
خود در معارک با شما قتال نکنم قرار و آرام نخواهم گرفت و بخدا سوگند که اگر انس و
جن اتفاق نمایند برین امر هرگز بیعت نکنم با شما و چون این حکایات را به ابو بکر
و عمر رسانیدند عمر گفت ناچار است از بیعت او بشیر بن سعد گفت وی قبول بیعت
نخواهد کرد و لجاج خواهد کرد تا زمانی که کشته شود و کشته نمیشود تا زمانی که کشته
شوند اوس و خزرج او را بحال خود باید گذاشت که دران مضرتی نیست پس
قبول کردند قول وی را و بگذاشتند سعد را بحال خود و سعد در عقب ایشان
هرگز نماز نگذارد و قضا بحکم ایشان نکرد و اگر مددکاری پیدا میشد با ایشان قتال
کردی و همیشه برین حال بود تا زمانی که ابا بکر هلاکت یافت و چون عمر
متولی امر شد از مضرت عمر ترسان بود بجانب شام رفت و انجا وفات یافت
و با کسی بیعت نکرد و القصه جماعة انصار بیعت کردند و دیگران که انجا حاضر بودند
بیعت کردند و علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام بتجهیز و تکفین حضرت
صلی الله علیه و اله مشغول بود و چون فارغ شد از ان نماز گذارد بران حضرة

و مردم نماز گذاردند و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله بنشست و بنوا هاشم بر و
جمع امدند و با ایشان زبیر بن عوام بود و بنی امیه بر عثمان بن عفان لعنهم الله جمع
امدند و بنی زهره بر عبد الرحمن بن عوف و این قبایل در مسجد بودند که ابوبکر و
عمر و ابو عبیده لعنهم الله بمسجد در امدند و گفتند چیست شما را که پراگنده نشسته اید
برخیزید و بیعت کنید با ابابکر بحقیق که بیعت کرده اند با او انصار و دیگر مردمان
پس برخواستند عثمان و عبد الرحمن بن عوف و جماعتی که با ایشان بودند و بیعت
کردند با ابوبکر لعنهم الله و امیر المومنین علیه الصلوة والسلام با بنی هاشم بمنزل
امیر المومنین رفتند و زبیر با ایشان بود پس عمر لعنت الله با جماعتی که بیعت
که بیعت کرده بودند و از انجمله اسید بن حضیر و سلامه بن سلامه بود بجانه امیر المومنین
علیه السلام امدند و گفتند که بیعت کنید با ابوبکر لعنه الله بحقیق که مردمان بیعت
کرده اند با او زبیر برخواست و شمشیر خود از غلاف برکشید و فحاش کنان
متوجه عمر شد عمر التجا بمردم خود برد و گفت مرا از شمشیر او نگاه دارید سلامه بن
سلامه پیش دستی کرد و شمشیر او را بگرفت و عمر او را برداشت و بر زمین زد
و نیز در جماعت بنی هاشم و غیر ایشان می نگریست و با ایشان اظهار عداوة
میکرد و تا ایشان را نیز وا پی بکر لعنت الله اورد و با ایشان بیعت کنید با ابوبکر پس

بیعت کردند با او مردمان و بخدا سوگند که اگر سر باز زنید از بیعت در میان
بجز شمشیر نخواهد بود و چون بنی هاشم این حال مشاهده کردند یک یک تاملی
میکردند و بعد از تامل بیعت میکردند و نماند کسی که بیعت نکرد ازین جماعت مگر امیر
المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام با ان حضرت گفتند بیعت کن ابو بکر را
ان حضرت فرمود من احق ام باین امر و شما اولی اید به بیعت با من شما اماره را
از انصار می ستانید و حجت شما بر ان قرابه پیغمبر است صلی الله علیه واله و از
ما که ال پیغمبریم غصب میکنید ایا زعم شما این نبود که شما احقید باین امر از انصار
بسبب قرب شما به پیغمبر خدا و انصار باین حجت تسلیم کردند امارت را به شما
و من حجت می سازم بر شما مانند انچه حجت ساختید بر انصار و من اولی برسول
خدایم در حیات و ممات و من وصی او و وزیر اویم و من مستودع علم و اسرار اویم
و من صدیق اکبرم و من اول کسی ام که ایمان اورد باو و تصدیق رسالت
او کرد و بهترین شما ام در مشقت کشیدن در جهاد مشرکان و اعلم شما ام بکتاب
و سنت و افقه شما ام در دین و اعرف شما ام بعواقب امور و افصح شما ام در زبان
و اثبت شما ام در دل پس بچه خبر منازعت میکنید شمارا درین امر در مقام
و انصاف باشید با ما اگر از خدای تعالی ترسی دارید و حق را از برای ما دانید

وچیزی که حق شما نباشد ازان درگذرید بچنانکه انصار چیزی که حق ایشان نبود
ازان درگذشتند واصرار برظلم می نمایند ودانید که ان ظلم است عمر علیه اللعنه گفت
اهل بیت تو خلافت ابوبکر را حق دانستند ایا تو اقتدا باهل بیت خود نمیکنی
ازبنی هاشم بنی هاشم کفتند بیعت باحجه بر علی ابن ابی طالب نیست واما استحقاق
اورا ازراه قرابت رسول وحسن جهاد وهجرت ودیگر صفات زیاده ازدیگران
میدانیم عمر علیه اللعنه گفت ما ترا نخواهیم گذاشت تا زمانی که بیعت کنی بطوع یا
بکره امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود بخدای سوگند که من قبول نکنم قول شما را
واطاعت شما نخواهم کرد ودر بیعت شما در نخواهم امد ابو بکر لعنة الله علیه گفت ما اکراه
نمیکنیم ترا بر بیعت ودرین باب تشددی نداریم ابو عبیده برخواست وبنزدیک
امیر المؤمنین علیه السلام امد وگفت ای پسر عم ما انکار قرابت تو به پیغمبر خدا نمیکنیم
وسبق تو در اسلام وعلم وتقوی ونصرت تو قایلیم این قدر هست که تو مرد
جوانی ودران روز امیر المؤمنین علیه السّلام سی وسه ساله بود وابو بکر لعنه الله
مردی پیر است ومتحمل اثقال این امر میشود واو عمر خود گذرانیده با او مصالحه
بکن اگر خدای تعالی ترا عمر دهد بعد ازان هیچ دو کس خلاف نخواهند کرد
در امر تو وخلافت را تسلیم تو خواهند نمود که همه را معلوم است که تو باین

امر از همه سزاوارتر و لایق تری و چون زمان فتنه است اگر زیاده ازین مبالغه کنی
فتنه انگیخته شود که تسکین ان میسر نباشد و تو میدانی ما فی الضمیر عرب و غیر عرب را
نسبت با خود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای گروه مهاجر و انصار فراموش مکنید عهد
پیغمبر خود را در شان من و دور مکنید اهل حق را از حق خود و از مقام و منزلی که او را در
میان مردمان است بخدا سوگند که حق تعالی این مقام را از برای من حکم کرده و پیغمبر
صلی الله علیه و اله اعلام کرد شما را بان و شما میدانید که ما اهل البیت باین سزاوارتریم
از شما پس پیروی هوا و ارزوی خود مکنید و از حق دوری مجوئید و روش قدیم
خود را باحداث بدعت و ضلالت فاسد مگردانید بشیر بن سعد انصاری که ساعی
در بیعت ابا بکر لعنه الله بود گفت و گفتند جماعه انصار که با وی بودند ای ابو الحسن
اگر این سخن را انصار از تو می شنیدند پیش از بیعت ایشان ابو بکر را اختلاف
نمیکردند در حق تو هیچ دو کس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هیچ سزاوار بود مرا که
بگذارم پیغمبر خدا را و بتجهیز و تکفین او اشتغال ننموده بیرون ایم و با مردم در امر امامت
نزاع کنم و گمان نمی بردم احدی را که درین امر با ما در مقام نزاع باشد چه پیغمبر صلی الله
علیه و اله در روز غدیر هیچ حجت از برای احدی نگذاشت و از برای هیچ قائل مقالی
نماند سوگند میدهم بخدای تعالی مردی را که شنیده باشد از پیغمبر خدا در روز

غدیر خم که فرمود آنکس که من مولای اویم پس علی ابن ابی طالب مولای اوست
بار خدایا دوست دار آنکه او را دوست دارد و دشمن دار آنکه او را دشمن دارد
و نصرت ده آنکس که او را نصرت کند و خار و بی اعتبار گردان آنکس را که با او جفا
و بی اعتباری کند با آنکه گواهی دهد با آنچه شنیده است زید بن ارقم گفت که دوازده
مرد از اهل بدر در آن مجلس گواهی دادند بر آن و من از آن جماعت بودم که شنیده
بودم این سخن را از پیغمبر خدا و در آن مجمع کتمان شهادت کردم خدای تعالی
در عقوبت آن عمل هر دو چشم مرا ببست و نابینا شدم و سخن درین باب بسیار شد
و آوازها بلند کردند عمر علیه اللعنه ترسید که مردم گوش بسخن امیر المؤمنین علیه السلام
کنند و مهم او خلل یابد پیش آمد و گفت ای ابوالحسن خدای تعالی مقلب القلوب است
و نمی بینم ترا الا آنکه عدول کنی از آنچه جماعت بر آن رفته اند این بگفت و مردمان را برداشته
متوجه منازل خود شدند از ابان بن تغلب مرویست که وی گفت که با امام همام
ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام گفتم جان من فدای تو باد هیچکس از اصحاب
پیغمبر انکار نمود بر آن فعل شنیع ابوبکر و جلوس او در مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله
امام علیه السلام فرمود بلی دوازده نفر انکار نمودند بر آن از مهاجران شش نفر
و آن خالد بن سعید العاص بود از بنی امیه و سلمان فارسی و ابوذر غفاری

ومقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و از انصار شش نفر ابو الهیثم
تیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابی
بن کعب و ابو ایوب انصاری امام علیه الصلوة والسلام فرمود که چون ابو بکر
بر منبر بر آمد مشورت کردند با یکدیگر گفتند بخدای سوگند که می رویم و او را از منبر
فرو می اریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین میکنی نفس خود را در تهلکه انداخته
باشید وحق تعالی میفرماید و [illegible] ومیندازید بدستهای خود نفس
خود را در تهلکه بیاید تا باتفاق بنزد امیر المؤمنین علیه السلام رویم و با ان حضرت
مشورت کنیم و بدانیم که رای ان حضرت چیست باتفاق بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام
رفتند و گفتند ای امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که بان احق و اولی بودی
و ما از پیغمبر خدا شنیده ایم که می فرمود که علی ابن ابی طالب با حق است و حق
با علی ابن ابی طالب است میل میکند با حق بهر جا که میل کند و ما قصد ان داریم
که او را از منبر رسول خدا فرود اوریم بنزد تو امده ایم تا مشورت کنیم با تو و بدانیم
که رای تو چیست و ما را چه میفرمایی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدا سوگند
که اگر شما چنین کاری بکنید هر اینه شمشیرها کشیده باشید از برای قتل من و مستعد
حرب من باشید و هر اینه شما شمشیرها کشیده باشید و گویید که بیعت کن و اگر نه

ایشان

ترا خواهیم کشت و ناچار است مرا انکه دفع کنم قوم را از نفس خود و این بدان جهة است که رسول خدا صلی الله علیه واله پیش از وفات با من گفت که ای ابوالحسن بحقیق که زود باشد که امت غدر کنند بر تو بعد از من و بشکنند در تو عهد مرا و بحقیق که تو نسبت با من بمنزله هرون نسبت با موسی وامت من بعد از من بمنزله هرون اند وانکسان که پی روی هرون بوده اند وبعضی بمنزله سامری اند وانکسان که تابع سامری بوده اند پس گفتم یا رسول الله هرگاه که چنین باشد مرا چه گونه باید بود حضرت صلی الله علیه واله فرمود اگر اعوان وانصار یابی جهاد کن با ایشان وبحق خود فایز شو واگر نیابی دست خود را از ایشان کوتاه دار وخون خود را محافظه نمای تا زمانی که ملحق شوی بمن در حالی که مظلوم باشی وچون وفاة کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله مشغول شدم بتجهیز وتکفین او وچون ازان شغل فارغ شدم و مدد از اهل بدر و سابقان اول طلب نمودم اجابت نکردند مرا مگر چهار نفر سلمان وعمار ومقداد وابوذر غفاری پس صلاح در آن دران دیدم که ملازم خانه خود باشم از خدای تعالی بترسید و خاموش باشید چه شما میدانید دشمنی این قوم را بخدا و رسول خدا واهل بیت پیغمبر او پس بروید باتفاق بنزد این مرد و بگوئید با او آنچه شنیده اید از پیغمبر خدا صلی الله

بعضی هم

علیه واله تا سخن شما تاکید حجت باشد و سبب ازدیاد بعد او از پیغمبر زمانی که وارد شود
بر او پس این جماعت به نزد منبر رسول خدا امده اند و روز جمعه بود چون ابو بکر علیه اللعنه
بر منبر بر امد مهاجران با انصار گفتند پیش روید و سخن گویید انصار با مهاجران
گفتند بلکه شما پیش روید و سخن گویید چه خدای تعالی شما را در کتاب مجید مقدم
داشت انجا که گفت لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار یعنی هر اینه بتحقیق که بار گشت
خدای تعالی بهر که نبی بر مهاجران و انصار و از گناه ایشان درگذشت ابان بن
تغلب میگوید من گفتم ای پسر رسول خدا عامه این ایت را چنین نمی خوانند که
نزد شماست امام علیه السلام فرمود که عامه چگونه میخوانند گفتم چنین میخوانند که لقد تاب
الله علی النبی والمهاجرین والانصار امام علیه السلام فرمود وای بر ایشان چه گناه داشت
پیغمبر خدا تا خدای تعالی باز گردد با و بقبول توبه بتحقیق که بازگشت خدای تعالی
مگر بامت او بسبب که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله پس اول کسی که سخن گفت خالد بن سعد
بن العاص بود و بعد ازان باقی مهاجران و بعد از ایشان انصار و گویند که ایشان
در وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه واله در مدینه نبودند و چون بمدینه امدند ابو بکر
لعنه الله متولی امر شده بود و ایشان دران روز اعلام مسجد نبی بودند پس برخاست
خالد بن سعید بن العاص و گفت ای ابو بکر از خدای بترس چه دانسته که رسول

خدا صلی الله علیه و اله گفت و ما بر حواشی او بودیم در روز بنی قریظه وقتی که فتح
قلاع ایشان میسر شد و علی ابن ابی طالب علیه السلام بسیاری را از صنادید
ایشان بقتل آورده و اکثر بزرگان و سرداران ایشان را به تیغ قهر گذرانیده
بود که ای معاشر مهاجر و انصار من وصیت میکنم شما را بوصیتی پس نگاه دارید
آن را و با مانت میگذارم نزد شما سخنی پس محافظه کنید آن سخن را بدانید و
آگاه باشید که علی ابن ابی طالب امیر شماست بعد از من و خلیفه من است
درمیان شما و باین وصیت کرده مرا پروردگار شما بدانید و آگاه باشید که
اگر شما محافظت نکنید در او وصیت مرا و نصرت نکنید او را اختلاف کرده باشید
در امر دین و اضطراب یافته باشد بنزد شما احکام شرع شما و دوستان شما اشرار
شما باشند بدانید و آگاه باشید که اهل بیت من ایشان وارثان امر من اند
و عمل کنندگان بامر امت اند بعد از من بارخدایا آنکس که فرمان برداری کند از امت
من و نگاه دارد وصیت مرا در حق ایشان پس حشر کن او را در زمرهٔ من و بگردان
از برای او نصیبی از مرافقت من که تا دریابند بان نور آخرت را و آنکس که بدی
کند در امر خلافت در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض او
همچو عرض آسمان و زمین است عمر خطاب لعنة الله علیه گفت خاموش باش ای خالد

که تو نه از اهل مشورتی و اعتباری بار رای تو نیست خالد گفت تو خاموش باش
که سخن بزبان غیر خود میگوئی بخدا سوگند که همه این قریش میدانند که تو ادون
ایشانی از روی حسب و اخس ایشان از روی قدر و احمل ایشانی از روی
ذکر یعنی اوضع ایشانی از روی نسب و اشارة بحکایت ضحاک و غنمه بود و تو لئیمی
بمال و ترا در میان قریش فخر نیست و نه در جنگ نام نیکی و تو درین امر بمنزلهٔ شیطانی
ان زمان که با او میگوید که کافر شود چون کافر شود میگوید من از تو بیزارم می ترسم
از خدای تعالی که پروردگار عالمیان است پس عاقبت شما ان خواهد بود که هر دو
همیشه در اتش دوزخ باشید و اینست جزاء ظالمان پس ساکت شد عمر لعنة الله علیه
و بنشست خالد بن سعید بعد از او سلمان فارسی برخواست و بزبان فارسی
گفت کردید و نکردید ای ابوبکر بچه خیر مستند خواهی شد هرگاه نازل شود بو عقوبة الخ
ندانسته کردهٔ و چنگ در چه خواهی زد هرگاه که سوال کنند از چیزی که نمی اندیشی
عاقبت از تو بر وجود امده وجه عذرخواهی گفت بر تقدم تو بر انکس که اعلم از تواست
و اقرب است برسول خدا و اعلم امت است بتاویل کتاب خدای عز و جل و سنه
پیغمبر و تقدم تو بر کسی که پیغمبر صلی الله علیه و اله او را مقدم داشت در حیات خود
و وصیت کرد شما را باو و بعد از وفات خود پس شما بگذاشتید قول او را و فراموش

کردید وصیت اورا وخلاف کردید وعده اورا وشکستید عهد اورا وانچه فرمود
که با اسامه متوجه ارض شام شوید ازجهت احتراز بود ازانچه صدور یافت ازشما
وازبرای تنبیه امت برخطای شما خلاف ان کردید وعن قریب مدت حیات
تومنقضی شده دوروز وبال این عمل را با تو حمل خواهند کرد بقبر تو وتا ابد گرفتار
این خواهی بود پس اگر رجوع کنی تجیل پیش ازمرگ وتلافی کنی قبح کردار خودرا
وبازگردی بخدای تعالی وپشیمان شوی ازین فعل شنیع هراینه برستگاری
نزدیک شوی زیرا که تو شنیدی همچنانکه ما شنیدیم ودیدی همچنانکه ما دیدیم
وبازنداشت ترا ازانچه بان مشغولی وترا ای نصیب ازدین اسلام گردانیده
برتوباد که ملاحظه حال خود کنی ونباشی همچو کسی که پشت اورد وتکبر کرد بعد ازاو
ابوذر غفاری برخواست وگفت ای معشر قریش قباحتی بود که قرابة رسول خدا را
بگذاشتی بخدا سوگند که مرتد شدی وجماعة عرب شک دردین خود نمودند و
اگر شما این امر را دراهل بیت پیغمبر خود میگذاشتی دو شمشیر خلاف هرگز ازغلاف
بیرون نمی امد ودرمیان شما مدار خلافه را بر قهر وغلبه نها دید وخسم بران خواهد
داست انانی را که اهلیة این امر نباشد ودرطلب ان خون بسیار ریخته خواهد شد
وهمچنان شد که ابوذر گفته بود وشما دانسته اید که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله فرمود

امت

که امامت بعد از من از آن علی ابن ابی طالب است و بعد از او از آن دو پسر من حسن
و حسین است و بعد از ایشان از آن اولاد ایشان و شما را قول پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و آله بگذاشتید و طمع در دنیای فانی کردید و نعیم باقی را بگذاشتید
و چنان گردید که امت ما که پیش از شما بوده اند بعد از پیغمبران خود بکفر و ضلالت
بازگشتند و عنقریب بجزای عمل خود خواهید رسید و خدای تعالی ستم کنندگان
خود بینیست بعد از او مقداد بن اسود برخواست و گفت ای ابوبکر از ظلم خود باز
گرد و ملازم بیت خود باش و بر گناهان خود اشک ندامت بریز و خلافت
را بصاحب آن گذار و بیعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در باب خلافت علی مرتضی
از تو گرفت بجای آور و آنچه مقرر فرمود که در تحت رایه اسامه بن زید باشی و
به بلاد روم روی شبیه بود تر ا بر بطلان امری که متصدی آن شدی و همچنین شبیه
بود تر او آنکس را که مددکار تو است و آنچه قبل از این در غزوه ذات السلاسل
شما را تابع عمرو عاص گردانید و آن علم نفاق و معدن شقاق را که ان شانئک
هو الابتر در شان او نازل است بر شما امیر گردانید و بر سایر منافقان مدینه بس
از خدا بترس و بیعت خلافت که ناحق از مردمان گرفته اقاله کن پیش از آنکه
فرصت فوت کنی و عقوبت آن بر تو باشد و نزد تو روشن است که علی ابن ابی

بر بنده [illegible]

طالب صاحب خلافت است بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله پس امر خلافت را
تسلیم او کن و نصیحت را قبول کن اگر قابل نصیحتی و حق تعالی است بازگشت امور
بعد ازو بریده اسلمی برخواست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه صدمها است
که از باطل بحق میرسد ای ابو بکر فراموش کردی انچه امر کرد ما را رسول خدا
صلی الله علیه واله بانکه علی ابن ابی طالب را امیر مومنان خوانیم و چند نوبت فرمود
علی ابن ابی طالب امیر مومنان و قاتل قاسطان است پس بترس از خدای
تعالی و تدارک حال خود کن پیش ازانکه اوقات تدارک فوت شود و بعذاب
ابدی گرفتار شوی و تسلیم کن امر را بکسی که از تو احق است و من انچه شرط
نصیحت است بجای اوردم و راه نجات بتو نمودم باید که مدد کننده گناهکاران
نباشی بعد ازو عمار بن یاسر برخواست و گفت ای معاشر قریش اگر ندانسته
باشید بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بوراثت
و اقوم اند باموردین و احوط اند بر عایت ملت و ناصح تر اند بر امت امر کنید
صاحب خود را تا حق را باهل حق بازگذارد پیش ازانکه مضطرب شود حال شما
و طمع کنند در شما اعدا شما چه میدانید که بنی هاشم از شما احق اند باین امر
و علی ابن ابی طالب در میان ایشان امام شما ست بعهد خدا و رسول او و در میان

منزلت او و منزلت شما فرقی عظیم است و شما دانسته اید که درهای مردم را از
مسجد سد فرمود و در خانه علی مرتضی را در مسجد گذاشت و در میان خواهندگان فاطمه
زهرا علی مرتضی را اختیار کرد و فرمود من مدینه علم و علی ابن ابی طالب باب و است
و حلال مشکلات شما در دین علی فرشته است و هر گز او را مشکل نبود پس شما
حیات دنیا را بر لذت عقبی ترجیح منهید و پشت بر وی مکنید و بکفر وارتداد او
باز مگردید که خاسر و زیان کار باشید بعد از او ابی بن کعب برخواست و گفت
ای ابو بکر عنا مکن در حقی که خدای تعالی از برای غیر تو مقرر داشته است
و مباش اول کسی که عصیان پیغمبر خدا کند در حق وصی او و صفی او و حق را با اهل
حق گذار و از ین گمراهی پشیمان باش که عنقریب مفارقت خواهی کرد از ین باطل
و عذاب آن همیشه بتو خواهد رسید بعد از او خزیمه بن ثابت برخواست و گفت
ای مردمان آیا شما میدانید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله گواهی مرا تنها قبول
کرد و مرا بجای دو عادل اعتبار فرمود گفتند بلی گفت من گواهی میدهم که از پیغمبر
صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود اهل بیت من فارق میانه حق و باطل اند
و ایشان پیشوای امت اند و قایم مقام من پس گفتم آنچه شنیده بودم و آنچه بر من
لازم بود رسانیدم بعد از او ابو الهیثم بن التیهان برخواست و گفت من گواهی

میدهم که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله در روز غدیر خم امیرالمومنین را بجای خود بداشت
و فرمود هر که من مولای اویم علی ابن ابی طالب مولای اوست انصار گفتند مقصود و
تفویض خلافتست بعلی ابن ابی طالب وبعضی گفتند غرض تعظیم و تکریم علی ابن ابی
طالب است و مردم درین باب خوض تمام کردند و بعد از قیل و قال مردم را به نزد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرستادند و سوال کردند حضرت فرمود
که مراد من ان است که علی ابن ابی طالب امام مؤمنان است بعد از من و ناصحترین
مردم است از برای امت من و گواهی دادم بانچه دانسته ام هر انکه خواهد ایمان من صح
اورد و هر انکه خواهد کافر شود پس بتحقیق که روز قیامت موعد همه است بعد از او
سهل بن حنیف برخواست حمد و ثنای حق تعالی بجای اورد و صلوات بر پیغمبر
فرستاد انگاه گفت ای معشر قریش گواهی دهید بر من که گواهی میدهم بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله که دیدم اورا درین مکان یعنی روضه وا و دست علی ابن
ابی طالب را بدست خود داشت و میفرمود ای مردمان این علی ابن ابی طالب امام
شماست از بعد من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قاضی دین من
و منجز وعده منست و اول کسی است که مصافحه کند مرا بر حوض من پس خوشحال
کسی که متابعت کند اورا و نصرت دهد ویرا و وای بر کسی که تخلف کند ازو و از متابعت

اوروی

او روی بکرداند و برخواست با او برادر عثمان بن حنیف وگفت شنیدیم ما از رسول
خدا صلی الله علیه واله که فرمود اهل بیت من ستارکان زمین اند پس پیش مجو شید بر ایشان
وایشان را مقدم خود دانید پس بحقیق که ایشان والیان امر اند بعد از من پس
برخواست مردی وگفت ای رسول خدا کدام از اهل بیت تو فرمود علی ابن ابی طالب
و پاکیزکان از اولاد او پس بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه واله بیان فرموده
دین را پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن وخیانت در امر
خدا و رسول او مکن وخیانت مکن امر خدا را وتو دانی که خیانت کننده بعد از او
ابو ایوب انصاری برخواست وگفت از خدای تعالی بترسید ای بندکان
خدا در حق اهل بیت پیغمبر خدا وحق ایشان را باز کردانید پس بحقیق که شنیده اید
شما مثل انچه شنیده اند برادران ما از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله در اماکن متعدده
ودر مجالس مختلفه انکه فرمود اهل بیت من ایمه شما اند بعد از من واشاره بعلی ابن
ابی طالب کرد وکفت این علی ابن ابی طالب امیر برره وقاتل کفره است
مخذول است انکس که در خذلان ایشان کوشد ومنصور است انکس که نصرت ایشان
جوید پس باز کردید بخدای تعالی از ستم خود پس بحقیق که خدای تعالی تواب
ورحیم است امام همام اباعبدالله علیه الصلوه والسلام فرمود پس الزام یافت ابوبکر

لعنه الله علیه بر منبر وفا در جواب بود بضرورة گفت ولایت از شماست دست
بازدارید که خیرکم و علی فیکم اقیلونی اقیلونی و من بهترین شما نیستم و علی ابن ابی طالب درمیان
شماست اقاله کنید یعنی رها کنید مرا که با من گروه اید عمر بن خطاب علیه اللعنه گفت فرود ای
از منبر ای لکع یعنی ای ذلیل النفس وای لئیم چون از عهده حجت قریش بیرون نمی توانستی
امد چرا در اول قبول چنین منزلی میکردی هر اینه سزاوار انست که از تو مهلت
بستانیم و بسالم مولی ابو حذیفه دهیم ار منبر فرود امد و عمر دست وی را گرفت و بمنزل ابو بکر
رفتند و سه روز از منزل بیرون نیامد و از برای نماز گذاردن بمسجد نرفت چون روز
چهارم شد خالد ولید ملید امد و با وی گفت هزار نفر بود و گفت چه در خانه نشسته
و بنو هاشم طمع در خلافت کرده اند و سالم مولای ابی حذیفه امد و با او هزار نفر بود
و معاذ بن جبل امد و با او هزار نفر بود و لا یزال جمع می شدند بر ایشان تا ده
هزار مرد بر ایشان گرد امدند پس شمشیرها کشیده بیرون امدند و مقدم ایشان
عمر بن خطاب بود لعنة الله علیه و بر در مسجد بایستادند و عمر گفت ای اصحاب علی
اگر یکی از شما چنان سخنان خواهید کرد که دی روز کردید چشمهای شما را از حدقه بیرون
می اوریم خالد بن سعید بن العاص گفت ای پسر صهاک حبشیه ایا بشمشیرهای خود
تهدید میکنی و یا بجمعیت میترسانی ما را بخدای سوگند که شمشیرهای ما تیزتر از شمشیرهای شماست

اما ر

و ما پیشتر از شمائیم و اگرچه اندک می نمائیم زیرا که حجت خدای تعالی درمیان ماست
و اگر نه آن بودی که طاعت امام از برای من اولی بودی هر اینه شمشیر خود را بر روی
شما بیرون خواستم کرد تا جهاد کنم در راه خدای تعالی امیرالمومنین علیه السلام
گفت ای خالد بنشین که سعی تو در راه دین مشکور است انگاه سلمان فارسی گفت
الله اکبر شنیدم از رسول خدا و گوشهای من کر باد اگر در آن خلافی باشد که فرمود
درمیان آنکه برادرم و ابن عم در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود که
درآیند بر ایشان جماعتی از کلاب اهل نار و خواهند که او را و جماعت او را به قتل
آورند بدانید و آگاه باشید که شما آن جماعتی اید پس عمر خطاب لعنه الله علیه قصد
سلمان کرد امیرالمومنین علیه السلام برخاست و او را بر زمین نشانید و گفت
ای پسر صهاک حبشیه اگر نه چنین نوشته بودی بر خدای تعالی و عهد پیغمبر او با ما نه
این بودی هر اینه بتو نمودمی که مردی و مردانگی چیست و ملتفت شد باصحاب خود
و فرمود باز گردید خدا بر شما رحمت کناد و هر اینه در نیامده ام در مسجد مگر چنانکه
درنیامدند موسی و هرون در مسجد آن زمان که اصحاب ایشان گفتند اذهب انت
وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون یعنی برو ای موسی تو و پروردگار تو پس کارزار و
قتال کنید با دشمنان خود پس بتحقیق که ما اینجا می نشینیم و با شما موافقت نمیکنیم

برخواست و

بخدا سوگند که در دنیا مدام در مسجد نکر از برای زیارت پیغمبر صلی الله علیه واله و نیا از برای
قضیه که از هم گذشت چه روایتست از برای حجی که اقامت کرده پیغمبر خدای تعالی
از برای امت خود انکه بگذارد ایشان را در حیرت از عبد الله بن عبد الرحمن مرویست
که گفت بعد ازان عمر علیه اللعنه در کوچهای مدینه میگشت و منادی میکرد که ای
مردمانی که با ابوبکر بیعت نکرده اید بشتابید و با ابوبکر علیه اللعنه بیعت کنید
مردمان می امدند و با ابوبکر علیه اللعنه بیعت میکردند و عمر علیه اللعنه میدانست
که جماعتی در خانهای خود پنهان شده اند و از بیعت محترزند و قصد ان داشت
که با جماعت خود بر سر ایشان رود و از ایشان بیعت بستاند و مدتی برین حال
گذشت روزی گروهی انبوه برداشت و بمنزل امیر المومنین علیه السلام امد و طلب
بیرون امدن ان حضرت از منزل شریف کرد و ان حضرت بیرون نفرمود عمر لعنه الله علیه
گفت تا هیمه بسیار بر در خانه امیر المؤمنین علیه السلام جمع اوردند و اتش طلبید و گفت
بخدا سوگند که اگر بیرون نیاید علی ابن ابی طالب هر اینه خواهم سوخت این خانه را
با هر چه درین خانه است اضطراب تمام در مردم پدید امد و گفتند فاطمه دختر رسول
خدا درین خانه است و دو پسران حضرت دران خانه اند و اثار رسول خدا درانجاست
و چون انکار مردمان نسبت با خود مشاهده کرد گفت زعم شما انست که من چنین

علی

علی خواهم کرد غرض من تهدید ایشان است انگاه پیغام فرستاد با میر المؤمنین
علیه السلام که بجز بیرون امدن حیله نیست امیر المومنین ع فرمود بیرون نمی ایم
زیرا که من مشغولم بجمع کتاب الله که مردم ان را در پس پشت افکنده اند و دنیا
ایشان را از ان غافل گردانیده و من سوگند یاد کرده ام که از خانه خود بیرون
نیایم و ردای خود را از دوش ننهم تا جمع قران نکنم انگاه حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السّلام بیرون امد و نزد باب بایستاد و فرمود هیچ قومی سست عهد تر
شما به پیغمبر خدا نبود که گذاشتید بدن پیغمبر خود را صلی الله علیه واله به نزد ما و بتجهیز و
تکفین او نپرداختید و بتمهید قواعد حکومت مشغول شدید و با ما در ان باب هیچ
مشورت نکردید و حق ما در ان ندیدید گویا در روز غدیر سخن با شما نبود
و عهد خلافت از غیر شما گرفته بودند و شما قطع گردیدید اسباب اشنایی را در میان
ما و خود در دنیا و در اخرت و در روایة سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی است
که گفت من به نزد امیر المومنین علیه السّلام امدم و او مشغول بغسل پیغمبر صلی الله
علیه واله بود و حضرت چنین وصیّت کرده بود که غسل ندهد ان حضرت را
مگر علی ابن ابی طالب علیه السّلام و دران وقت امیر المومنین از حضرة سوال کرد
که مددکار من که باشد درین امر حضرت جواب فرمود که مددکار تو جبرئیل علیه السّلام

خواهد بود چون غسل داد و تکفین کرد پس طلب کرد مرا و ابوذر و مقداد و حسن و
حسین را و پیش رفت و ما صف کشیدیم در عقب آن حضرت و نماز گذاردیم و
عایشه علیها اللعنه در حجره بود جبرئیل چشم وی را پوشید و این حال را مشاهده
نکرد و بعد از آن ده کس از مهاجر و ده کس از انصار در آمدند و نماز گذاردند و بیرون
رفتند آنگاه گروه گروه از مهاجر و انصار می آمدند و نماز میگذاردند و بیرون
میرفتند من با امیر المومنین علیه السلام گفتم که قوم چنین و چنین کردند و همین ساعة ابوبکر لعنة الله علیه
بر منبر رسول خدا بر خواهد آمد و راضی نخواهند بود که مردم بیعت کنند با او بیک دست او و مردم
بیعت خواهند کرد با او بهر دو دست او امیر المومنین علیه السلام فرمود ای سلمان هیچ میدانی
که اول کسی که با او بیعت خواهد کرد بر منبر رسول الله که خواهد بود گفتم نمی دانم در سقیفه بنی
ساعده در وقتی که خصومت میان ایشان و انصار بود اول کسی که بیعت کرد بشیر بن
سعد بود و بعد از او ابو عبیده بن الجراح و بعد از آن عمر و بعد از ایشان سالم حضرت علیه
السلام فرمود ازین سوال نکردم سوال من آنست که هیچ میدانی که اول کسی که بیعت کند
او را بر منبر رسول که خواهد بود گفت نمی دانم حضرت فرمود برو و مراقبت این حال
باش تا بدانی که چه گذشت سلمان رضی الله عنه گفت من مراقب این حال بودم چون ابوبکر
بر منبر بر آمد اول کسی که با او بیعت کرد پیرمردی بود تکیه بر عصای زده و در میان چشمان

میکفتم صح

۱۵

جشمان او اثار سجده بود کریه کنان بر منبر بر امد و کفت الحمد لله و المنه که نمردم تا ترا
درین مقام عالی دیدم دست خود را بکشای تا با تو بیعت کنم انکاه بیعت کرد و فرود امد و از
مسجد بیرون رفت من بنزد امیر المومنین علیه السلام رفتم و شرح حال باز نمودم حضرت
فرمود هیچ میدانی که وی جه کس بود کفتم نمیدانم این قدر هست که مرا کفتا روی بد امد
جه مفهوم میشد که اورا فوت رسول خدا خوش امده امیر المومنین علیه السلام فرمود
وی ابلیس بود لعنه الله علیه خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و اله که ابلیس و روسای
اصحاب او حاضر شدند وقتی که نصب می فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله مرا در غدیر خم
بامر خدای تعالی و خبر میداد ایشان را که من اولی بایشانم از نفس های ایشان و امر کرد
ایشان را که برسانند حاضر غایب را پس عمله و مرده او از شیاطین بر وجع امدند و کفتند این
جماعه امت معصومه مرحومه اند و ترا و مارا بر ایشان راهی نیست نام خود را بعد ازین خود میدانند
ابلیس ازین سخن ملول و محزون کشت پس خبر داد مرا رسول خدا بانکه زود باشد که بیعت
کنند مردمان ابو بکر را در ظله بنی ساعده بعد از انکه مخاصمه کنند در حق تو و جون بمسجد آیند
اول کسی که بیعت کند اورا بر منبر ابلیس باشد در صورة مرد پیری که شادان باشد
مدبا مارة او و جنین و جنین کوید انکاه جمع اید بر و عمله و فعله او از شیاطین و با ایشان
کوید شمارا کمان ان بود که مرا بر ایشان راهی نیست اکنون دیدید که جه کردیم با ایشان

ان زمان که ترک کردند امری را که بطاعت ان مامور بودند وکردند انچه کردند سلمان
گفت که چون شب درآمد امیرالمومنین علیه السلام اهل عزت وعصمت از مردم خود را بخانهای
اهل بدر از مهاجر وانصار رفت تا ذکر حقوق امیرالمومنین علیه السلام کردند وایشان را
بنصرت امیرالمومنین علیه السلام خواندند پس هیچکس از ایشان اجابت نکردند مگر چهل و
چهار نفر پس امر کردند ایشان را که صباح بگاه سلاح برخود راست کرده بر در دولت
سرای امیرالمومنین حاضر باشند وبیعت بر مرگ کنند چون صباح شد هیچ یک حاضر نشدند
مگر چهار نفر با سلمان گفتم این چهار نفر چه کسان بودند گفت من بودم وابوذر ومقداد وزبیر
بن العوام چون شب دیگر شد باز بطلب ایشان رفتند وقبول کردند که صبحگاه حاضر شوند
وچون صباح شد هیچکدام حاضر نشدند وچون شب سیم شد بهمین قاعده طلب کردند ووعده
رفت ووفا بان ننمودند وچون امیرالمومنین علیه السلام معلوم فرمود که این جماعة در مقام غدر و
بیوفایی اند در منزل خود قرار گرفت ودر مقام جمع ایات قرانی شد وبیرون نفرمود تا زمانی
که همه قران را جمع آورد وکتابت کرد آنرا بر وجهی که منزل بود وامتیاز ناسخ ومنسوخ
ان می فرمود ابوبکر لعنة الله علیه شخصی بنزد امیرالمومنین علیه السلام فرستاد که بیرون
ای وبیعت کن جواب فرستاد که من بجمع قران مشغولم وبان اهتمام تمام دارم وبامری
دیگر نمی پردازم وبعد از چند مدت که ازین شغل فارغ شد از منزل شریف بمسجد تشریف برد

ومردمان با ابوبکر لعنت الله علیه انجا حاضر بوداند حضرت درمیان ایشان درآمد و باواز
بلند فرمود که ای مردمان بتحقیق که من بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه واله مشغول بجمع
قرانم وانچه بر پیغمبر خدا نازل گشته همه را جمع اورده ام و هیچ ایتی نیست مگر که پیغمبر
خدا ان را بر من خوانده و تاویل ان را بمن تعلیم فرموده این سخن فرمود و بمنزل شریف
خود رفت عمر با ابوبکر علیهما اللعنه گفت کس بفرست تا علی بیاید و بیعت کند که امر ما بی بیعت
او تمام نیست واگر او بیعت کند ما از هر تفرقه آمن ایم ابوبکر لعنه الله شخصی را بنزد
امیر المومنین ع فرستاد و آن حضرت را بمجلس خلیفهٔ رسول خدا طلبید حضرت چون خبر
رفت فرمود این چه افترا است که به پیغمبر خدا میکنید چه ایشان و جماعتی که بر گرد ایشان اند
میدانند که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله کسی را غیر من خلیفه نکردانید این شخص بازگشت
وانچه امیر المومنین علیه السلام فرموده بود بازگفت دیگر باره این شخص را فرستاد
و گفت فرمان برداری کن امیر المومنین را ان حضرت فرمود سبحان الله او میداند که
این اسمیست که غیر من صلاحیت ان ندارد و بسیار زمان نگذشت که امر کرد او را
رسول خدا و او هفتم هفت کس بود که سلام کنند مرا بامارت مومنان و سوال کرد او و صاحب
او عمر از میان ان هفت کس و گفتند ایا این حکم از جانب خدا و رسول اوست حضرت
صلی الله علیه واله فرمود بلی از جانب خدا و رسول خدا امیر مومنان و سید مسلمانان

وصاحب لوای غر محجلان است خدای تعالی اورا بر صراط خواهد نشاند تا دوستان خودرا در بهشت ودشمنان خودرا در دوزخ پس بازکشت ان شخص وانچه شنیده بود به ابو بکر لعنة الله علیه رسانید وان روز باین حال کذشت جون شب درامد نوبتی دیکر حضرة جماعت خودرا بمنازل مهاجر وانصار فرستاد واز ایشان نصرت طلب فرمود کسی اطاعت نکرد ان غیر جهار نفر وجون امیر المومنین علیه السلام معلوم نمود که مردم ترک نصرت ان حضرت کرده اند ومتفق الکلمه اند با ابو بکر ودر مقام طاعت وانقیاد وی اند در منزل شریف خود قرار کرفت وبعبادة حق اشتغال مینمود دیکر باره عمر با ابو بکر لعنت الله علیهما کفت جه مانعست ترا که علی ابن ابی طالب را به بیعت خود نمیخوانی وحال انکه همه مردمان بیعت کرده اند مکر علی ابن ابی طالب وان جهار نفر که با اویند ابو بکر لعنت الله کفت کرا بفرستم به نزد علی ابن ابی طالب تا اورا بخواند عمر لعنت الله کفت قنفذ را باین مهم باید فرستاد وقنفذ مردی درشت خوی غلیظ پلید بود از قبیلهٔ بنی تیم واز طلقا بود اورا با جماعتی اجلاف بخانه امیر المومنین فرستادند وخواستند که با امیر المومنین ملاقات کنند رخصت نیافتند اصحاب قنفذ بنزد ابو بکر وعمر لعنهما الله رفتند وصورة حال باز نمودند عمر علیه اللعنه کفت بار دیکر رخصت دخول بروطلب کنید اکر رخصت دهد والا بی اذن ورخصت برودر ایید این جماعت

بازکشتند

بازگشتند و دیگر باره رخصت طلب ملاقات کردند حضرت فاطمه علیها السلام فرمود
که من رخصت نمیدهم که درخانه من درایید ایا شما مرتکب ان میشوید که بی رخصت بخانه
من درایید این جماعت بازگشتند و قنفذ انجا بایستاد و گفتند که فاطمه علیها السلام
رخصت نداد و ما جرأت نکردیم که بی رخصت در خانهٔ او درایيم عمر علیه اللعنه غضب کرد
و گفت مارا با زنان چه کار است و امر کرد مردمی را که به نزد او بودند انکه جمع اورند
هیمهٔ بسیار را و عمر با این مردم روانه شد و هیمهارا برداشته و بر حوالی خانهٔ امیر المومنین
علیه السلام جمع اوردند و در ان خانه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
بوداند عمر لعنه الله و سخط علیه فریاد میکرد تا اواز او با امیر المومنین علیه السلام رسید و
میگفت بیرون می ایی که بیعت کنی با خلیفه رسول الله و اگر نه اتش می افروزم و خانه ترا
می سوزم و بازگشت و به نزد ابو بکر لعنه الله امد چه اندیشه از شورهٔ غضب امیر المومنین
علیه السلام داشت و با قنفذ گفت اگر بیرون اید و الا اتش برافروز و خانه او را بسوز
پس قنفذ با جماعه خود بی اذن بخانه امیر المومنین علیه السلام درامدند امیر المومنین شمشیر
خود را برگرفت تا بدفع ان کلاب مشغول شود از هر طرف مردم بسیار درامدند و شمشیر
حضرت را بگرفتند و سوداوی ازین کلاب بظهور می رسید حضرت فاطمه علیها السلام
در میان حایل می شد که شاید که دفع مضرت کافران بشود قنفذ ان سگ پلید

تازیانه بر بازوی حضرت فاطمه علیها السلام زد که از ضرب آن تازیانه بر خود پیچید و بی
اختیار اشک از دیدهٔ مبارک آن حضرت روان شد و مدتی اثر آن بر بدن مبارک
آن حضرت ظاهر بود و چون خبر به ابوبکر علیه اللعنه رسید به قنفذ فرستاد که در زدن و
اهانت ایشان تقصیر نکنی حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک درگاه ایستاده بود دستی
بر آن حضرت زد که پهلوی آن حضرت بر چوب کنار درآمد و یک استخوان پهلوی آن
حضرت شکسته شد و فرزندی که در شکم حضرت بود ساقط شد و همواره بواسطهٔ
این تشویش صاحب فراش می بود تا بآن شهادت یافت و به پدر بزرگوار خود پیوست
صلوات الله و سلامه علیها آنگاه آن سگان امیرالمومنین علیه السلام را میکشیدند
و می دوانیدند تا به ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما و علی اعوانهما رسیدند شمشیر کشیدند و
بر بالای سر آن حضرت بداشتند و خالد بن ولید و ابوعبیده بن جراح و سالم و مغیره
بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد لعنة الله علیهم و دیگر مردمان بر حوالی ایشان
نشسته بودند و سلاح بر خود پوشیده بقصد قتل امیرالمومنین علیه السلام و آن حضرت
می فرمود که اگر شمشیر من بدست من می بودی شما را این آرزو بخاطر نمیگذشت و اگر
چهل کس با من متفق می بودندی جمعیت شما را بنوعی متفرق می ساختم که داستان عالمیان
می بود عمر علیه اللعنه برخواست و گفت بیعت کن حضرت علیه السلام گفت اگر بیعت نکنم چه

چه خواهی کرد

خواهی کرد عمر لعنة الله علیه گفت اگر بیعت نکنی تو البته خواهیم آورد حضرت فرمود اگر
بندهٔ خدا و برادر پیغمبر خدا با شما بیعت نکند او را خواهی کشت ابوبکر علیه اللعنه گفت
اما آنکه گفتی بندهٔ خدا مسلّم و اما برادر رسول خدا پس ما بان قایل نیستیم حضرت علیه الصلوة
والسلام فرمود آیا انکار میکنید آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله میان من و میان خود برادری
نهاد دو سه نوبت این سخن فرمود و بجواب آن مشغول نشدند آنگاه روی بجماعة آورد و گفت
ای جماعت مهاجر و انصار سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که نشنیدید از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله در روز غدیر که چنین و چنین فرمود و در غزوه تبوک چنین و چنین فرمود و نگذاشت
چیزی که حضرت صلی الله علیه وآله در مجامع ناس از برای آن حضرة فرموده بود مگر که در آن
مجلس مذکور ساخت پس جماعة گفتند بلی شنیدیم آنچه فرمودی و چون ابوبکر علیه اللعنه اقبال
مردم با آن حضرت مشاهده کرد و ترسید آنکه قوم نصرت کنند او را و از بیعت امتناع نمایند گفت
هر آنچه گفتی ما از پیغمبر خدا بگوش خود شنیدیم و به نزد ما روشن است ولیکن شنیدیم از پیغمبر
خدا که بعد از آن فرمود ما اهل بیت ایم که برگزیده است ما را و مکرم ساخته و آخرت را
از برای ما اختیار کرده بر دنیا و بخدا سوگند که هرگز جمع نخواهد کرد از برای ما اهل البیت
نبوّت و خلافت را امیرالمومنین علیه السّلام فرمود آیا هیچ یک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه
واله حاضر بود که این سخن شنیده باشد عمر علیه اللعنه گفت راست میگوید خلیفه رسول

خدا و من شنیدم از پیغمبر خدا بر وجهی که تقریر کرد و ابو عبیده و سالم مولای ابو حذیفه

و معاذ بن جبل گفتند ما نیز شنیدیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله که این سخن فرمود

حضرت علیه السلام فرمود شما بعهدی که وفا میکنید عهدی است که در خانه کعبه با یکدیگر

کرده اید و صحیفه بران نوشته اید که اگر محمد کشته شود یا وفات نماید امامت و بیعت

ان حضرت را با هل بیت ان حضرت نگذارید ابو بکر علیه اللعنه گفت از کجا معلوم

کرده و که ترا بران مطلع گردانیده امیر المومنین علیه السلام فرمود که ای سلمان و

ای مقداد و ای زبیر شما را بخدا و رسول خدا میدهم سوگند که ایا شنیدید که پیغمبر

صلی الله علیه و اله فلان و فلان تا پنج نفر برشمرد و فرمود ایشان معاهده و معاقده

کرده اند که بعد از من حسن و حسین کنند ایشان گفتند بلی شنیدیم این را از رسول

خدا صلی الله علیه و اله پس من گفتم جانم فدای تو باد ای رسول خدا مرا چه باید کرد

دران زمان حضرت فرمود که اگر مدد کار یابی با ایشان جهاد کن و اگر نیابی با ایشان

بیعت کن و خون خود را نگاه دار پس امیر المومنین علیه السلام فرمود که اگر ان چهل مرد

که با من بیعت کردند وفا به بیعت خود میکردند هر اینه جهاد میکردم با شما در راه خدای

تعالی و پیش از انکه بیعت کند باواز بلند فرمود یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا

یقتلوننی این سخن هرون بود که با موسی علیه السلام میگفت در زمانی که بنی اسرائیل

بمانم

تابع سامری شده بودند که ای پسر مادر من بحقیق که قوم مرا ضعیف دیدند ونزدیک بود که
مرا بقتل اورند بعد ازان دست ابوبکر را گرفت وبیعت باکراه کرد بعد ازان بازبیر
گفت بیعت کن زبیر ابا نمود پس عمر وخالد بن ولید وابن شعبه با جماعتی دیگر از
ملاعین برخواستند وشمشیرها از غلاف بیرون اوردند وشمشیر ویرا بستدند وعمر
ویرا بیند اخت وبرسینه او نشست وزبیر عمر را دشنام میداد ونسب اورا تا صهاک
درمیان جمع ذکر کرد وچون نزدیک بود که کشته شود بضرورة بیعت کرد سلمان گفت
بعد ازاو مرا گرفتند ودست درحلق من نهادند چند انکه نفس من منقطع شد مرا گذاشتند
وچون نفس راست کردم دست مرا درعقب پیچیدند دیدم که دستم شکسته خواهد شد
ناچار بیعت کردم وبعد ازاین ابوذر ومقداد نیز بیعت کردند باکراه وهیچ یک از امة
بیعت باکراه نکردند مگر امیر المؤمنین واین چهار نفر وانچه ام ازما سرکشی زیاده
اززبیر نکردند وبعد ازین بیعت مکرر اعمر را ابن صهاک خواند پرسیدند که صهاک چه کس
بوده وبچه جهت ویرا ابن صهاک میخوانی زبیر گفت صهاک کنیزی بود حبشیه مملوک
جد ما عبد المطلب نفیل جد خطاب با او زنا کرد وپدر او خطاب متولد شد وعبد المطلب
ان کنیز را به نفیل بخشید بعد ازان که خطاب ازو متولد شده بود وخطاب چون ولد زنا بود
بنده جد ما عبد المطلب بود وچون سخن بانجا رسید ابوبکر علیه اللعنة درمیان در امد وطرفین

را فکین میداد تا با صلاح اورد سلم گفت با سلمان گفتم بیعت کردی و هیچ کلمهٔ
حق نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاکت بر شما باد و هیچ مید انید که چه کردید و بعد از انکه
هدایت یافته بودید بچه ضلالتی افتادید و حق اهل بیت نبوت را بنا حق گرفتید
عمر علیه اللعنه گفت چون بیعت کردی و صاحب تو بیعت کرد انچه خواهی میگوی من گفتم
که گواهی میدهم که از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود بر تو و صاحب تو که بیعه کرده با او
مثل گناه امت پیغمبر است تا روز قیامت و مثل ایشان است عمر گفت بگوی انچه
خواهی باز گفتم گواهی میدهم که در بعضی کتب منزله خوانده ام که دری از درهای جهنم
بنام تو و بنام صاحب تو خواهد بود عمر گفت بگوی انچه خواهی گفتم گواهی میدهم که شنیدم
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله در وقتی که سوال کردم ان حضرت را از ایة فیومئذ لا یعذب
عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد یعنی پس در روز قیامت هیچ احدی را عذاب نکنند مانند
عذاب ان و محکم نکر دانند بندان را مانند بند او حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ان توی
و صاحب تو عمر علیه اللعنه اغاز درشتی و ناهمواری کرد امیر المومنین علیه السلام فرمود
خاموش باش و اکرام نمیکرد مرا انجا موشی میکفتم هر انچه از پیغمبر خدا شنیده بودم
در حق ایشان عمر با من گفت خاموش باش همچنانکه ابوذر و مقداد خاموش اند و
حال انکه محبت ایشان با اهل البیت زیاده از محبت تو است و تعظیم ایشان اهل

در بعضی کتب منزله خوانده ام که دری
از درهای جهنم بنام تو و بنام صاحب تو
خواهد بود عمر گفت بگوی انچه خواهی گفتم
گواهی میدهم صح

اهل البیت

البیت را زیاده از تعظیم تو ابوذر گفت ای عمر غرض تو سرزنش ماست بمحبّت اهل البیت اما
لعنت خدا و نفرین رسول خدا بر کسی است که غصب کند حق ایشان را و ظلم کند بر ایشان
و حمل کند مردمان را بر رقاب ایشان عمر گفت هر چند چنین است و غاصب حق ایشان
ملعون است اما ایشان را در امر خلافت حقی نیست چه عامه راضی شده اند بخلافت
صاحب من و راضی نشده اند بخلافة علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود
و اما خدا و رسول خدا راضی نشدند مگر بخلافة من و بشارت باد ترا و صاحب ترا و
تابعان شما را بغضب خدا و عذاب و نکال او وای بر تو ای پسر خطاب اگر بدانی که از
چه سعادة محروم ماندهٔ و بچه شقاوت مبتلا گشتهٔ و چه خیانت بر خود و صاحب خود
کردهٔ پس ابوبکر با عمر گفت که چون بیعت کرد بگذارید تا انچه خواهد بگوید امیر المؤمنین
علیه السّلام با زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد گفت که سوگند میدهم شما را بخدای تعالی
که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمود بحقیقی که تابوتی است از آتش
که در ان دوازده نفر اند شش نفر از اوّلیان و شش نفر از اخریان و ان تابوت
در چاهی است در قعر جهنّم و مقفل است و بر سر ان چاه سنگی است هر گاه که خدای
تعالی میخواهد که جهنم را بتاباند ان سنگ را از سر چاه برمیدارند و اهل دوزخ استغاثه
از برای افروختن اتش میکنند و من سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و آله و شما حاضر بودید